

س : شا خود تان را معرفی کنید و آنچه که در درگیری شاهد ش بود ید بیان کنید ؟

ج : من محققی مد نی هستم ، عضو تحریریه نشریه کار ، تحریریه صدای فدائی که بمثابه هیئت سیاسی تا کنفره قرار بود رهبری سیاسی - اید ثو لوژیک تشکیلاتی سازمان را بر عهده بگیره ، امروز به نایندگی از طرف شورایعالی سازمان که همان روز چهارم بهمن بعد از این فاجعه بزرگ تأسیس شد از طرف اکثریت اعضاي سازمان از همه رفقاء و دوستانی که اینجا حضور دارند تشریف می کنم بپرسید از اتحادیه مبینی کرد سtan عراق که اگر دخالت نکرده بود قطعاً ابعاد فاجعه بسیار وحشتناک تر از این می بود ، قطعاً پس از رفقاء ما زنده نمی ماندند و امروز اینجا ننشسته بود یم برای حل این مسئله من از طرفی معتقد هستم آنچه بر سازمان ما گذشت فقط به سازمان ما مربوط نمی شد برای جنبش کمونیستی ایران ، برای جنبش انقلابی ایران یک ضایعه بزرگ و این وظیفه هر نیروی سیاسی هست که حتی با این مسئله برخورد جدی داشته باشد فقط تحقیق کافی نیست باید در جهت افشا عنامر و عوامل این جنایت حتی باید قضاویت کند حتی اگر ما هم محکوم می کند ، مهم نیست ، مهم این هست که این مسئله سنت نشده در جنبش ایران ، این مسئله باعث نشده که زمینه های چنین برخوردی چنین شیوه های کلیفی ادامه پیدا بکند ، امروز جنبش انقلابی ایران در جهت تشكیل ، و وحدت هر چه بیشتر هست ، تمام نیروهایی که تشكیل برولتاریا را مخل آسایش خرد شان میدینند سعی می کنند که به عناء بین مختلف چه از درون و چه از بیرون مانع از تشكیل و وحدت بشوند جنبش انقلابی ایران بعد از بخصوص قیام بهمن تجارب بسیار برباری داشته و ما تلا شمان این بود که در عرصه مبارزه اید ثولو ژیک فعالی که با این گرایش اپورتونیستی داشتیم در عرض این سه سال بتوانیم این گرایش را از سازمان طرد کنیم ولی به شیوه خاص خود مان به شیوه کمونیستی به شیوه مبارزه اید ثولو ژیک و همه جانبه نمونه روشن این برخورد همان مسئله ای بود که رفیق حماد اشاره کردند من حتی در سخت ترین شرایط در زیر

بیشترین فشار و اختناق که این دارو دسته در این مدت چند ماه ایجاد کرده بود نسبت تمام تلاش این بود که بتومن مباحثت ایدئولوژیکی که بین ما و این جریان وجود داشت را حدی که در توانسان بود باهش برخورد داشته باش و کتب اراده بدhem چرا که امید ما به کنتره ای بود که عنقریب باید تشکیل می شد ما کمیته مرکزی را بعد از چهار سال مجبور کرده بودیم که حتما کنتره را برگزار کند کمیته مرکزی منتصب که فقط یک نفر بود و دونفر را از چیز خودش انتخاب کرده بود تعهد سه‌هش بود که تا اول فروردین ماه کنتره را برگزار کند ولی هر چه به شروع این کنتره بیشتر نزدیک می شد یعنی این فشار بیشتر می شد متنقی چون این کرایش هیچ نیروی منیزی درین تشکیلات نداشت مادام از خارج از این طرف از اون طرف نیرو وارد میکرد نیروهاشی به قول خودش چماشدار وارد می کرد که بتومنه جلوی مبارزه ایدئولوژیک بگیره ، ولی ما پیش آن از کوشش ننشستیم آخرین نوشته ای که اراده دادیم روز دوم بهمن ماه بود و حتی پیش از دوم بهمن ماه یک برخورد اینچنینی از جانب این دارو دسته صورت گرفت پیکی در رابطه با خود من ، یکی در رابطه با رفیق سعید ، رفیق حماد شیبانی ولی من تمام تلاش این بود که بگذارم ابعاد قضیه به اینجا برسه بخاطر همین هم حتی سوچی که به رفیق سعید ، توبیخ دادند روز سه‌دهم پیکی هفته قبل از این جریانات من اصرار داشتم که رفیق سعید شما اگر این پاسخ بد هید شما را اخراج می‌کنند و منتعارف شمار اخراج کنند بگذاریم اول نوشته امان بد هیم . بگذاریم که هیچ امکانی ندهیم بد اینها که بخواهند کنتره را عقب بیندازند بگذاریم بهانه ند هیم ، حتی به ما لحن می دادند به ما تحریر می کردند ، اسلحه می کشیدند ند بکار تو همین اثاث موقعی که خواستار کنتره شدند بودیم حدود مرداد ماه گذشته بود ما در تاریخ ۱۹ اردیبهشت گذشته من و رفیق حماد به متابه عضو تحریریه راد بوصای فدائی خواستار کنتره شدیم چون اشکالات سازمان مخیلی زیاد بود و فکر می کردیم که حتما باید کمیته مرکزی کنتره را برگزار کنند و به مسائل تشکیلاتی پاسخ بده ، چنانچه انفعال وی علی ویاس را در تمامی تارو بود این نیرو می دیدیم و برآمون روش بود که به هیچوجه خواستار حرکت در جهت انجام تشکیلات نیست خواهان مبارزه ایدئولوژیک نیست و مطلقاً کنتره ای برگزار نخواهد کرد ، روز ۱۹ اردیبهشت به ما گفتند که سه ماه به ما وقت بد هید تا ما تدارک کنتره را می بینیم ما سه ماه و وقت دادیم بهشان روز ۱۹ مرداد وقتی باهشون صحبت کردیم گفتند که اجازه بد هید بکی از اعضا ما از خارج بیاد مشخص می کنیم زمان کنتره را در

این فاصله رفقای داخل سازمان رفیق پسی و رفیق شلام که از اعضا داخلی سازمان بودند به عنوان اعتراض و در بی ضرباتی که به سازمان خورده بود به اینجا آمدند رفقا نظرات مختلفی داشتند در مورد مسائل مربوط به سازمان آنها هم اعتراض داشتند ولی رفیق پسی را اخراج کردند ما همزمان با اخراج رفیق پسی و در رابطه با پیشبرد امر مبارزه ایدئولوژیک و تعیین زمان کنگره نشستیم با رفیق سعید پیش این رفقا و ازشان خواستیم زمان کنگره را مشخص کنند اخراج رفیق پسی پس بکیرند، و اونها روی من اسلحه کشیدند بخطاطر همین هم من موقعتا استغفا کردم از مسئولیت گلتم با شما نشست نمی زارم تا کنگره چون شما می خواهید به درگیری بکشانید بروخورد مارا. ولی از اون شش ماهی که معین کردم همانطور که اشاره کردم مدام سعی کردند با ایجاد جو اختناق با وارد کردند نیروهای اینچنینی که رفیق سعید اشاره کردند نمونه اش امثال کاویم و غیره الدالک که تمام هرونده اش هست تمام نمونه اش هست خدمت رفقا ارائه خواهیم داد سعی کردند که به جای کنتره به تدریج ما را اخراج کنند و از تک تک افرادی که از این گرایش انقلابی پشتیبانی میکردند ندلخلع مسئولیت کنند، اخراج کنند و خود شان را تثبیت کنند چون می دونستند که در ادامه مبارزه ایدئولوژیک راه به جایی نخواهد برد روز دوم بهمن ماه موقعی که من آخرین نوشته خودم را نصفه کاره همان طور که رفیق سعید گفتند اراده دادم به مرکزیت یکباره تمام فشار خود شان را از هر سو وارد کردد رفیق سعید اخراج کردند رفیق عباس کامیاران مسئول شاخه کردستان اخطار دادند از مسئولیت انداختن و گفتند باید بیانی بنشینی اینجا روز سوم بهمن به رفیق سعید گفتند که اخراج هستی یک ساعت وقت داری که مقرر روتیرک کنی ۰۰۰ من نویست حمام بود پائین بودم رفیق سعید آمدند اونجا گفتند رفیق امین منو اخراج کردند کنگره را بتدارند و چاره ای هم ندارند هیچ مسئله ای هم نیست حتی اخراج هم اینها اخراجشان هیچ معناشی نداره قطعاً نخواهیم کذاشت که به این شیوه ادامه بدند باید کنگره را بتدارند و چاره ای هم ندارند هیچ مسئله ای هم نیست اینجا را ترک نکنید می نشینیم اینجا تا کنگره گفتند که گفته اند که اگر یک ساعت اینجا را ترک نکنید شما را می کشیم به زور می بریم گفتم که نمی کنند این کار رو اشتباه، دست به چنین کاری نمی زنند، امکان نداره چنین چیزی ولی وقتی که ساعت حدود ۱۲ بود گلتم موقعي که رفیق سعید اخراج کردند ساعت ۱۱ بود به من گفتند من گفتم که رفیق سعید شما را نمی تومند اخراج کنند شما موسس این راد بورستید، اتفاقاً هم رفقاء کوموله و هم

دوستان فدائی رفقاء حزب می داشتند ، که تلاش‌های رفیق سعید باعث تاسیس راد بودند اینها شما نمی توانند اخراج بکنند شما را نمی توانند بیرون بکنند تا کنتره ما صبر می‌کنیم و کنتره محین خواهد شد هر چیز رفتم توی چادر خودم رفیق سعید یک چند دقیقه بعد آمدند اونجا دراز کشیدند ، ۰۰۰ رفیق سعید شما برین تو اتاق من باید بنویسم بقیه نوشته ام باید تمام کنم چون بخش اولش داده بودم ، بخش دومش باقی مانده بود و بهتر که به جای همه این ناراحتی‌ها باز هم نظرات خود مان تدوین کنیم رفیق سعید یک مقداری استراحت کردند کلتفتند نه من میخواهم همینجا استراحت کنم ، استراحت کردند بعد بلند شدند رلتند ، رلتند که پاسخ اخراجیه را بنویسند حدود ساعت سه بود همیشه ساعت سه صدا می کردند برای چاشی اوترور ساعت ۲/۵ صدا کردند که چاشی ما آمدیم پائین دیدم که یک عده توی آشهرخانه جمع شدند و همه هم غیر مسلح هیچ کس مسلح نبود . اینها که می گوییم حال سوم بهمن ماه من آمدم از جلوشان رفتم توی مقر عمومی بشه فاصله ای که می رفتم دیدم که پیکری پشت سر من آمدند تو وقتی داخل مقر شدم دیدم رفیق سعید اون گوشش نشسته اند عده ای دورشان وایستادند می گند که رفیق سعید بفرمایید ببرید بیرون شما اخراجی هستید باید ببرید بیرون ، سعید اونجا می گفت که من فدائی هستم باید بمانم تا کنتره محاوره اشان رو و اونقدر شرایط حاد بود که بیشتر از این خاطر ندارم که هی اونها می کلتفتند که ما حرف نداریم اون احمد فرمانده نظامی اینجا میکنند "قصه مکه" حرف نمی زنیم ما بندازینش بیرون ، هی میکنند بیندازینش بیرون من آدمم چلو کلتم که این چه برخوردی کلتفتند که دستور کیمیه مرکزی ، این دستور تشکیلات فلان چند تا از رفقا اونجا نشسته بودند یکی آمد بلند شد که نکنید یک هو یکی سرش داد زد مهدی بلند شده بود اون گوشه اسکندر سرش داد زد بهش فحش داد کللت تو بشین حرف نزن بعد هفت هشت نفر آمدند رفیق سعید گرفتند کشیدند روی .  
زمین ، من نمی تونم تکرار کنم اون صحنه رو بهر صورت دنبال رفیق سعید می دیدم میرفتم دنبالش ، اون روی زمین می کشیدند رسیدم تا چادر ، تا نزد پیکهای مقر ، چیزی ،  
جاده نزد یک روابط عمومی اونجا رفیق سعید یک مقدار وایستاد شعار داد کللت درود بر  
福德ائی من تا کنتره نمیرم از این تشکیلات باز کشید نش برد نش تا روابط عمومی کفش  
هم پاهاش نبود همینطوری لباس گلیپن و بر قی نشست دم روابط عمومی کللت ول کنید من  
نمیرم ، من بر میگردم درباره بالا ، کلتفتند تا دم جاده می برمیست بهر صورت نشست اونجا  
یک مقداری خودش دم بخاری گرم کرد بعد یک نفر از افراد اینها رفت بالا تو چادر ش

وسائلش جمع کرد با کلتش آورد انداخت جلوش ، گفت رفیق سعید این کلتش این نوشته هات این هم کوله ات بردار برو ، گفت نمیرم گفت تا چاده می برمیت بهر صورت این مسئله همینطوری بود رفیق هی تو مقطع دیگه مسلط شده بود ، هی شوخی میکرد می گفت برخورد شما غلط هی باهاشون رفیقانه صحبت می کرد من گفتم دیگه نمی خواهد رفیقانه صحبت کنی اینها اصلاً حالیشون نیست این مسائل میگفت نه اینها خود شان نیستند اینها عامل توکل اند اینها نمی دونند که چکار میکنند بهر صورت رفیق سعید با هر تلاشی که بود خودش کشید توی دفتر روابط عمومی توی همان چادر روابط عمومی من هم پیش نشته ام یک مدتی زیادی حدود یادم نیست ساعت بین چهار تا پنج بعد از ظهر بود عصر بود اینجا خیلی زود هوا تاریخ میشه ، هوا تقریباً تاریخ بود . آدم طرف بالا دیدم که آذر بیکی از رفقاء ما هست که اینجا من باید یک پرانتری باز کنم حتمن در مورد آذر، آذر را رفیق با ارزشی میدام از نظر خودم که در رابطه با این کراپش همیشگی ایستادگی کرده ، مسائل مختلفی داشته که حتمن کمیسیون تحقیق بهش رسید کمی خواهد کرد . بخاطر پشتیبانی اش از این کراپش اتفاقی همیشه مورد تهدید و تحریر بوده ازش سلب مسئولیت شده و آخر هم اخراجش کردند . علیرغم اینکه کمرش بسیار ناراحت بود و دکتر آرش - گفته بود که تو فلچ میشی قرار بود ببرنش خارج برای معالجه ، بخاطر اینکه باهاشون مخالف بود نبرد نش و گفتند که کاری نمی تونیم برات گفتم تو اخراج هستی و اخراجش کردند ، بهش هم گفتند که اگر در عرض سه روز از اینجا خارج نشی با قنداق تفنگ بیرون نهاد با یک ناراحتی باصطلاح خیلی زیادی وقتی که برگشتم دیدم که آذر کنار مقر عمومی ایستاده در پنجه لهانش سیاه شده همسر من هم بغلش ایستاده بود بقیه هم افراد توی اتاق ، توی چیز بودند توی مقر عمومی بودند گفتم که آذر بیا بریم بالا گفت نه من نمی آم بالا من وامی ایست اینجا منو با قنداق تفنگ بیرون کنند گفتم آذر بیا بریم بالا سرد هوا بیا بریم سرما میخوری هر کاری کردم نیامد بالا ، آدم بالا مرضیه پشت سرمن همسرم آمد بالا ، گفتم ، توی چادر بهش گفتم برو آذر بردار بیار ، گفت باشه او مدھائین رفت آذر بیاره آذر نیامد . باز دوباره گفتم که برو صداش کن حتماً بیار یا بره تو مقر عمومی یا بگو بره تو چادر پیش رفیق سعید یا بیاد بالا اینجا وانایسته آمد گفت که توی مقر عمومی نمی ره ، اینها فحش می دهنند بد و بیاره میگند پائین هم نمی ره ، میگه من اینجا وانایسته م تا منو اخراج کنند ، هر چه اصرار کردم آذر نیامد بالا ، من بعداز

پیک مدتی دوباره برگشتم پیش رفیق سعید دیدم که رفیق سعید اونجا نشسته داره حرف میزنه ، با اینها وارد بحث شده با چند تا از نکههانها اینها ، حتی اعتراض کرد م ، گفتم رفیق سعید چرا بحث می کنی ، گفت نه اینها باید آگاه بستند به مسئله وارد بحث شد بیم بهر صورت وارد بحث شد بیم حتی می تونم بکم تا حدود زیادی اون افراد قانع کردم بیم . من تا حدود ساعت ۷ و ۸ بود یادم نیست تاریک شده بود کاملا دیگه چرا اغها روشن شده بود شام هم بجهه ها خورده بود نه برگشتم بالا تو چادر خود م دیدم که همسرم اونجا توی چادر بود گفتم که دیدم آذر هم همانجا هست توی چادر وقتی برگشتم دیدم آذرومزم توی چادرند دیدم آذر تمام پاهاش خیس بر فی لباسهاش گفتم که آذر کجا بودی ، چرا دیگر اومدی تو چادر گفتش که رفتم مقر رفقاء اشرف گفتم که منو ببرین گلله هرجوی هست منو امشب ببرید گلله گفتم که چرا ایز کار رو کردی برای چی رفتی بهش اعتراض کردم بهش پرخاش کردم چرا این کار کرد ؛ اینجا گرگ زیاد هستش ، چرا بیک دختر، خبلی کوچیکی اصلخیلی عجیبه ، گفتم چرا این کار کردی گفتم رفتم به رفقاء چربیکها گفتم منو حتیا ببرید گلله امشب هر جوی هست گفتم چرا ایز کفته برای اینکه رفیق سعید می کشند می خواستم برم بهشون بکم به من گفتنند تو رو هم همین کار می کنیم توی مقر عمومی بودم ، گفتنند فردا همین کار رو با امیس می کنیم ، مرضیه را می اندازیم توی حوض آذر می اندازیم زیر کنک ، گفتم که اشیاه کردی این موقع رفتی تو می تونستی به من بگی من این کار میکردم اصلادیگه حرف حالیش نبود فقط برش بگشت به من گفتش که شما امشب بیگی پیش رفیق سعید بخوابی گفتم آره چرا نی رم ، گفتم مهم نیست اتفاقا ، گفت اونها می خواهند رفیق سعید خورد گنند . گفتم من می رم پیشش می خوابم مسئله ای نیست شما اینجا باش فردا صبح عباس پرولتر ویدی هم قرار بیایند ، چون اونها رفیق عباس هم اخراج کرده بود نه بیختهید سلب مسئولیت کرده بود نه بهش گفته بود نه که باید بیاشی اینجا تا کنکره ایشان هم او نروز گفته بود من میرم تحويل میدم بعد میام .

س : من متوجه نشدم ببخشید بیک بار دیگه تکرار کنید .

ج : به آذر گفتم که شما اینجا بمون فردا رفیق عباس پرولتر و رفیق ییدی قرار بیان اینجا چون گفتنند ییدی باید اینجا بمونه عباس هم مسئولیتیش بده اونجا برگرده بیاد رفتنند که برگردن بیان فردا میان و می ریم باهاشون صحبت می کنیم این مسئله این طور نیستش مطمئن باشید این کار نی کنند گفتنند که چرا شما هنوز اینها را نشناختین چون با آذر برخورد خیلی بدی کرده بود نه از اون باز جوئی کرده بود همین رفیق

عیاس بیش فحش داده بود همین توکل ، من چون روی هوای گذشته خودم هستم هنوز بخطاطر اینکه از کلیه رفیق استفاده می کنم . ازش ورقه را کشیده بود پرست کرده بود گفت بود درست بنویس بگو که للان و بهمان چیزهایی که خود آذر برآتون خواهد کفت . بهمن صورت من به آذر گفت که شما این کار بیخودی کردید می ماند ید اینجا این مسئله حتما حل میشد ، بلند شدم کیسه خوابم برداشتم رفتم پیش رفیق سعید خوابیدم صحیح بلند شدم آمدم بالا یدم که نه مرضیه توی چادر هست و نه آذر ، نشستم توی چادر تا ساعت ۱۰ صبحانه هم نرفتم بخورم ، ساعت ده گفتمن سری به مقر عمومی بزنم ببینم چه خبره رفتم تو مقر عمومی دیدم همه نشسته اند فقط نکاهها مسخره و خیلی کینه تو زانه ۵ دقیقه هم بیشتر ننشسته ام توی مقر عمومی برگشتم آمدم رفتم بالا گفتمن مرضیه من ناهار نمی آم پائین اگه میخوای تو برو ناهار بیار بالا بخوریم گفت که آشیز کاوه هست من نمی رم ازش غدایکیرم گفتمن هم نیست هر جور میل خودت من که اصلاً غذا نمی خورم ، نشتم بعد مرضیه پر سید چی میشه ، چه کار می کنی ، گفتمن که هیچی ، گفت مته نشنیدی آذر چی گفت ترو میکشند تا پائین منو میاندازند ترو حوض اونسو می کیرند زیر کتک گفتمن که من اکریبان سراغم خودم رو میکشم بین من و همزم سر این مسئله خیلی صحبت شد . گفت من اگر تو این کار بکنی منهم اینها را می بندم به رگبار گفتمن که شما نباید این کار رو بکنی این کاردستی نیست چرا که یک وظیفه انقلابی شا باید بموئی اگر اینها این کار بکنند شما مطمئن باش که اگه من از نظر فیزیکی اینجا کشته بشم توکل از نظر سیاسی کشته شده هیچ مسئله ای نیست شما باید بموئی چون نوشته ها بیشتر تو چادر بود اون می دونست که چه چوری تنظیم نشده بود هنوز میتوانی اینها را کمل بکنی به رفقای دیگه که تنظیمش بکنند بهر صورت این مشاجره مارو تا یک حدی پذیرفت قبول کرد که باید این کار رو بکنے در همین بین گفت من می رم دست شوئی بر میگردم توی این فاصله حدود ساعت ۱/۵ بود من تو چادر نشسته بودم یکهو دیدم که توکل از این بالا دید پائین از لحن صداش شنیدم ، احسان کردم که کجا هست محل اش ، محلش تقریباً نزد یک این چادر اولی بود که پائین میامد . از اون بالا حدود ساعت ۱/۵ بود از اون بالا بلند بلند حرف میزد اولین بار بود که می دیدم توکل بلند بلند حرف میزنه چون مسئله ای بود که بنظر من خیلی مهم بود برگشت گفتمن که بچه های کلاله دارند میان ، سنگر بکیرین احمدو صدا کنید من تاینو شنیدم دست پاچه شدم آمد کفش بپوشم گفتمن با این کاری که میخواود بکنه حتا اولین کسی کشته میشه سعید . گفشم بپوشیدم آهسته آمدم پائین رفتم پیش رفیق سعید دیدم که رفیق

سعید خوابه اکبر ، رفیق اکبر اون پائین جلوش نشته مسیل روابط عمومی مقر را دیوبود بعد یک فردی هم که همان بهزاد که رفیق سعید گفتند نشته اونجا و چهار چشمی داره - نکاه میکنند من سرم انداختم پائین یک نتاهی کردم گفتم برو هر کجا برو مهم نیست برو تا برم ؟ گفت کجا ، نه گفت با اشاره گفت کجا ؟ گفتم برو هر کجا برو مهم نیست برو تا کنگره نهانطوری که بهزاد م تقریباً می شنید گفتم برو تا کنگره مهم نیست هر کجا که میری مهم نیست . بعد می میگفت کجا برم من باید اینجا بیومن تا کنگره سازمان گفت اینها تصمیمشون گرفتند اینها پای هر چیزی رفتند بلند شو برو ، قانع نشد در یک فاصله حسن نگهبان با اسلحه آمد که من چون روپرور نشته بودم ، درست روپروری رفیق سعید نشته بودم ، دید من ، حسن نگهبان اینها با اسلحه اومد چلو گفت بهزاد بیا ، بهزاد نگهبان داخل بود که بدون اسلحه بود تا اون موقع اسلحه اینها مطلقاً نداشتند اون موقع که میرفتم چادر رفیق سعید دیدم که دارند سنگر می کیرند .

من ( یک سوال کوتاه مفهوم نیست )

ج : بله بله موقعي که آمد بست عوض بشے یعنی بهزاد رفت بیرون ، حسن داشت اونجا با اسلحه راه میرافت گفتم سعید ، عباس گفت که بجهه های کلا له دارند میان اینجا سنگر بگیرین و دارند سنگر می کیرند ، بلند شو برو بلند شو برو بگو که نیاین اینجانمنظور مشخصاً رفیق عباس بود و یدی احساس این بود که توکل میخواهد به بهانه ای این دو تارا بزنده سعید هم بزنه و منهم اخراج کنه بعد ش هم دیگه توم شد و رفت پا اینکه اکر هم تونست من بگیره اینجا محاکمه کنه . رفیق سعید همینطوری در این حالت بود گفتم که بلند شو برو ، خواهش میکنم تو برو باید بری و آنموقع همان دوست حزبی که می گند امش من نمی دونم کی اومد تو یک نشريه جهان بگیره از تو روابط عمومی یک نشريه جهان بگیره بره ، من گفتم که بلند شو با همین برو نمی شناختم که کی این گفتم بلند شو با همین برو بعد رفیق سعید صداش زد گفت کجا میری گفت همین چیزی که میکنند گفت میرم کایپلی طرف مقر رفای ارتش بعد گفت که میشه با هم وایستی برم ، گفت چرا نمی شه وایستاد سعید می خواست وسائلش برداره گفتم برندار ، برندار همینطوری برو گفت نه این اسناد من باید برم کوله اش گرفت اسلحه اش بست و رفت در همان مقاطعی که داشت میرفت این حسن نگهبان چلو چادر داشت راه میرفت من دیدم که رفته اونطرف آمد چلوش ، چون جاده تازه برف آمده بود یک راه باریکی بود تا اومد بره طرف رفیق سعید چلوش بطوری که یه هواشی تداخل کرد بیم گرفتم از این طرف اوامد بره باز هم اینطوری چلوش

گرفتم این باعث شد که یک چند دقیقه ای طول کشید که رفیق سعید بتونه بره بعد که رفتند دیدم رفیق سعید رفته باشین داره شانه بشانه اون دوست حزبی داره میره دیگه راه زدم از اینطرف ، اون از طرف برخها منهم از طرف برخها آمدم طرف بالا ، آمدم بالا دیدم که دکتر آرش ایستاده دم در مهدی یکی از رفقاء ما رنگ پریده ، سفیدیغلش ایستاده عباس داره اینجا راه میره ( توکل ) بچه ها اون بالا همه مجتمع شدند اسلحه بدش و ایستاده بودند یک عده سنگر گرفته بودند بیک عده و ایستاده بودند و اینطرف اون طرف همه مسلح بودند مهدی برگشت یک نگاه خیلی عجیبی به من کرد که چی شده منهم همینطوری از جلوشان رفتم چلو دکتر آرش رفتم توی چادر ، دیدم که مرضیه همسر رئیشن پریده ، تو چادر نشسته گفتم که چی ؟ تا رسیدم تو گفت چی شده گفتم چی شده گفت او مداح اینجا گفت اسلحه اتان را بد هید . گفت دادی گفت آره ، گفت کلت منو دادی - گفت آره گفت من گه من نشتم میخواهم خودم بکشم با این کلت ، گفت برای چی دادی گلت رو . گفت ، گلتند باید بدی . گفت اشغال نداره نشستم توی چادر گفت چی شده گفتم هیچی مکه نشینید ی شما توی چادر بغلی بودی گفت من داشتم بلند بلند صحبت میکردم گفتم مگر ندیدی عباس از اینجا رد میشد گفت بچه ها دارن میان سنگر بگیرین و هر کسی تکون خورد بزنید گفت نه من چیزهایی می شنیدم حرف عباس را می شنیدم ولی برام روش نبود که چی میگه . گفت که اینو گفت بهر صورت . گفت کی قرار بود بیاد گفتم قراره عباس بیاد ویدی . همینطوری نشسته بودیم تو چادر بکھو دیدم دو انفر پیشمرگ ازهایین دارن میان رفیق سعید هم خیلی وقت بود دور شده بود رفته بود . بخشد و قتی که رفیق سعید رفتش نزد یکهای پیچ بود بکھو کاوه برگشت گفت رفیق سعید رفت ، رفیق سعید رفت ، بزینین ، بگیرین یک همچین چیزی گفت ، سعید دیگه دور شده بود .

س : کسی گفت ؟

ج : کاوه ، امیر برگشت گفت ناصر و بابک هم در رفتند ناصر و بابک در رفتند امیر برگشت گفت امیر مسئول مقر اینجا بود مسئول اجرائی و تنظیمات مقر گفت بابک و ناصرم درزفتند رفیق سعید هم که رفت دیگه من نشانه کردم دیدم که دو تا پیشمرگ دارند میان چلو ، دو تا پیشمرگ از جاده نیامدند از میان برآمدند در حدود ۵۰ متر مونده بود به روابط عمومی موقعی بود که اسکندر و کاوه مسلح سنگر گرفته بودند کاوه را می شنیدم سکوت عجیبی بود . کاوه برگشت گفت بهش گفت استثنار تو برو پشت چادر که نیینست . یکی از بچه ها این گوشه سنگ چین موضع گرفته بود بقیه هم اینطرف طرف موضع

روبرو من وقتی سعید رفته بود دیسته خیالی راحت شده بود . گفتم مرضیه مهم نیست دیگه سعید رفته و این مسئله حل میشه . موقعی که این دو نفر آمدند جلو به پذجاجه متوجه که رسیدند پیکهو اسکندر سرش دولا کرد از این طرف او مرد جلو که سین کی داره میاد من از دور نمی شناختم من برگشت گفت که کاک عباس کاک عباس ، ( کاک عباس توکل گفت کاک عباس بچه های خود مونند چه کار کنیم آخرین باصطلاح چیزی می خواست بکیره عباس از اینجا توکل از اینجا داد زد گفت نکون خوردند بزینین ، بلمه اسکندر گفت کاک عباس کاک عباس بچه های خود مونند چه کار کنیم بالاخره گفت نکون خوردند بزینین چند بار هم تکرار کرد هر راه میرفت سیگار می کشید گفت نکون خوردن بزینین اسلحه اشون بکیرین نکون خوردن بزینین بعد این دو نفر آمدند رسیدند بزینیک روابط عمومی بلا فاصله کاوه و اسکندر آمدند جلو شون من اصلاً محاوره شون نمی شنیدم فقط از دور مثل بیک فیلم صامت می دیدم که دارند با هم دیسته حرف میزند بعد از یک چند لحظه ای این دو نفر برگشتند ، برگشتند در همین موقع که این دفعه داشتند حرف می زدند دیدم که یک عدد دارند از توجاهه میان نگاه کردم از دور بچه ها را شناختم از اون چادر ما ، کاملاً مشخص هفت هشت ده نفر که میان مشخص بخصوص لباس آذر خوب شناختم دیدم که آذر هم نوشون هست بیک عای تو جاهه میان نگاه کرد از دیسته توجاهدر ند بیام ، دیدم آذر نوشون هست بیک عای تو جاهه کوچک هم دیدم سه تا بچه کوچک هم دیدم گفتم مرضیه دیگه خیالت راحت باشه بچه دارند میان اسکان نداره هر چنین بعد دیگه نخیالی راحت شد وقتی بچه بیک دیدم گفتم اصلاً دیگه تمام شد . میایم ابی خامی شنیدم حتماً مسئله ما حل میشه در همین موقع که میامدم چنو ، این دو نفر که برگشتند حسید و محمد بودند از قرار وقتی بر میگردید یک عدد دیگه میان جلوتر ، میان جلوتر بین کاوه می گه نیایان جلو ایست ایست پیکهو صدای رگبار اومد وقتی صدای رگبار اومد مرضیه گفت بشین زمین گفتم که نه بگدار نگاه کنیم بینیم چه خبره ؟ واپس تاد بـ نگاه کرد بیم تبر اندازی میشه پیکهو بچه ها همه نشستند زمین من فکر کردم که کلکه خوردند که منه افتادند بعد همسر من زمین می کند می گفت کشتند همه رو کشتند رفشار و کشتند که دیگه تریه می کرد با بیک حالت چیز ، من دیگه گفتم بابا مهم نیست دیسته این ، این دیگه هیچ آشکالی نداره اینه دیگه ، این نتیجه این شیوه است دیگه حالیمون نبود که اصلاً چی هست ؟ یعنی اتفاق میافته برآمدون دیگه اصلاً هیچی فرق نمی کرد فقط صدای تیر اندازی از هر طرف شنیده می شد بعد از هفت ، هشت ده دقیقه تیر اندازی قطع شد باز هی من نگاه

میکردم . تیراندازی تقریباً تمام شد صدای تقه کم شد یعنی قطعی لحظه ای قطع شد رهمن موقعاً احمد شنکه مسئول نظامی اینجا فریاد زد امین بیاد بیرون مرضیه بیاد بیرون بیابان بیرون ، زود بیابان بیرون داد زد که بیابان بیرون من آدم بیام بیرون مرضیه گفت نرو می خواهد بزنت . گفتم نه حتی میخوان آتش بس بد هند حتی میخواه منو بفرسته جلو که بستم نزین بدار برم جلو گفت نه من برم اومد از در چادر بیاد بیرون دکتر آرش باکلت من فقط صدای شنیدم که گفت برو تو برو تو می کشم من دیگه نفهمیدم ، بعد خودش گفت با کلت اشاره کرد ، بعد اومد تو اومد تو همین طور گریه کنان اومد تو همین فاصله یکهو دوباره تیراندازی شروع شد دوباره شروع شد اونور هم من چیزی نمی دیدم فکر کردم همه ریختند زمین یعنی همه فکر می کردم کشته شدند در همین مقطع یکهو دیدم که چند صدا میاد صدای خیلی بلند می گردید که من پیشتر گه یه که تی هستم نزین تقه مکه تقه مکه پیشتر گی به که تی ام ولی تقه همینطوری چی ؟ ادامه داشت تا اینکه اونها هی داد میزد ند من پیشتر گی به که تی ام تقه مکه همینطوری داد میزد که احمد برگشت گفت تقه نکنین تقه نکنین تقه نشد یعنی تقه دیگه تک دیگه چی شد قطع شد قطع شد و پیشتر گههای یه - که تی آمد ند بالا بعد در همین فاصله دکتر آرش بلا فاصله آمد در چادر باز کرد دستون گرفت گفت بیابان بیرون دستم گرفت کنید بیرون تا آدم بیرون دیگه ریختند سرم همینطوری با مشت و اینها منو آوردند تا این چادر که اینجا دستم یک مشت خسورد نمی دونستم دیگه کی به کیه بعد مرضیه گفت که خود توکل بوده ولی مرضیه می گفت چون خودش پشت سر من بود بغل من بود من و مرضیه بردند تو اتاق اینجا نشوند نداد بکه چند تا زخمی آوردند تو و تا موقعی که پیشتر گههای یه که تی همینطوری قدم می زد ند بعد دکتر آرش و اینها گفتند که این از خودمون ..... من هر چی نگاه میکردم میدیدم دور و برم ..... بعد برای اینکه نشون بد من اینجا اسیرم بلند شدم گفتم من خواه میکردم میدیدم دور و دستشویی جلو منو گرفتند گفتم که من اسیرم گرفتند حرف نزن گفتم چرا بعد دکتر آرش گفت من ضامن ایشان هست من ضمانت می کنم شارا من گفتم من شارا قبول ندارم که سرا ضمانت کنید رفقای یه که تی گفتند که نظر خودت چیه گفتم که من ایشان را قبول ندارم به عنوان ضامن ایشان بکی از یاران اصلی توکل ، که نقش اساسی داشته توابن چربان و منو برداشتند به دو برند تو همین لحظه یکی از این بجهما پرید روی تفک یکی از پیشتر گههای یه که تی گرفت گلنگدن زده حمله بکنه طرف مرضیه و من که او نو گرفتند و تفنگ اون شکست بعدما رو گرفتند به دو برند پاپین که

س (مفهوم نیست) ..... مسلح بود ، یا نبوده .....

ج : اصلاً من نمی دومن فقط من می دومن موقعی که اولین تیراندازی شروع شد اینها همه افتادند زمین من نمی دوستم که اینها افتادند روزگرین با می دیدم ملا حركتهایی از دور می دیدم ملا شما از بالا اگر نگاه کنید کاملاً مشخص فقط می دیدم که روی برفهای تکان میخوردند فکر میکردم اینها کشته شدند یعنی من حدسم این بود که اینها همه کشته شدند . یعنی اصلاً دیگه با اون حالتی که داشتم بعد که او مدم تو اتفاق دیگه ندیدم که چه اتفاقی افتاد یعنی کی مسلح بود کی نبود .

س : تا اونجا که شما ناظر بودید منتظرم اینکه بعد از اینکه چربانات .....  
رفتید بالای سرمش ۱۰۰۰ اونها که آمدند کی مسلح بوده کی نبود ؟

ج : من اصلاً خبر ندارم ، هنوز هم خبر ندارم یعنی هنوز هم نمی دومن که ملا کی رفته بالای سر شان پی بوده فقط می دومن که ۹ نفر از رفقای ما مسلح نبودند از هایشین میامدند

رفقا و دوستان پیدا از اینکه این واقعه اتفاق افتاد ما متعهد شدیم که تا تعیین تکلیف نهایی از سوی کمیسیونی که بـ گزار میشه و ما خواهش داشتیم از حصه نیز عسای سیاسی از هده احزاب و سازمانهای انقلابی شرکت کنند ابعاد این فاجعه را تحقیق کنندو در اثیائی عاملین اصلی این جنایت عامل واقعی این جنایت در حقیقتند بد ما کمال بـ گذشت به چندش کمک بـ کنند ، ما متعهد شدیم هیچ بـ یانیه ای نـ دهیم ولی توی این فاصله این دارودسته استفاده کرده ند از این موقعیت .... عجیب و غریب دوتا اطلاعیه علیه ما صادر گردندورفـ تـ اـ به کـه تـی هـم اـشارـه کـرـدـندـ کـه بـهـ ماـ اـینـ حقـ رـاـ مـیدـ هـندـ کـه اـعلـامـیـه بـدـ هـیـمـ ماـ هـمـ جـنـدـیـنـ اـعلـامـیـه نـوـشـتـیـمـ ولـیـ چـونـ فـاقـدـ اـمـکـانـاتـ بـودـ بـیـمـ اـزـ اـنـتـشـارـ اـوـنـ جـلـوـکـیرـیـ شـدـهـ ماـ نـتـوـنـتـیـمـ،ـ درـ حقـیـقـتـ خـواـهـشـمـونـ اـینـهـ کـهـ حـتـمـاـ سـرـیـعـ تـرـ اـینـ کـارـ بـکـنـیـنـ چـونـ درـ رـابـطـهـ باـ اـینـ مـسـئـلـهـ اوـنـچـهـ کـهـ توـیـ ذـهنـ تـوـدهـ هـایـ مرـدـ جـاـ بـیـقـتـهـ بـعـدـ بـیـرونـ آـورـدـشـ خـیـلـیـ مشـکـلهـ هـرـ چـنـدـ کـهـ مـاـ اعتـقادـ رـاسـخـ دـارـیـمـ ،ـ اـیـمـانـ دـارـیـمـ کـهـ حـقـانـیـتـ باـ مـاـ هـسـتـ ،ـ اـعـلامـیـهـ بـدـ هـیـمـ ماـ هـسـتـ ..... دـوـمـ اـینـکـهـ بـخـاطـرـ اـینـکـهـ مـاـ اـزـ اـینـ مـقـرـبـیـمـ کـهـ درـ اـونـ مـقـطـعـ بـسـیـارـ ضـرـورـیـ مـیدـانـتـیـمـ کـهـ توـیـ اـونـ مـقـطـعـ بـهـ شـکـلـیـ اـدـامـهـ بـیدـاـ نـکـنـهـ اـینـ درـ گـیرـیـ ولـیـ مـاـ چـونـ نـبـودـ بـیـمـ توـیـ اـینـ مـقـرـ وـ سـازـمانـ هـمـ اـسـنـادـ شـ دـسـتـ اـینـهاـ مـونـدـهـ ماـ اـینـ اـسـنـادـ نـدارـیـمـ الـآنـ اـولاـ اـگـرـ برـایـ تـحـقـیـقـ درـ اختـیـارـ شـماـ قـرارـ مـیـ گـیرـهـ حتـمـاـ پـاسـخـهـایـ ماـ هـمـ باـشـهـ هـمـراـهـشـ یـعنـیـ هـرـنـامـهـ اـیـ کـهـ بـهـ مـادـاـنـدـ اـینـهاـ بـاـ پـاسـخـ دـادـ بـیـمـ بـهـشـونـ مـهـاـحـلـانـ روـشـنـ ،ـ مـنـهـیـ مـیـ شـواـسـتـیـمـ.....ـ ماـ هـرـ چـهـ زـوـدـترـ

چون ممکنه این تشت خیلی طول بکشه چندین ..... طول بکشه این اسناد در اختیار ما قرار بکیره حداقلش اینکه امضا خود من باشه امضا رفقای ما باشه پای اون اسناد هست در اختیار ما قرار بکیره کلی اسناد توی چادر من بوده ، چادر رفیق سعید بوده در اختیار ما گذاشته باشه این خواهش که داشتیم که رعایت بشه .

س : خود تان را معرفی کنید ؟ مسئولیت ؟

ج : من حماد شیهانی هستم ، عضو سازمان چریکهای فدائی خلق ایران مسئولیتم پیش از این حادث عضو تحریریه رادیو بودم . من به حادث و روز قبل اینجا اشاره نمی - کنم که باشد توکل بعد از اینکه باصطلاح حکم اخراج منو داد با چه شکل بیشترمانه ای منو از داخل مقر سازمانم علیرغم توضیحاتی که من میدادم خواستی که داشتم از او که از عدم دست زدن به تصفیه تشکیلاتی ، انتشار نوشته من در سطح تشکیلات برای اینکه رفاقتی سازمانی در جریان نظرات مان علیه این باند ارتজاعی و پاسیویتی قرار بگیرند فعلان در اینجا صحیحتی نمی کنم همین اندازه بهتون بکنم که من در تقدیرها در ساعت ۴ بعد از ظهر روز سوم ، بهر حال خودم را در چادر روابط عمومی مستقر کردم و این باند چون من اعلام کرده بودم اگر هزار بار منو از بالاتوی برف و گل بکشند تا جاده بهرندا تا جائی که رمق دارم و نفس دارم دوباره برمی گردم توی مقر سازمان و وارد اشون میکنم که " کنگره را بزراند . برای چلوگیری از اومدن من به بالا نگهبانهای متعددی گذاشته بودند بدون اسلحه برای اینکه فقط با زور بازو در واقع از اومدن من به بالا چلوگیری بکنند چون بعداً قطعاً برآتون روشن خواهد شد که پیش از این چند بین بار اسلحه کشی کرده بودند علیه من توی همین اتاق و نوشته هایی که من نوشته بودم و داده بودم بهشون در محکوم گردند اون و اشای چهره ارتজاعی شون که برای حل مسائل تشکیلاتی به چ. شیوه های غیر انقلابی دست می بازند . اینها می دونستند که با اسلحه کاری از پیش نمی تونند بهرنند لکر میکردند که فقط با نیروی بد نی در مقابل من وایستاد و کارو با این شکل بی شرمانه پایان بد ن چون من گفته بودم هزار بار اگه منو بکشین یهایش دوباره برمی گردم تا کنتره سازمانی برگزار بشه بهر حال من خودم . ۱. همانطوریکه گفتم کشوند و انداختم تو مقر و تو چادر روابط عمومی و چند تن از اونها متناریا و کاه یک نفر همیشه بود که کسی که بیاد با من صحبت کنه و یا اگر من بخواهم خارج بشم بیام حتی دستشویی منو امی راشتن برم بر اینکه محل دستشویی و توالت ما بالاتر از چادر قرار داره و من مجبور بودم برم

همینطوری تری ببابان بهر حال ساعت شب رو البتہ بکم که رفیق امین لطف کردند آمدند بهش من خوابیدند و فردا صبح پاشدند هر جی از من خواستند که من برم فعلای برم کجا برم معلوم نبود برآمدون با تاسف می گفتند برو دیکه برو هر جائی می خوای برم و فعلای برو چند روز برو ببینم چی میشه من قبول نکردم و وایستادم تا اینکه رفیق امدمد بالا و از ساعت حدود پیک و نیم بود من خوابیده بودم بعد از ناهار سراسمه وارد چادر شد من بلند شدم منوبیدار کرد پیک همچین حالتی و سلام و علیکی کرد من احسان کنند اضطراب داره .

س : ساعت کی بود ؟

ج : ساعت حدود ۱/۵ بعد از ظهر بود روز چهارم روز جمعه ، روز حادث پیک نظر نکهان واپسی به این باند بنام بهزاد که الان مجرح توی بیمارستان هست . این در کنار اینجا چادر نشسته بود . توی داخل رفیق امین باین حالت در وسط و من اونور نشسته بودم ، با هن صحبت میکرد باین شکل من توصیف میکنم برآتون برای اینکه این میخواست متوجه نشده استهان به هم مالید و گفت سعید جان برو برو برو ، برای اینکه این متوجه نشده من تعجب کردم از روحیه رفیق امین آخر بین باری که صحیح خواست بره بعداز اصراری که کرد بهش گفتم رفیق هزار بار رفتن و امدن بالا این تاکتیکی هست که اینها رو وادار میکنه کنتره بدارند من وامی ایستم تا گنگره بروگزار بشه من نمی توشم این کار بکنم و از پس این حرکتی که دیروز انجام دادند بیرون نخواهم اومد بتایران این تو نکران من نهاش من نمی رم اگر من مردم هر بلاش سرم اومد خوب نوشته های من هستند شمام از شاهد بین صحنه بود پید سعی کنید اون حرکتتون ادامه بد هید و رفیق قبول کرده بود با روحیه بشاش هم خدا حافظی کرد و گفت و پس من میرم بی خیال میرم می نشینم بقیه نوشته امو می نویسم من فقط بعدا توضیح بیشتر می دیم که رفیق امین در این چند روز به ویژه پیک ماه اخیر تحت چه شرایط تروریستی واقعا بر ما حاکم کرده بودند پیک چشم امون به پهنجه بود پیک چشم امون به در بود که ممکن هر لحظه ورقه اخراج ما را بیمارند ورقه توبیخی بیارن رفیق دیگری را اخراج کنند یا تهدیدی رو بر ما اعمال بکنند رفیق امین مینوشتند و چزوی ایدئولوژیک توم می خواستند بکنند که بارها و بارها من سرش داد میزدم می گفتم امین اصلا این میبحث و ولش کن بیا توی این موضوع مشخص ملا فلان موضوع را این و سرو ته اش بهم بیار موضوع رو تمام کن بدی بره تحويل چون اینها هر لحظه ممکن بیان پیک الدامی بکن که این تمام نشده باشه تو باید این بدی دستشان

بعدا تو را خواستند اخراج کنند چون دیده بود بهم هی دارن دومند و نه فشار میارن البته حسابهایی که می کرد بهم پیش خود مون می کلتمیم من و رفیق امین و بخارط اسمون جرات نمی کنند اخراج بکنند میدارند بقیه اخراج بشند و بعد هم با همین بروند سازیهایی که کردند دیگه کنگره ای نخواهند گذاشت اون موقع باصطلاح در پیک فرصت دیگه وادر کنند ما را در بریم از این تشکیلات مثل خیلی از رفقای دیگه ای که وادر شدند تمونه - اش همسر من که ۱/۵ پیش استغنا ش و رفقا بعضی ها می شناسند اینجا می شناسند مثل رفیق تورج خود شان قبلا توی سازمان رفیق رو می شناسند از رفقای سازمان که از سال ۵۲ توی سار مان بوده استغنا نامه اش هست از سال ۱۴ ، من بعدم می دهم خدمتمن نشاه کنید هفت صفحه سه سال پیش داده اینرا حتی به تشکیلات ندادند علت این استغنا چی عضو چندین بین ساله پیش از ده سال عضو این سار مان بوده از برجهسته ترین رفقای قد بهم سازمان بوده و یا رفقای دیگه که کشتن ، سازمانی که نابود کردند بسیاری از این اسناد هست بهر حال می رسیم به اوونها ولی این لحظه تعجب کردم که رفیق به من میگه برو تو همین فاصله حسنه که کشته شده حالا اومد گفتم تا این لحظه مسلح بودند حسن اومد من سر کلاشین دیدم کلاشین بود یا ۷-۲ از پشت پنجره دیدم ، این از پشت پنجره شما اگر منتقل بشید الان برپید توی چادر روابط عمومی می توسم بکم دقیقا کجا دیدم که برگشت گفت که بهزاد تو برو بالا چون بهزاد مال بخش خیر بوده باید خبر زمان همین پیاده کنه حسن اومده بود پائین از اون بخش اومده بود این برهه متفهی این بار مسلح آمده بود در همین فاصله که این رفت رفیق امین بلا فاصله اومد پائین گلت سعید می کشت پاشو برو هیچ معطل نکن توکل اومد اینجا فرباد زد گلت بچه های کلاله دارن میان سنگربندی کنید وضعیت فوق العاده بحرانی گفتم کجا برم توجی می کی بدار همینجا بکشند گفت رفیق پاشو برو گلت اگر قرار من برم تو هم باید بیهایی گلت تو برو و اگر اومدنده همون کار توبه من بکنند مطمئن باش سن توی همون ..... خود مو میکشم گفتم رفیق امین این کار نکن گلت تو برو هر کدوم پیک نقشی داریم تو برو الان ، الان اون بچه ها دارند میان بچه هایی که من مطرح میکنم از نظر من و امین مطرح بود رفیق عباس پهلوتیر بیرون اینجا حکم تعليقیش بهش داده بودند هر راه با حکم باصطلاح چیز من داده بودند هر دو رو دستش حکم ورقه ای که باصطلاح جز جز میاخته من برای دادن به تشکیلات فائد معیارها و ضوابط ایدئولوژیک پیک ورقه ای را بعنوان پیک عضو تشکیلات نیم ساعت قبل از دادن حکم اخراج اینجا هست پیششون و ما هم بهتون نشون میدهیم که پیک حکمی به من به عنوان

رفیق تشكیلاتی نیم ساعت پیش از اخراج میدن که نوشته تو را نمی‌توانیم بد هیم تشکیلات بعد از یک ماه و نیم حدود یک ماه و نیم اینها که من نوشته اموادم بهر حال رفیق امین حاضر نشدند با من بیان در همین موقع یک شخصی بنام بهرام از دوستان حزب دمکرات کرد ستان مسئول لکی هست چون بعداً خود شون معرفی کردند توی راه مسئول لک آرارات است این رفیق میهمان کاوه بود امده بود اول توی چادر بعداً خواسته بود نش بالا که ناهار چیزی بخوره اومد که بره در همین لحظه رفیق هم میاید اینجا معمولاً والبیال بازی میکرده با کاوه و رفیق بابک با رفقای ما ترکها بود رفیق امین تا این رفیق دید گفت که سعید بهترین موقع است که تو با این بری، منه می‌شناخت، می‌شناخت که من حماد هست گفتم بهرام جان گفت چی گفتم تو کجا میری گفت میرم طرف چریکهای ارتاش گفتم وامی ایستی تا با هم برمی خیلی تعجب کرد گفت ها وامی ایستم، من وسائلم ریختم توی کیف امین گفت ولش کن وسائلت ول کن همینجوری برو گفتم نه اینها سندهام توش بخشی از نوشته هام تو ش می‌خواه بیرم اسلحه ام هم بستم که شال نمی‌خواست بیندم گفت نه شالت حتاً بیند شالم هم بستم من درآمدم رفیق رلت از اوینور گفتم پس تو از اونجا برو منم از اینور با بهرام میرم دو تا حساب میکردم یم برای بهرام که این لحظه رسید اولاً یک نفر غیر سازمانی با من هست اگر حادثه ای برایم بپیش بیاد توی اون قسمتی که میرم پایین ناظر خواهد بود ثانیاً بهرام دوست بسیار صمیمی کاوه بود و می‌توشت اون بسیار برازی من مهم اگر اون چیزون قبله دیده بودم کاوه روی ما آتش کشید اسلحه کشید توی همین اتاق بارها تهدید به تبرور کرده بود که اسنادش موجوده و جوانهای کاوه هم موجوده اینها باصطلاح هست . که زیر ش نزدند یعنی حتی افتخار میکنند به اینکه اقدام یک اقدام هست که دستور کمیته مرکزی که ممکن صورت می‌گیره اتوریته کمیته مرکزی اتوریته سازمان .

خوب ادامه بدهم . همونطوری که گفتم رفیق بهرام با اینکه تعجب میکرد ولی بدرافت که وایسته باهم بر یم خواست کمک بکنه کوله‌ی منوبکیره گفتم نه خود م میارمش شما فقط با هم برمیم . با هم راه افتادم یم امده بیم در همین موقع رفیق امین هم از اینور چادر آمدند بطرف داخل مقر من و رفیق بهرام هم سرازیر شد یم در تمام مدت راه که بعد رفیق بهرام متوجه شدند سعی میکردم شانه به شانه رفیق بهرام حرکت بکنم یعنی بهرام . با همان استلالی که داشتم تا اینکه از جاده باریکی رسیدم به جاده اصلی کاپیلوں به معلومه بطرف کاپیلوں حرکت کرد یم در بین راه بهرام ، همینطور ..... همینطور که گفتم کاک بهرام و من از جاده باریک بطرف کاپیلوں توی جاده اصلی شروع کردیم حرکت کردن

بعنی داشتیم حرکت می کرد بهم می رفتیم بعترف کاپیلیون چند متري که رفته بود بهم توی جاد اصلی کاک بهرام از من با حالت ناراحتی و اضطرابی که داشتند پرسیدند که رفیقان سعید بالا چه خبره ، من خوب رفیق امین به من گفته بود جریان چی گفتم نمی داشم شاید کار جمعی داشتند چون معمولا کار جمعی که هست بجه ها شلوغ پلوغ می کنند گفتند - رفیق سعید کار جمعی نبود خیلی شلوغ پلوغ بود و بعد گفتم خوب چی بود منم مشتاق بودم که بدون دنبیا چی گفت که آماده باش نظامی بود داشتند سنگر بنده میکردند و من خندیدم بهش گفتم ، گفتم توییک حزبی هستی و تا جایی که من شخصا می شناسست در عین - ال فکر - میکنم که بیک مارکیست هم هستی و خیلی ما با هم صحبت کرد بهم مسئله ای که امروز می - خواه در این لحظات بکم مسئله ای که مسکن اگر به دست نیروهای دیگه خارج از سازمان ما برسه و برای نه فقط سازمان ما ممکن حتی برای همه چندیش چه ، موجب لطم بشه بنا - براین اگر با من دست تعهد رفیقانه می سهی که در صورتی که اتفاقی نیفتاد و من با تو ، توی ده محروم چیزهایی که بیهودگی تو سینه ات باشه من چند تا کلمه باهات حرف میزدم رفیق اشک توی چششان جمع شد دست من محکم گرفت و گفت آره من بیک حزبی هستم و در عین حال هم اعتقاد دارم که چیزی که تو از من بخواهی بهر دلیلی که باشه من توی سینه ام باید نکه دارم و تو اگر لازم میدونی به من بگو و من فقط باین شرط بیهودگی اگر برای من حادثه ای پیش آمد من رفیقی دارم توی حزب کاک عبدالله عزت پور ، از رفقاء شال هست خانوادگی رابطه داریم و رفقاء خود ما بجه های سازمان ما فقط این دو تا رفیق عبدالله نامید زنش از آشنایی های ماست و قد بهم خوب با سازمان بوده الان هم توی زندان بعد مثل پریروز من بهش گفتیم آره رفیق اینها منو می خواستند بکشند طوری که من شنیدم و با من دیروز این بخورد رو کردن کاوه که دوستش هستی بیک همچین پیهنه ای داره قیلا با من این کار کرده بود من نامه ای داشتم که اگر رفقا اجازه بد هند نامه را الان بیارم بخونم و اگر نه بعدا می تونم مراجعته بکنم نامه ای من براش در این رابطه نوشتم و بهش گفتم که توکل تو رو مثل بیک تفکیجی در برآوردن قرار داده من وقتی حرکت اسلحه کشی کردن کاوه را روی خودم بده بودم براش تصویر کرده بودم که من واقعی تصور اید بدم با این حرکتت به یاد پوستر ، اون سرباز کاردی که در سمت چلو دانشگاه داره - روی مردم آتش باز میکنند هر کس اون پوستر می بینه بی اختیار میگه سرباز فکر کن بعد شلیک کن ، کاوه به اون پوستر فکر کن بعد به کاوه توضیح داده بودم توی همان نامه ای که برای رفیق بهرام خوندم آیا همین وضعیت تو که الان داری سال علاقه می گردید و به

صورت بقول عربها ابوزای و بقول خود مون جاهمها فقط عرض اندام میکرد همه می شناسن  
می خورد و می خوابید و عده بلوچستان بهش داده بودند مسئولیت در اونجا ، مسئولیت  
شاخه بلوچستان بگنند و همین وضعیت تو آیا کافی نیست که فکر کنی که بک چیز هائی  
وجود داره که تو خبر نداری و بی خبر موندی از اون مسائل و بهر حال اون نامه رو بر اش  
خوندم و رفیق سخت تحت تاثیر قرار گرفت کفتم آره اونها دیروز با من این برخورد  
کردند رفیق عباس شاخه را هم این کار کردند و الان رفیق امین اومد به من این حرف  
زد و احتمال داشت که اگر تو نمی آمدی و من شانش آوردم که تو اومدی کشته می شدم  
حداقل تا توی ده من با تو هستم گفت کجا میری گفتم نمی دونم میرم فعلاتوی ده گفت من  
می خواهم برم مقر چریکهای ارش تو اگر میخوای بیبا، با من هرراه باش گفتم نه من هیچ  
مقری نمیام فعلما میرم توی ده چون گفتند که رفیق عباس و رفیق ییدی دارند میان هر پیغامی  
داری اونها سنگر بندی کردند حواسون جمع بگنند من با رفیق بهرام واردده شد یم رفیق  
بهرام با من موقعی که خدا حافظی میکرد گفت که من چه کاری میتونم بگنم گفتم که چون ما  
از ده اومدیم بیرون تو باید تعهدی که به من سپردی لفظ بهش عمل بکنی . رسیدم من  
کوله ام بر شانه ام بود. رسیدم به دم د کان کاک جلال کاپیلیون دیدم رفیقی با اسم ناصر  
از رفقای خود مون با اضطراب داره توی ده می چرخه منو که دید خود شو کشید توی د کان  
کاک جلال و اشاره کرد به من رفتم منو گرفلت بغل و بوسید و گفت رفیق کجا هستی من در  
رفتم بعد توضیح داد مثل اینکه بچه هائی که اینها این جماعت احساس می کردند رفقا ئی  
که چیز بودند در این مدت چهار پنج ماهی که یک جریان بایکوت ارجاعی بورژوازی  
علیه ما راه انداخته بودند با ما حتی لبخند می زدند اخطار و توبیخ می شدند، اخطار  
می گرفتند و توبیخ می گرفتند حتی اگر لبخند می زدند، سلام علیک میکردند. اینها را  
مثل اینکه صبح خلع سلاح کرده بودند یا دیروزش یا صبح چون من بالا نبودم دقیق نمی -  
دونم رفیق ناصر خود شون بهتر می دونند بعد صبح این اصول کرده بوده از مقر اومده  
بوده و بیرون ساعت یازده اینها بعد گفت که چکار میکنی گفتم من نمی دونم فقط خسته ام  
اگر یک چائی گیر بیماری پل کمی استراحت بگنم رفقا هم قرار بیان رفیق عباس اینها  
هم قراره بیان رفیق گفت که من اونجا آشنا دارم میرم بیش خونه کاک جلال گفتم باشه  
من میرم اونجا دراز می کشم چای می خورم شما هم منتظر من باشید که رفقا اگر اومدند  
منو صدا کنید یا بیاید بپیش من قبل از اینکه برم بیان من بیینشان من رفتم توی اتاق  
کاک جلال نشتم ایشان خودشان آمدند چائی درست کنند بک چند لحظه ای گذشته بود

رفیق ناصر آمدند کفتند که بچه ها آمدند من آدم دیدم که دو تا پیشمرگه هستند رفیق محسودو رفیق حمید، حمید پسر عمومی رفیق جهانگیر قلعه میاندوآب و محمود یکی از رفقای هادار سازمان هر دو پیشمرگه هستند محمود و حمید قلعه میاندوآب که الان زخمی هست رفیق حمید توی سلیمانیه است من آدم ناصر با حمید و اینها صحبت میکرد و حمید و محمود از حادثه دیروز اضهار تاسف میکردند و سخت برآشته بودند از برخوری که بامن کرده بودند از برخوری که بارفیق عباس شده بود فوق العاده برآشته شده بودند و در صحبت خود شون میکفتند مامی خواهیم برمیم کیتنه مرکزی را بینیم و بینیم چرا این برخورد باشما کردن چرا این برخورد با رفیق عباس کردند بخواهیم از شون که کنگره بدارند، بخواهیم از شون که اخراجهایی که از شما میکردند، سلب مستولیتی که از رفیق عباس کردند اینها را دست بردارند و کنگره رو بکارند پرسیدم گفتم، رفقای دیکه عباس ویدی کو گفت رفقا دارند میان و همه دارند باهشون میان شاخه داره باهشون میان گفتم شاخه برای چی گفت که اونجا متوجه شدند جریان شماره و بعدا که رفیق آذر که رفته بودند اونجا صبح زود مثل اینکه خبر دار شده بودند مادر با بچه ها، بچه های بابک شهید، مادر سلاحی ها، مادر چهار شهید سازمان خانم کاک فرید و بچه هاشون یک خانم حامله همسر رفیق تیمور خود شون چیز تشکیلاتی هستند رفیق لیلی و پیشتر که هاو اعضا دفتر هم رفقا آمده بودند و میکفتند که دارند میان گفتم خوب وایستید با این رفقا برمیم گفتند نه ما زود تر برمیم گفتم برای چی گفت برمیم اونها هم میان گفتم میل خود تون بعد که داشتند می رفتند دوباره صداشون کردم، گفتم حمید جان گفتم ترو خدا حواستون باشه اینها می کشند شما را نماید بالا گفت که رفیق چی ما را می کشند بگذار ما را بکشند برای چی دیروز با شما این کار کردند ما می خواهیم بینیم، خود کمیته مرکزی فقط می خواهیم باهشون حرف بزنیم با هیچکی هم کاری نداریم گفتم میل خود تونه، من با ناصر قدم می زدم درین باصطلاح همون سر جاده گالیپلیون وقتی بطرف مقر رفقای به که تی یک ۲۰ متری از اونجا رد شد یعنی دو تا ماشین داشتند میامدند که ماشین ها جلوی ما وایستادند رفقا هم بیاده شدند زن و بچه هم در آمدند از دو تا ماشین بیرون و روپوشی کردیم و جریان دیگر روز و حقیقتا یک صحنه بسیار حساس بود که من احساس میکردم دوباره توی مقر سازمان هستم وقتی این رفقا دیدم گفتم که رفقا سنگر بندی کردند انگار که رفقا بویه حتی رزمnde ترین و ورزیده ترین پیشمرگه های سازمان انگار می خواست پرواژ بکنه، گفت خوب باشه بکنند ما که نیامدیم بجنگیم، بچه و مادر و اینها رو آوردیم می خواهیم برمیم اونجایشینیم

بکیم که این چیزها را پس بگیرند گفتم ما همه را دیروز بهرون انداختند گفتند ولی اومد یم که تو هم با ما بیای بالا توجات بالاست نباید تو رو بهرون می انداختند من خوشحال شدم از رفقا تشکر کردم و هراحتان سوار ماشین شدم و آمد یم نزد بیک چابه در همین نزد بیکی مقربه شد یم همه از ماشین بول ماشین دادند و ماشین برگشت سه چهارتا از رفقا جلو افتادند رفیق عباس ومن و رفیق یدی و رفیق فرید و رفیق مادر به همین ترتیب خانها و بچه های کوچکشان بقیه رفقاء پیشمر که همینچور شروع کرد یم اومد ن از چاده اصلی متر از چاده باریکه بطرف روابط عمومی من تقریباً وسط راه روابط عمومی که رسیده بود یم دیدم که حمید و محمود برگشتند نزد بیک من که رسیدند کلتند که نگداشتند که ما ببریم گفتم چرا برگشتید رفقاء ما دارند مهان که من ایستادم بین اینها چه کار کردند چه کار نکردند یکد فده دیدم سر و صدای چیز فریاد کاوه پشت سرش تیر هواشی شلیک شد که دیگه از اینها رو ول کرد یم و همه رفقا پراکنده شدند در یک لحظه ای من صدای رفیق چیزرا می شنیدم صدای عباس رومی شنیدم که فریاد میزنه کاوه، کاوه نکن بشکل مبهمی این صدا به من می رسید چون فریادها از بالا میامد اعم از اینکه تهدید میکرد و فریادهای کنگ و مبهمنی دیگه هم می شنیدم این فریادها از بالا میامد اعم از اینکه تهدید میکرد و یالحش میداد یا ایستادن دستور میداد من هم بود برام فقط .

#### س : کدام عباس منظورتان ؟

ج : رفیق عباس پرولتر ، من هر کجا از عباس صحبت میکنم رفیق شهید مان عباس پرولتر ، عباس کامیارانی رفیق رو مد نظر دارم و هر کجا توکل صحبت میکنم منظورم چیز هست ، عضو مرپکیت که از نظر ما متم اصلی است ، در بین فریادها کلوله ها شلیک میشد و من عملیات مختلملی که شرکت کردم واقعا در پایگاههایی که می رفتیم حتی اون عملیاتی که با رفقاء راه کار گر شرکت کرده بود یم هیچوقت باین سنگینی تیراندازی ندیده بود م انسکار دهها مسلسل کار کداشت بودند اطراف مقر و همه کار می کردند شما تشریف بدرید سنگهای رو که اونجا هست چاشی که خود من خوابیده بود م نگاه بکنید نگاه کنید قطعاً جای کلوله ها روی سنگها به شما نشون میده که ابعاد تیراندازی به چه شکل ، به چه شکل این مجموعه رو . بله من عرض کردم هنون پائین چاده تقریباً ۳۰ متر موئده به این چاده باریکه همون پیاده شد یم و با نظم اومد یم با ترتیب همینطوری رفقا جلو بودند بعد از هنون ترتیبی که گفتم رفیق فرید ، رفیق یدی ، مادر و پیشمر کها و بقیه هم رفقاء پیشمر که بودند . گفتم رفقا اگر تشریف نبرند اونجا جاهایی که ما خوابیده بود یم سنگهای کوچکی

که حتی نمی توانست حتی مطلقاً جان پناهی باشد برای ما نگاه بگنند ابعاد تیراندازی وحشیانه اینها را از تعداد کلوله هاشی که باین سنگها خورده قطعاً در خواهد یافت . او لیز فریادی رو که من شنیدم که گفتند عباس رو گشتند بلاعاصله فریاد زدم به پشت سرها، برید به که تی را خبر کنید یک رفیق اونجا ، رفیق یدی هست که در فاصله ۵ متری من افتاده بود اونورت خوابیده بود . سنگر گرفته بود گفت که به خود من گفت رفیق سعید خودت باید بری پهلوی به که تی خود تو بهتر می شناسن من با چند خیز مقداری خودم سو رسوند م به دم تراکتور دو تا پیشمرگ به که تی با تراکتور میامدند رد بشنند اونجا زمین کثیر شده بودند مادر و بچه هارو کشیده بودند پشت تو بغل خود شان گرفته بودند . این پیشمرگ های به که تی و حیران شده بودند می گفتند چی من گفتم هیچی اینها خود شون هستند اینها و ما همه مون بیکی هستیم اونها دارند طرف ما تیراندازی میکنند دارند رفاقتی ما رو می کشند گفت این بچه هرا چرا می کشند گفتیم دارند می زنند به که تی رو خبر کنید گفت من خودم به که تی هستم گفتم پس کو چرا چیز نمی کنین گفت رفته یک خانم رفته همون موقع که من فریاد زده بودم گویا رفیق فریده همسر رفیق رسید که چیز مسکنه رفاقتی - به که تی با توجه باینکه می دوستیم دور هست فاصله تا کاپیلوون و یک زن که بدو بره چقدر مسکنه طول بکشه گفتم تا اونموقع که اونها می رسانند متهم میرم بطرف رفاقتی چریکهای فدائی خلق که از رلقا کمک بگیرم برای اینکه بیابیند باصطلاح چیز بگفتن آتش بخوابونند وقتی می خواستم برم مادر فریاد میزد می گفت سعید جان تو رو می کشند وایتا تو رو گفتم مادر جان من میرم رفاقتی چریکها رو خبر کنم ، بهر حال من اومدم اسلحه امو سلاح کردم و افتادم توی دره و بطرف مقر رفاقتی چریکهای فدائی خلق که در سمت چبه ما قرار دارند بفاصله حدود پنکریغ از راه عادی باید راه رفت تا بهشون رسید رفتم و از دره که اومدم بسلا چند تن از پیشمرگ های به که تی دیدم که دارن میان . از جمله توشون کاک هدی بود که بی سیم داشتند یک رفیقی هم باهاشون بود که بی سیم داشتند من خودم یک تیر هوائی در کردم با گلست خودم و رفقا را متوجه خودم کردم اومدم نداشتم از اونطرف بطرف من و گفتند چی شده من دیگه باحالتی باصطلاح داشتم از افتادم از خستگی و دوشی که میرفتم توی گلهای خلاصه رسیدم به رفقا از من چیز کردند که چریان چیه ؟ تیراندازی چیه ؟ - چون بعداً متوجه شدم رفقا شون دو دسته بودند یک دسته فرماندهی زودتر میرفته یک دسته پیشمرگ که پشت سر میامده که ترسیدند اینها کمین چیزی افتاده باشند . رفیق هدی

کللت که کجا میری کلمت میرم مقر چریکها شما به که تی هستید بی سیم دارید لطفا با ما مام  
چلال تاس بگیرید اسم خود مو کلمت معربی کرد م کلمت با مام چلال تاس بگیرید و بگوید  
حمداد کلمه رفقا در گیر شد نیرو بفرستید برای چیزشون و بهر کدام از رفقای رهبریتون  
توى منطقه هستند اسم منو بگید ما رو می شناسن بگین که سریعا بیان رفقا به من چیز کردند  
که تو ما دیگه ولت نمی کنیم تو باید بیای نمی کشنت می شناسیمت ..... تو باید با ما  
باشی کلمت نه رفقا اجازه بد بید من برم بهر حال راضی شون کردم منو بدارم برم طرف  
رفقای چریکها و خود شون هم بدارن برم کمک بگنند بعد کلمت که کشتند متروح کردند  
شما بربین کمک رفقا، سازمان بگنید که این رفقا قبول کردند که بیان اینور من رفت  
بطرف رفقای چریک ، که یکی دوتا هم از رفقای چریک هم با این رفقا داشتند میابدند  
منو شناختند . اونها هم با من بر کشتند کلمتند ما میایم مقر شنید بهم من رفتم مقر و رفیق تورج  
را دیدم رفیق تورج رو کلمت بجه ها اینجوری بوده نمی دونم الان با بجه ها کشته شدن با  
تونستند تسخیر بگنند با این همه باصطلاح چیزهایی که پیش او مده هیچ خبر ندارم فقط نظر  
میدونم بهش کلمت با چیز با خنده بهش گفت ، کلمت که بی شرفها روی بجه های بابک اسلحه  
کشیدند ، چیز کشیدند ، بجه های بابک رزمنده های باصطلاح چیز هستند اینها کمای  
بجه های بابک اومدند اینجا را فکر کنند تسخیر بگنند اونها دارند می کشند شان همین  
حرفها رو به بجه ها کلمت بجه ها تو سنگر هستند مادر تو سنگر بیبا برو چیز بکن رفقا باز  
لطف کردند کلمتند که ما تو دیگه نمی ذاریم بربیم که من قبول شکردم کلمت من یک پیک  
همست . اومد م شما را بیارم که مهانجی بگنید بیاین که ندارین اینها رفقای مارو بگشند .  
بهر حال علیرغم مخالفت شد بد رفqa ، رفقای چریکهای فداشی خلق اجازه دادند که من  
هر اهشون برگرد م باین شرط که از دم جاده ای که که میره بطرف مقر ما دیگه من بسا  
رفقا نباشم چون رفqa بعنوان مهانجی قرار بود وارد چیز بشوند ، کمک بگنند که من بسا  
رفقا که رسیدم دیگه در گیری توم شده بود و رفقای به که تی خیلی آخرین چیزها را داشتند  
جمع می کردند بعد من اومدم مثل اینکه کاک سربست بود یا یک رفیق دیگه بود وقتی  
منو بد شناخت از من خواهش کردند که رفقائی که با شما هستند این رفqa رو جمع بکن  
و ازشون خواهش بکن که بیان بطرف مقر ما ، در همین موقع کویا رفقای راه کارگر هم  
رسیده بودند من از رفqa خواهش کرد بیم داشتند با ما شینشون ، نمی دونم صدای تیراندازی  
شنیده بودند اومدند یا ما رفتمی باز یک ساعت توى ده اینها وسط راه دید بیم خلامه  
تقاضا کرد بیم این رفqa رو ، رفیق سربست از رفقای راه کارگر کویا تقاضا کرد که

ماشینشون بد هند برای اینکه این رفقا را برگردانند و یک چند تا ماشین شخصی بود نشد  
خلاصه اینها ریختند توشن رفقای مارو اسلحه هامون را همه رو و رفقامون تحويل دادند و  
ما هم چند نفر بودیم که پیاده اومدیم توی ده ، آنچه که من دیدم بودم از حادثه این بود.  
رفقا اگر هر سوالی دارند بفرمایند من حاضرم جواب بد هم .

س (نماینده راه کارگر) : شورای عالی سازمان چه موقع تشکیل شد و کجاتشکیل شد؟

ج : روز حادثه

س : از نظر شما کسی تشکیل شد ؟

ج : از نظر ما روز حادثه ، روز حادثه بعد از اینکه کارمون تمام شد به این وضعیت باصطلاح چیز شد، نشستیم رسمایش کارمن دادیم ، در اجلسی که انجام دادیم .

س (شوان) : اوضاع که از روابط عمومی آمدید بطرف چادر روابط عمومی می آمدید فاصله شما با سایرین چقدر بود و چه کسی رو دیدید ؟

ج : فاصله ما با .....

س : با چادر روابط عمومی چقدر بود و چه کسی رو دیدید با چه کسی صحبت کردید ؟  
ج : در لحظه ؟

س : از اوضاع که می آمدید

ج : موقعي که ما می آمدیم جمع می آمدیم دیگه

س : نه می گه فاصله ..... چقدر بود

ج : فاصله ما از خود سر جاده تا روابط عمومی اونجاشی که من آخرین لحظه ای که در واقع صدای اولین گلوله را شنیدم میتوشم بکم که تقریباً نیمه راه بودم بعینی نیمه بین جاده اصلی و روابط عمومی .

س (نماینده په که تی : شوان) به کسی رسیدی ، کی بود ؟

ج : بله اسمش حمید بود ، الان زخمی تو چیز ،

س حرف باهش زدی ؟

ج : بله من دیدم حمید با بهجه ها صحبت میکنه ، اویها میگفتند تو چرا برمیگردی اون میگفت ، من گفتند باید اسلحه بدی من اسلحه امو دست اینها نمی دم برمیگرد و وقتی این حمید باصطلاح داشت با اینها صحبت می کرد تیراندازی شروع شد من دیدم که حمید صدای تیراندازی رو که شنید دید و چلوتر از همه اومد رفت بطرف اون باصطلاح چیز چادر روابط عمومی ، دیگه من چون اسلحه کلت داشتم و نمی تونستم استفاده بکنم همینجاوری خواهید پشت

بیکی از این سنگها تا صدای شهید شدن رفقارو که گفتند شهید شد ند من فریاد زدم برای اینکه بزید به که تی رو خبر کنید خودم هم عقب نشینی کردم رفتم که بر قلای شما برخورد کردم .

من (نماینده راه کارگر) : کاک حماد شما ، اون روز نزد بیکی غروب ..... در مورد شورا و اینها یک کم با من حرف زدید اگر می شه ، در مورد شورای عالی ..... صحبت کنید چه چور بوده قبل از اجلس بوده چه چوری بوده .

ج : من همون موقع بهتون گفتم ، گفتم اونها این ضربه رو به ما زد ند شورا را تشکیل میدیم برخورد می کنیم با هاشون و اینها شرعیت خود شون از دست دادن ، بعد رفتم بشما توضیح دادم به هر کسی که اومد بعنوان نماینده سازمان خودم و چیز کردم من ، وقتی کشتن رفقای مارو اصلاً شرعیتی نداشتند شورا ، رفقای دیگه که قبلاً تو سازمان بودند اطلاع دارند که سنت گذشته سازمان این بود که شورای عالی همیشه داره در موقعی هم که ما می خواستیم از اکثریت باصطلاح انشعاب بکنیم اولین بحثمان این بود که بلا فاصله شورا را تشکیل بدم بعد که موقت مرکزی درست بکنیم که کیته مرکزی موقت درست کردیم .

من (نماینده یه که تی شوان) : شما گفته بودید به حمید اگر اسلحه ندارید نمیزارن بزید بالا .

ج : اونموقع که حمید به من می گفت بچه های دیگه داشتند با کاوه حرف می زدند ، چون حمید که از من جدا شد در یک لحظه صدای تیراندازی شروع شد .

من : موقع درگیری ، اونموقع که تیراندازی شروع شد فاصله شما با چادر روابط عمومی چقدر بود ؟

ج : گفت حدوداً نیمه راه بین روابط عمومی و چیز بودم اکه تخیلی بخواهیم بگیم ، این جاده گاپیلوں هین اینجا این وسط .

من : شا وقته که عقب نشینی کرده بید باصطلاح شما رفتید سراغ رفقای چربیک رو اون مختصری از برخورد را بگید ؟

ج : از لحظه عقب نشینی خودم ؟

من : بله تقریباً

ج : من همون که صدای این رفقارو شنیدم که شهید و شهید میگشند یعنی کسی شهید شد ، می گند برگشتم و فریاد زدم عقب که برین به یه که تی خبر بدم بین همانطوری که گفتیم ص

هیینجوری داشت میامد بعد یک رفیقی اون بغل من خوابیده بود رفیق یکی سندج مسئول تدارکات پاچین اون بمن کفت که خودت برو سراغ به که تی من کفتمن پس تو هاوی منو داشته باش با چند خیز خودم رسوندم به پشت و او مدم طرف تراکتور دیدم رفقا هستند بهشون کفتمن رلتید برای به که تی گفتند آره فریده رفت برای به که تی ، که فریده رفته بود پیش به که تی کفتمن پس من میرم پیش رفقای چربیک انداختم توی دره از اون ور که داشتم سربالائی میامدم دیدم عده ای دارن میان ، کلتمن مسلح کردم یک تیر هواشی در کردم رفقا متوجه من شدند اومدند بطرف من ، منهمن رفتم طرف اونها نزد یک پل اینور ما با هم برخورد کرد یم این رفقائی که آمده بودند اینجا امروز ، کاک هدی و اینها مثل اینکه بودند امشهدی ایشون من خودم معروفی کردم ، کفتمن که من حماد هستم بی سیم دستشو ن بود کلتمن لطفا به مراکزتون خبر بدین اینجا رفقائی درگیر شدند لطف بکنید که بیان برای چیز یکی از رفقائی که نمی دونم یکی بود ، دوتا بود چند تا بود اونها هم همراه اینها داشتند میامدند طرف کاپیلوون با من چیز کرد یم رفتم طرف مقر چربیکها که من خود مو رسوندم به رفقا و کفتمن که این وضعیت پیش اومده نمی دونم الان چی به سر رفقا اومده رفقتند تو رسیدند به بالا نرسیدند وضعیت اینجوری که بعد با هم وایستاد یم رفقا از من تقاضا کردند که وایس اونجا من کفتمن لطفا من فقط یک یهیک هست اومدم به شما بکم و بعد برگرد یم تاکید کردم بهشون که سلاح و مادر و بجهه ها باهاشون هستند .

من : در این میان اسلحه رو شما گرفتید .

ج : اسلحه رو رفقای به که تی اول می خواستند از من بگیرن دادم به دستشون بعد ش من توضیح دادم بهشون که کی هست اینها و باید برم سر به رفقا بزنم رفقا رو بکم بیان بعد بین خودشون صحبت کردند کلتند خوب شما بفرمائین ، یکی شون من حدس زدم که شناخت اسلحه رو داد به من حتی به من تاکید کرد ما حفظاً جان تو برآمون مهمه باید با مابیای کلتمن نه شما برید من میرم طرف رفقای چربیک که اونجا رفتم خدمت رفقا و رفقا هم همون که کلتمن هر اصراری که کردند من وایس اونجا کلتمن نه ، گفتند شما وایستا ما خودمون می دیم ، کلتمن نه رفقا من باهاتون میام فقط بیان ندارین کشتار بکنند .

س : در دنهال سؤالم ( ناینده به که تی شوان ) : کاک شوان توضیح می دهند این چیزها مسائل تشکیلاتی بود شما آزاد بید توضیح ندهید ، مختارید جواب ند هید

ج : خوب شما تشکیلاتی هستید می تونید سؤال نکنید منهم طبعاً چیز می کنم ، چیزی که مربوط به حول و هوش مسائل تحقیق

س (نساینده راه کارگر) : تا جایی که من بادم باشد شما در رابطه با شورای عالی و اینها ..... اسمی افرادی را شما گفتید این توضیح شما برآشون چه جوره ..... این طبق همون سنتی که گفتید ... یا قبله داشتید ؟

ج : نخیر همون عرض کردم گفتم بهتون همه بچه ها علیه اینها، همه سازمان علیه اینها چیز می کنند تمام رفقای ما رو اخراج کردن بیدی ، کی ، کی اینها رو همه رو تارومار کردند گفتم بعثت شهید بابک توی این مبارزه است که الان اینها مارو کشتند گفتم بعثت گفتم بچه های بابک توی این صد بودند ، گفتم مادر توی این صد بود همه اینها باید بیان گنگره رو می خواستند بدارن همه اینها در رابطه با سنت سازمان ، سازمان مایلک سازمانی با سنتهای خاص خودش ، این این نیرو باین وضعیت دراوده .

س : شا اسمی افراد رو گفتید اسم خودتون برد بید ، اسم بیدی رو برد بید اسم کاک امین برد بید اسم فرید برد بید اکر اشتباه نکنم اسم عباس برد بید .

ج : بله گفتم بهتون ، عباس پهلوی نه ، عباس گفتم شهید شده تا اونجاشی که بیام بود .

س : بهر حال من این اسمی را شنیدم .

ج : گفتم بهتون من .

س : شا میگم قبلا جلسه ای داشتید در این باره یا اینکه بر طبق همون سنتتون خودتون نظر داد بید ؟

ج : نه نظر خود م بود . خودم ..... گفتم بهتون شورای سازمان تشکیل میشه همه این بچه های دیگه هستند و فکر کردم او نموقع چون امین رو گرفتند اون بالاست باید بیارنش هایین اون اون باید تصمیم بگیره در این مورد .

س (نساینده به که تی شوان) : او نموقع که اولین شلیک شد تیراندازی شد شما شلیک کردین تیراندازی کردین یا بر گشتن ؟

ج : به من تیراندازی نکردم چون با گللت بودم ، من همونطوری که عرض کردم موقعی که اینها باصطلاح چیز کردن تقه رو زدن من خودم رو انداختم زمین بعد از اینکه مسدای اولین شهید رو شنیدم گفتند که شهید شده اول فکر میکردم هوایی دارن تیراندازی میکنند ، بر گشتن دیگه همونطوری با چند خیز عقب نشینی کردم به پشت .

من تقاضا دارم از رفقای حاضر در جلسه با توجه به اینکه این بار اول نبود که من به زور اسلحه تهدید بید را توسط باند توکل مشاهده میکردم و این فاچه آخرین بار بود در واقع سند سازمانی را خدمت رفقا من اراده می دهم میخوشم اینجا و بعدا اینو فتوکیه می کنم

حضور همه رفقا میدم و نامه ای را که تو صحبت اولم گفتم برای کاوه نوشته بودم بعد از اسلحه کشی که روی من کرده بود رفقا در روز دوم پازده دی ماه بهمن ماه یعنی پیکروز قبل از به اصطلاح اخراج من توسط باند توکل این نامه را من دادم که نسخه اش در اسناد سازمانی موجود است و کمی اش الان پیش من و یک نامه هم هست که خطاب به کاوه نوشتم دو تسا نامه را من برای رفقا می خوشت تا حدودی ابعاد قضیه را متوجه باشد

س : نامه از او نهادست ؟

ج : نامه خود من هست به کمیته مرکزی نامه من هست به کاوه نسخه این نزد کمیته مرکزی هست نسخه این هم نزد کمیته مرکزی موجود و کمی اش پیش خود من هست .  
من ( کردی حرف میزند ) ( گویا در مورد خواندن نامه است )

ج : این نامه ای است که من روز دوم بهمن ماه یعنی پیکروز قبل از باصطلاح اخراج - خودم توسط کمیته مرکزی به کمیته مرکزی نوشتم در پاسخ به یک اخطاری که به من داد ند به کمیته مرکزی در پاسخ به اخطاری به ۲۱ / ۴۶ ( کل نامه خوانده میشود ) پیکروز قبل از اخراج نامه دیگری است که من بعد از همین یک شب در همینجا شب ۱۲ دی ماه من را کاوه به دستور توکل تهدید به زور کرد برای اینکه من آمده بودم نامه ای را که از جبیم افتاده بود بکیرم تهدید به اسلحه کرد که از اینجا بپرون برم نامه ای است که به کاوه نوشتم و اینرا هم ارائه می دم یعنوان سندی دیگر از اسلحه کشی های این باند توطئه کر .... آقای کاوه ..... ( نامه خوانده می شود )

س : خودستان را معرفی کنید ؟ و مسئولیت ساز مانی ؟

ج : من فرید هستم مسئول نشر به ریگای که ل عضو کمیته کرد استان در ۲/۵ سال کد شته، البته عضویت کمیته کرد استان را از اردیبهشت سال ۶۲ داشتم قبل از دبیری ریگای که ل بود .

س ( ناینده چریکها ) : یعنی قبل از چهارم بهمن عضو کمیته کردستان نبودید ؟  
( البته سؤال خوب مفهوم نیست )

ج : نه قبل از اردیبهشت ۶۲ در کنفرانس اردیبهشت سال ۶۲ از طرف تشکیلات کمیته کردستان انتخاب شدم بعنوان عضو کمیته کردستان باتفاق آراقبلش سردبیر ریگای که ل بود ۳ ماه .

س ( ناینده یه که تی ) : موقعی که از گلله آمدید بطری اینجا چه قراری گذاشتید ؟ یعنی چطور شد ؟

ج : ما چیزی که مسئله ای اختلاف افتاده بود روز قبل از فاجعه یک نامه به رفیق عباس فرستاده شد که تا روز دوم خودش باینجا بر سویه در موردش می خواهد تصمیم گیری بشے و قتی اینجا آمد همون روز رفیق روز از مسئولیتش خلع کردند مبنای این در زمینه اختلافاتی بود که از ۵ ماه پیش

سوال : کرددی می شود

ج : بهش اخطار داده شده بود تا ۲۴ ساعت خودش را به اینجا برسونه . این عمل در ادامه یکسری اختلافاتی در درون تشکیلات صورت میگرفت از پنج ماه قبل بطور مشخص بعد از دادن یک نوشته ای از طرف من پیرامون سیاستهای تشکیلاتی توکل و اطرافیانش با اسم اهورتونیسم در مسائل تشکیلاتی . بعد از این نوشته ترکیب کمیته کرد استان را بطور کامل توکل اینها عرض کردند . سه نفر بعد از دادن این نوشته ترکیب کمیته کردستان را توکل عرض کرد بطور کلی و با برگماری چند نفر عملاً ، تقریباً اکثریت کمیته را جزو طرفداران خودش کرد افرادی که برگماری شدند من در مورد شون صحبت می کنم من

تر که به الان مشخص می کنم یکی از افرادی که به کمیته برگزاری شد پیک ماه ، پیک ماه و نهم قبل از اون بعنوان فردی به کمیته کرد سтан معاشر فی شد که فقط میتواند دسته پلی کنی بچرخونه خود توکل به ما کلبت ، و ما نهیدیر فتیم بدلیل اینکه از حوزه ای که در اینجا کار میکرده بخاطر برخورد هاش اخراج شده بود . و دلائل اخراجش از حوزه ای که در مقر راد بیو داشت طی پرونده ای ، دلیل اخراج از حوزه همان فرد امش میریم ، طی پرونده ای دلائل اخراجش از حوزه در تشکیلات موجوده این پرونده را حتی با درخواست مسئول کمیته کرد سтан در اختیار مسئول کمیته کرد سтан نگذاشتند .

سؤال : ( ملهم نیست )

ج : پله بعنوان کمیته ، یکی دیگه افرادی که قبلا در اونجا گزین کرده بودند .

( مختصر تر بگوئید )

یکی از افرادهم کسی بود که بعد از ملاقات با پیک پلیس که در تشکیلات نفوذ کرده بود در تهران ، بجای اطلاع دادن به تشکیلات از کشور خارج شده بود و توکل بجای معرفی اون پلیس یکی از مخالفینش را بعنوان کبوتر هرقیچی ، پلیس معرفی کرد .  
س : اختلافات ایدئولوژیک شما معلوم . ما می کیم .....

ج : مختصر تر می کنم . با این ترکیب عباس بدلیل دفاع از نقطه نظر اتنی که مطرح شده بود شد پدا تحت فشار بود اون روزی که او میگذرد اینجا و حکم خلع مسئولیتش دادند به مقر عمومی برگشت . بعد که او مسئله مطرح شد برای اون افرادی که برگزاره شدن خیلی طبیعی بود . مسئله خلع مسئولیتش بر عکس برای تشکیلاتی که عباس مسئولیتش داشت رفیق عباس این مسئله غیرمنتظره بود . بلاطائله بعد از اون ما جلسه گذاشتیم غیر از توی حوزه ها و ابلاغیه این ابلاغیه را توی حوزه ها بگویند . ابلاغیه خلع مسئولیت عباس .  
س ( راه کارگر ) : منظورتان کیان ؟

ج : به تمام بخشهاي تشکیلات ، اونجا . این مسئله با اعتراض کلیه رفقا روپروردید .  
دلیل می خواستند ولی توضیحی وجود نداشت این مسئله و چون قرار بود عباس برگarde قرار شد من با عباس صحبت کنم که برگarde به اون مقر من صحبت کردم صبح اون کلت چون پیشه ها همه شون اعتراض دارند بدون خدا حافظی میریم . چون همه اعتراض داشتند عباس صبح زود بعد از صبحانه بدون خدا حافظی امده . با رفیق ییدی ، چون به اون هم اخطار شده بود که برگarde اینجا حدود ظهر جلسه دیگری گذاشته شد تو کمیته کرد سtan و توی

اون چله اين رفقا ، اين افراد اين سه نفر ، مطروح كردند هر کسی اعتراض بکنه بدو نبرو بركد اخراجه . من چون خود مم باين حکم اعتراض داشتم در همانجا مطروح كرد م حاضر نیست در چله شرکت کنم اونها از من خواستند در اسرع وقت خودم رو به مقر راد پرسو بر سونم يعني پيش توکل .

س : مهم نیست ؟ بله ..

ج : بله بله ، نه دیگر بعنوان تصمیم اکثریت کمیته که اونجا دیگر وقتی که نهاد برق تند توی چله شرکت کنم گفتند اسرع وقت خود ت باید به مقر راد پرسونی اونجا مسائلت حله .

س : اينو به شما گفتند بودند ؟

ج : بله ، توی همان چله مطروح كرد م حاضر نیست بر اين تصمیمات صحه بگذارم و خود مم اعتراض دارم باين مسئله توی همان چله روشن شد يعني من چله رو ترك كرد م چله توی خونه من بود . از چله که او مد م بپرون به فاصله چند دقیقه بود که دیدم عباس برگشت و با آذر و مادر من باهاش صحبت كرد م چرا برگشتی گلت اينها رو توی راه دیدم ماشین هم پيدا نکرد يم توی قهقهه خانه بود يم اينها را دیدم هم اينها را آورد م برسونم هم به ماشين بگم برگرد . به ماشين بگم که از اينجا سوار کنه بريهم اونجا يدي را هم سوار کنه .

س : سؤال مهم نیست .

ج : نفهميدم ، وسط راه دیده بودند وسط راه موئندند . در همین حین مسئله سعید رو مطروح كردند که سعید رو کشیدند آذر مطروح كرد و به خود آذر گفتند بودند باقinda قتلنگ از اينجا

س ( نماینده راه کارگر ) : آذر پيش کي مطروح كرد ؟

ج : آذر من خود م ازش پرسيد . وقتی دیدم چرا او مد ؟

س ( نماینده راه کارگر ) : دو نفر ای خود تان ؟

ج : بله بله . گفت که سعید رو اينجوری بلا سر ش آوردند به منهم گفتند با قنداق تفنگ مینداز يمت بپرون . من به عباس گفتمن میام و در همین حین بود که دیدم همه تقریبا ، دارند آماده می شند و وقتی که او مد يم سوار ماشین بشیم من رفتم خونم مادر رفت خونه ما ، مادر رفت اونجا غذا برد م و باهاش غذا می خورد يم وقتیکه او مد م بپايم دیدم که اکثریت رفقا آماده و سوار ماشین می شو ، ماشین گرفته بودند به جز آموز شی ها سه نفر کمیته باضافه يك نفر مسئول توزیع نادر . در همین حین من دیدم عباس خیلی

ناراحته و لقی سوار می شد یہم گفت یک لحظه صیر کنید هر سیدم چیه ؟ گلت سیم ، بی سیم مثل اینکه قادر قطع کرده گفتم برو وصل کن .

س : شما بر اساس نظر کمیته کردستان تصمیم گرفته شد که بیانیں بالا برای تحرصن و برای اعتراض به خلخ مسئولیت عباس در رابطه با اون چیز می خواستین بیانیں بالا یا تصمیم گرفته شد برای تحرصن و اعتراض بربین بالا ؟ شما در رابطه با کدام در رابطه با کار خود تان میامدید یا در رابطه با جمع ؟

ج : در رابطه با اینجا تصمیم رسمی گرفته نشد در مورد اینکه بریم اعتراض بکنیم بچه ها خود شان تصمیم گرفته بودند بیانیں اعتراض بکنند من خبر نداشتم تا لحظه ای که دیدم همه آماده شدند و گفتم کجا ، گفتند میریم برای اعتراض منهم باهاشون حرکت کردم فریبید ..... دیدم ناراحت بود گفت که فرستادم وصلش کنند بعد دیگه راه افتاد بیم من دیگه نفهمیدم چی شد و بعد هم که رسیدم باینجا ، ر سید بیم .

س (نماینده ماموستا) : کجا حماد شبیانی را دیدید ؟

ج : الان می گم ، توی ده اومد سوار ماشین شد نشست توی ماشین عقبی سوار ماشین ما نشد دو تا ماشین بودم بعد گفتند به صفت بریم ، آماده باش دادند که ما تعجب کردیم گفتند به صفت همینچوری کاک عباس گفت به صفت همینچوری بربین جلو .

س : کاک حماد می دونست که کاک حماد اینها خبر دادند که اصلا معلوم بود ، یعنی اومد بیم داخل دیدم که سنگر بندی شده

س (نماینده ماموستا) : کی آماده باش داده بود ؟

ج : اینجا آماده باش بوده سنگر بندی شده بود .

س : شما گفتید که کاک عباس گفت به صفت برید چرا ؟

ج گفت آماده باش اینها رو که مطرح کرد من تعجب کردم که اصلا آماده باش یعنی چه

بعد

س : اینجا آماده باش داده بودند ؟ به صفت برید

ج : بعد اومد بیم به صفت راه افتاد بیم آمد تا من دست بچه ام گرفته بودم و سلط بودم کاک عباس هم جلوتر از ما بود چند نفر از رفقا جلوتر بودند من فقط یک لحظه دیدم که اون جلو دارند بحث می کنند که نزنید ، نزنید چی می گیرد ، چی می گیرد اینها نزنید من همینطوری صدرا می شیدم یک رگهار شد بچه ام برگشت فرار کرد پائین و من فقط موند م همینچوری دیدم ، فکر میکردم هوائی اینجا بودم

س : کرده است ( حماد چه صحبتی کرده بود )

فرید : من در مورد اینکه چه صحبتی کرده بود نمی داشم .

س ( راه کارگر ) : تو کاپیلوون صحبتی کرده بود ند ، ایستاده بود ند ، پیاده شده بود ند ؟

ج : تو کاپیلوون وقتی ما با ماشین رسیدیم ماشین دومی بودیم ماشین جلو بود که کاک عباس اینها بود ند او مدیم بیرون ده که اونجا پیاده شدیم رسیدیم بجاده و پیاده شدیم گفتند که به صفت برین مثل اینکه آماده باش داد ن

س : همین نزد یکی پیاده شد ید ؟

ج : بله

س : فاصله ماشین جلو و عقب چقدر بود ؟

ج : از تو ده که او مدیم بیرون زیاد نبود ولی قبل از ده ما عقب تر بودیم از اونور که او مدین .

س : از توی ده تا اینجا زیاد بود ؟

ج : نه

س : ( سوال مفهوم نیست )

ج : اون ماشین چلوشی ، چلوی چیز منتظر چلوشی چلو بود ما او مدیم دیدیم که حماد او مد ه سوار شد و او مدیم ، اینجا

س : اون ماشینی که وایستاد تو کاپیلوون آیا شما دیدید ، ند دید ید .....

ج : فاصله زیاد نبود وقتی رسیدیم دیدیم وایستاده ، از اونجا دیگه وقتی رسیدیم راه افتادیم ما که رسیدیم اونها راه افتادند .

س : با شما ..... ( مفهوم نیست )

ج : از اونجا گفتیم دیگه وقتی میامدیم من لکرمی کردم تیر اندازی هوایی ولی وقتی چندتا تیر زیر یام خورد و احساس کردم که واقعا تیر اندازی داره میشه خودم افتادم روی برف اون بچه ام برگشت عقب دوید طرف چاده بودم تا آخرش تو همان چاده برف بودم که از همین چیزی پنهانی باشد تا اینکه پیشر گه های بیه که تی آمد ند حتی من چون کسری حالیم نمی شه خیلی عصبانی بودم اسلحه ام می خواستند من نمی درستم چی می خوان اسلحه - ام کشیدم که کلم هنوز در نیاوردم درآوردم بهشون دادم . بعد اینجوری تمام شد وقتی هم او مدیم بغل چاده زخمی ها را آوردم من چند تا زخمی ها را آورد ند گفتند که عبا س

شهید شده .

س : بغل جاده بود بد ؟

ج : بله بغل جاده بود م ، با پیشمرگه ها او مد ند بغل جاده تراکتور ایستاده بود بعد شما با سعید او مد بد بعد ما دنهال هادی می کشتم هادی نبود چی شده بود گفتند یک ساعت پیش دید بهم بالاخره پیشمرگه ها نمی گذاشتند بریم سهالآخر خود شون پیدا کردند گفته شدند شهید شده .

س : شما موقع شروع تیراندازی چه فاصله ای داشتید با چادر روابط عمومی ؟

ج : من خیلی فاصله داشتم از روابط عمومی ، وسط تقریباً داشت بود م بواش می آمد  
با بجه .

س : شما موقع او مد ن هیچ اطلاع داشتید از کالله که بجه ها که او مد ند کاک عباس کاک پیدی جلسه گذاشتند و تصمیم گرفتند بیان تو مقر ؟

ج : در مورد کاک عباس و کاک پیدی مهدو نم هیچ جلسه نگذاشتند بجه ها هم می دو نستند که اعتراض دارند خود کاک عباس بدون اطلاع او مد در مورد بجه ها نمیدونم در مورد بجه ها چون پیشمرگه من چیزی نداشم ولی چیز خاصی در این مرود نمی دونم من صحبت را لته بود م حمام بعد از اینکه از حمام اومدم کلی و قسم تقریباً حمام گرفت بعد ش او مد م جلسه بود و بعد ش ناهار بود و کلمت چیز

س (نماینده چریکها) : شما اونجا مشاهده کرد پید که اسلحه ها سوز نش در آرند ؟

ج : نه هیچین چیزی نه مشاهده کردم نه دیدم .

س : پاک کردن اسلحه ، اون رفقائی که داشتند آماده می شدند خشاب اضافی بردارند ؟ اسلحه هاشون پاک کنند ؟

ج : چادر پیشمرگه جداست من اصلاً اونجا نرفتم از اون چیزی که هستم میگم تسوی جلسه بود م بعد ش هم ناهار

س (نماینده په که تی) : قبل از اینکه به روابط عمومی برسین توراه بـ کسی رسید پید ؟

ج : توی همینجا من به کسی نرسیدم ولی از چلو رلقا برگشته بودند که (ملوـ و نیست ) ..... حمید و محمود من باهاشون حرف نزد م یعنی نرسیدم ، باهاشون حرف بزنم همونجا بود قبل از اینکه اونها اصلاً ما به اونها برسم تیراندازی شروع شد و دیگه نفهمید م چه جور شد ن فقط فهمید م حمید زخمی شد .

س : شما ند بید که با رفقای شما صحبت کنند ، حمید و محمود ؟

ج : حمید و محمود دور بودند متوجه نشدند .

س : ( سوال ملهمه نیست ) گویا راجع به صحبت سعید در مورد سنگر بندی است  
ج : ما اصلا فکر نمی کردیم اینجوری بشه ما فکر نمی کردیم یک همچین چیزی بشه  
هیئتپروری یک سازمانی مثلا آماده باش داده باشد روی نیروی خود ش شلیک بشه اصل  
تصور ش هم نمی کردم واقعا تصور ش رو هم نمی کردم چون ما صدها بار این مقرر را  
دیدیم رلتیم با رلقا نشسته ایم ، اختلافات هم داشتیم خیلی بجهه های شد بید هم داشتیم هیچ  
وقت همچین فکری نمی کردیم یک همچین اتفاقی بیفتنه .

س : عمد اختلف شما کی منجر بایان در گیری شد ؟

ج : عمد اختلفات ما اختلاف بر سر مسائل تشکیلاتی مهارزه اید ٹولو ژ پک درونی  
که برخورد هاشی که اینها کرده بودند از گذشته از تهدید گرفته تا برخورد هاشی که با  
حماد کرده بودند توی جلسه مرکز بیت باصطلاح با رفیق امین کرد ه بودند اسلحه کشیده  
بودند پیش حمام از اینجا با اسلحه می خواستن بیرون بکنند از اتاق اختلافات ما بر  
سر مسائل تشکیلاتی بود این آقایون نمی توانستند جواب بد هند متول به یک سری  
شیوه هاشی می شدند از جمله اخراج و نمی دو نم خلع مسئولیت که عمد تا مورد اعتراض نه  
تنها افرادی که مورد همچین چیزی شده بودند بلکه مورد اعتراض کلیه نیروهای بود مثلا در  
موربد بلاfaciale بعد از اینکه من نوشته ام دادم ۲۶ ما جلسه داشتیم اینجا ریکای که ل بطور  
مشخص واژکیفیت کمیته کردستان توی جلسه توکل و دونفر بیگرانشان تعریف کردند من ۲۶ شب  
جزوه را دادم رلتیم پایین بلاfaciale برگشتند یک نفر رئیستادند بعنوان بازرس اومدانینجانگدا  
شت اصل مصروفت جلسه برداریم توی جلسه از هر کسی هرجیزی دلش خواست و برای خودش نوشته  
و امد و منهم نتیجه کمیته کردستان دوم مهر گزارش بیمدادند که تو ش اصل چیزی در مورد کمیته کردستان  
ننوشته بودند اسم از نشریه اش نبرده بودند اسم از فعالیتهای مادریباره در گیری دو سال ، گزارش  
به تشکیلات نداده بودند کمیته مرکزی باصطلاح هیچ چیزی از اینها سام نبرده بودند ولی چاب تقیم ،  
کارت پستال خارج از کشور نوشته بودند ولی چاب ریکای که ل و فعالیتهایی که ما در  
کمیته کردستان کردیم همچکونه ۳ کمیته کردستان رفت اینها رو ولی تو همین گزارش بازرسی که  
مسئله را گفتند که ننوشتم یاد مون رفت اینها رو ولی تو همین گزارش بازرسی که  
گزارش قلابی که تههه کردند به اون شیوه واقعا نمی دونم هیچ جایی من ند بیدم این  
بازرسی یک نفر بیاد با تک تک افراد بشیند از آموزش گرفته تا پیشمر که تا هر کسی که

رسید بگه که نظرت در مورد کمیته چیه ؟ بعد بیاد بنویس که ریسکای که ل ملا اصلا رفقا دیدند بعد بیاد بگه ریسکای که ل به وسائل خود ش عمل نکرده بیک همچین کزارش دادند کزارش شن موجوده اینها هیچ چیزی جز بروندۀ سازی برای عباس و من میگردند که مخالفشون بودیم ، بالاصله اومدند کمیته رو پر کردند از افرادی که معلوم بود و ضمیمتوون و چیزی هم خلخ مسئولیتهاوی را از پیش آماده کرده بودند .

س : شما این عده اختلافاتی که فرمودید در برخورد با کمیته مرکزی بوده یا بـ افرادی که در کمیته مرکزی بودند و این برخوردها را می کردند منظورم هر یک نظریا دو نظر یا سه نظر ؟

ج : بیک چیزی بگم رفقا کمیته مرکزی بیک نظر تعیین کننده بود و الان هم هست تسام بحث ها رو هم این بیک نظر جواب داده چو ابهاش هم هست ، بحث اون هم هست اختلافی که من باهش داشتم از کنفرانس ۶۴ شروع شده سند ش هم دارم .

س : مفهوم نیست

ج : مله من لکم می کنم روی اختلافاتمن فکر می کنم که مسائل داخلی و تشکیلاتی را کاملا اینجا صحبت نکنیم .

س : می تونید جواب ند هید باپل مسائل  
ج : اختلاف من بر سر مسائل تشکیلاتی من فقط کلی مهکم از کنفرانس ۶۴ چیز شد ه بیک نو شته ای همین رفیق عباس شهید داد حدود ۶۰ ، ۷۰ صفحه است که اونجا ریشه اختلافات رو گفته که توی کنفرانس منجر به دو تا قطعنامه می شد بیک قطعنامه که ما داده بودیم یعنی هم که توکل داده بود و فقط خود شن بهش را داد بقیه تشکیلات بقطعنامه ای که ما داده بودیم را دادند . اونجا انتساب کرده ند دون نظر را آورده بقیه انتسابی بودند ، یعنی من بودم یعنی عباس بود که عباس شد مسئول کل کمیته ، که این اختلافات ادامه اش هم اون چیزی بود که من نوشتم بعد ش هم که در طول این دو سال ما برخوردهای داشتم که دیگه روی مسائل مختلف و موارد مختلف که به چای خود لازم بود اسناد ش هم هست .

س : شما بعد از حادث موقعی که آمدید پیشتر گههای به که تی آمدند و شما رفتید کایهیلوون شما سؤال نکردید که چی بوده چطور بوده در بین خودتون ؟

ج : ما دو سه نظر رفاقتی که اینجا بازداشت بودند بالاصله بعد از اینکه پیشتر گههای به که تی آمدند پایین گفتم بالاصله بعد از ساعت بیک آمدند ما خلخ سلاح کردند

و آورد ه بودند توى مقر عمومى و چند نفر دیگه و گفتند توکل جلوی چشم همه توى امین  
مقر داد زده بود که بچه های گلاله دارن میان هر کسی که تکون خورد بزینین .

س : شما این حرف را کجا شنید بد ؟

ج : من این حرف را از تو چیز اونجا او مدیم پائین مهدی و جمال و کاک امین  
گفتند بعد من بغل جاده بودم که گفتند کاک امین اسپره که من اونجا حدادم که برگشتمن  
چون نمی تونستم کردی یا عربی با دو سهای پیشتر که های به که تی چیز بکنم ارشون خواستم  
که در مورد کاک امین و همسرش که چیز بکنند که خواستیم اینها رو از اینجا بیارن بیرون  
بیه که تی اینچوری می گفتند که می زند شان .

س : شما خود تان شنیده بودید ؟

ج : نه من اینجا نبودم

س (نماینده راه کارگر) : شورای عالی چه وقت تشکیل شد ؟

ج : بعد از اینکه این حادثه کاک امین .....

س (نماینده راه کارگر) : دقیقا

ج : همان شب که ما از اونجا برگشتم رفتهیم مقر به که تی اونجا بالا خره باید کارها  
رو .... می کردیم بامسائل برخورد می کردیم بینیم چه کار بکنیم چه کار نکنیم .  
س (نماینده راه کارگر) : شب من غروب با ماشین که او مد اینجا کاک سعید  
گفت که ما شورای عالی داشتیم ..... شما چی پیشنهاد دهنده برای این مسئله چی  
بود شما پیشنهاد دهنده شورای عالی کی بود برای چی آمدید ، پیشنهاد دهنده شورای عالی چی  
بود چرا او مد بید چه چور بود ؟

کردی ، نماینده راه کارگر می کوید : حماد شیبانی که آمد اون مسئله شورای عالی  
را برای خودم توضیح داد بعد از جنگ ماشین ما آمدیم بینیم چه خبره آن موقع حماد شیبانی  
سلام علیک کرد و گفت عباس کشته شده رفتهیم اونها رو آوردیم سرمایشان بودند زن و  
بچه ها و آذار و اینها بودند از ماشین پیاده شدیم . اگر شب تشکیل شده اون گفت رفیق  
بدری و من ..... اگر شب تشکیل شده چرا اوضاع کفته اوضاع امین بالا بوده

ج : من نمی دونم تو هن کاک حماد این مسئله عمل میکرده یا نه بهر حال امش بـ  
عنوان شورا ولی ما تشکیل جلسه ای دادیم .

س ( سؤال کننده ماموستا کوران ) : کل مسائل این زیر سؤال می برد اگر قرار -  
باشد شورای عالی تشکیل بشه مقد ماتی داشته صحبتهاشی شده براساس صحبتهاشی برنامه اش  
بوده این مسئله بهیار دقیقی فکر می کنم .

س ( نایانده دیگر ) : بقول ماموستا کوران این شورای عالی اگر اهل تشکیل  
شده این نشاند هنده چیزهای دیگر ای هم هست که مثلا کاک سعید ، کاک امین و کاک  
تر بید و کاک پیدی اینها یک مجموعه ای بوده که چی ؟ در واقع خود بخودی نبوده .....  
تأثیر داشته لا اقل .

نایانده دیگر با لآخره این مسئله را کاک حداد خود شن توضیح می دهد .

سربرد : بهله کاک حداد می تونه توضیح بده ولی من میکنم ما هم نظر بودیم . نظرات من  
نوشتهم مسکنه بعد از این حادثه باین نتیجه رسیده باشد و این مسائل را طرح کرده  
باشد . نظرات رفیق امین خیلی مشخص بعد از اون که مهارزه ایدوژ لوژیک درونی چیز  
حتی خیلی تبلیغ از اون نظریات ما مشخص بود و اینکه این مسئله در گفتگو عمل می کرده اون  
اختلافات و شذوذ پیکها و این چیزها بعد از این که این حادثه اتنان اتفاق افتاد بعد از شهادت  
عباس طبعا اون چیزی که خود شن

س : چه موقع بود؟ او مدید؟ وقتی؟

ج : ۵/۵ ، ۶ بود .

نایانده راه کارگر ( تاریخ بود )

س : شما چه موقع جلسه تشکیل دادید؟

ج : ما شب بعد از اینکه کاک امین او مد نوشتهم صحبت کردیم .

س : ساعت چند؟

ج : ۱ دقیق نمی دونم شب بود .

س : کاک حداد هم توی اون جلسه بود؟

ج : کاک حداد ، بهله ، بهله .

س : توجیله نشست ، بعد از پیش ماموستا؟

ج : بهله بهله ، بهله بعد از اینکه پیش ماموستا او مدد ند .

س ( نایانده راه کارگر ) : یعنی شما فکر می کنید طبق تحلیل خودت که عباس شهید  
شده و نزدیکیهای فکری که باشما ویدی و کاک امین داره این تحلیل رو باز به شما  
بسطهاد کرده وقتی که توی گاپیلیون بوده .

س : اسم خودتون رو بگوید ؟

ج : اسم مسعود است . پیشمرگ ساز مان چر بکهای فدائی خلق ایران هستم .  
س کاک مسعود چه ؟ دو مسعود هست یا یکی ؟

ج : مسعود دو تا هست یکی با آنهاست که به وی مسعود لر می گویند .  
یکی از اعضای کمیسیون : پس ما شما را می نویسیم مسعود کرد .  
مسعود : بله بنویس مسعود کرد .

س : در چه قسمتی کار می کردی ؟ پیشمرگ چه قسمتی بودی ؟  
ج : پیشمرگ ساز مان بودم .  
س : می دانیم در چه قسمتی بودی ؟  
ج : در گلله بودم .  
نا مفهوم است .

س : آنرا و زچگونه از آنجا آمدید اینجا ، چه کسی گلت بر و یم مقر را دید؟  
ج : بخدا [بخدا اصطلاحی که در کردی زیاد بکار میروند] آنروز تقریباً بعد از  
نهار بود مشغول نهار خوردن بودم که کاک عباس که صحیح رفتہ بود که دیدم با عزیز  
و آن دو بچه و آذر برگشتند ، بعد ما پسر سیدم جریان چی هستش اینها (یکی از  
اعضای کمیسیون می گوید کردی بگو و مسعود تو ضیح میدهد چون کرد نیست ممکن است  
نتوانم آنطوری که می خواهم منظورم را بیان کنم )

(یکی از اعضای کمیسیون می گوید پس بیکبار دیگر تکرار کنید )  
مسعود : آنروز بعد از نهار ، تقریباً من خودم داشتم نهار می خوردم ، آخرای نهار  
بود اش کاک عباس که صحیح رفتہ بود دیدم با عزیز و آن دو بچه و آذر برگشتند .

س : کدام عباس ؟

ج : عباس شهید

ادامه صحبت بعد پسر سیدم که جریان چی هستش و اینها قبلاش شنیده بودم

که کاک عباس اخراج شده و اعتراض داشتیم نسبت به این مسئله بعد شنیدیم چربیان چی شده و اینها ، بعد شنیدیم که کاک سعید هم اخراج شده و با این وضعیت از مقرر کشیدنش بپرسند کرد ن و اینها ، بعد ما تصمیم گرفتیم برای اعتراض به این مسائل چون مسائل ، چون مسائل تشکیلاتی حاد شده بود ما همکی خواهان کنکره ساز مانی بودیم و می خواستیم که تو کنکره وضعیت این رفاقتامون رو شن بشه . گفتیم که حالا که اینجوریه بچه ها جمع بشن برای اعتراض و تحصن مهربیم مقر را دیدیم که ما نمی زاریم همینجاوری هر کسی که اینها خواستند اخراج بکنند . ما اعتراض داریم نسبت به این مسئله . این بودش که سوار شدیم راه الفتادیم مقرر بالا .

س : کاک مسعود شما پیش عضو هستید یا هوادار ؟

ج : من هوادار ، من قبل پیش عضو بودم ولی پیش عضو بیتم لغو شده بود و هوادار بودم (یکی از اعضای کمیسیون به کردی گفته های بالا را برای نایابند گان اتحاد یمهیه‌نی تو ضمیح می دهد )

س : کاک مسعود شما برای آمد ن برای تقاضای کنکره آمده بودید یا برای تحصن ج : ما برای آن آمده بودیم که در اینجا تحصن و اعتراض نمائیم به اخراج کاک سعید و اخراج کاک عباس از کمیته کردستان و قبل از آن اخراج کاک بیدی عضو کمیته کار گری و آنها و آمدیم برای تحصن و اعتراض و بگوئیم شا حق اخراج آنها را ندارید آنها باید در کنکره شنیده باشند برای چه همینطور یک به یک و آنهم باین شیوه ، ما اینطور شنیده ایم دست و پای کاک سعید را گرفته بودند و تباچادر روابط عمومی کشیده بودند خوبه ، برای اعتراض و تحصن به این کارها و برای آنکه تقاضا کنکره کنیم ، آمده بودیم .

س : خوبه ، شما قبل در این سازمان سابقه داشته اید که در جایی دیگر تحصن انجام شده باشد در چهاری دیگر ؟

ج : نه و البته تا کنون تا بحال سابقه نداشته که تحصن شده باشد .

س : شما در تشکیلات شنیده اید که نمی شود تحصن کرد ؟

ج : نه والله اینرا نشنیده ایم که مراد انقلابی نظیر کاک بیدی و کاک سعید به این شیوه از سازمان اخراج شوند ، اینهار اشنیده ایم ، ولی هیچ چاره دیگری نداشتم .

س : وقتی از گلاله آمدید برای اینجا ، در گاپیلیون توقف کردید در ده ؟

ج : در ده کاک سعید و کاک ناصر را دیدیم و سوار شان کردیم .

س : آنها چه کللتند ؟

ج : من در ماشین دیگری بودم نمی دانم .

س : یعنی با ماشین شما صحبت نکرد ؟

ج : نه ، ولی ما دیدیم که سوار شدند ، نه صحبتی نکردیم .

س : یعنی در کاپیلوں صحبتی با هم نکردید ؟

ج : نه در کاپیلوں من با آنها صحبت نکردم .

س : با ماشین دیگر هم صحبت نکردند ؟

ج : نمی داشم والله من با ماشین دیگری بودم ولی فکر می کنم سوار ماشین شدند .

س : کاک مسعود ، عذر می خواهم ، شاتو کاپیلوں پیاده نشدید از ماشین ؟

ج : نه

( سوال و جواب به کردی ترجمه می شود )

س : هیچکدام از سرنشینان دو اتوموبیل ؟

ج : والله تا آنجائی که پیادم است اون رفاقتی که تو ماشین ما بود ن پیاده نشد ن

س : کاک سعید را از کاپیلوں آوردید به اینجا ، اینطور نیست ؟

ج : بله .

س : ماشینها نیامدند بالا ؟

ج : ماشینها نه سر این پیچ ایستادند .

س : شما همه تان آمدید ؟

ج : بله آمدید .

س : کاک سعید چه صحبتی با شما کرد در راه ؟

ج : نه والله صحبت با ما نکرد .

س : هیچ ؟

ج : هیچ .

س : با کاک عباس با بقیه ؟

ج : با کاک عباس صحبت نکردند ، نمی داشم یعنی من ندیدم .

س : قبل از اینکه نزدیک روابط عمومی بشوید دو نفر آمدند با شما صحبت کنند ؟

ج : ۲ نفر نیامدند با ما صحبت کنند با ما صحبت کنند ، آمدند کللتند نمی دانم

حمدید بود و محمود آمدند کللتند ، نمی داشم ، برگردید عقب چرا می روید ما هم کللتیم

می رویم ، تھصمن .

س : فقط اینقدر گفتند ؟

ج : آری والله .

س : آن حمید و محمود با شما بودند ؟ از آنجا آمدند ؟

ج : فکر می کنم آنها زودتر از ما آمده بودند .

س : با ماشین شا نیامده بودند ؟

ج : نه با ماشین ما نبودند .

س : نمی دانی حمید و محمود برای چه آمده بودند ؟

ج : آنها هم فکر می کنم برای اعتراض آمده بودند ، فکر می کنم .

س : خودت چی فکر می کنی ؟

ج : آنها هم فکر می کنم برای اعتراض آمده بودند من اینطور فکر می کنم .

س : یعنی قبلا در کلاه با شما بودند ، در مقر شما بودند ؟

ج : در مقر ما بودند ، بله .

س : می دانستند شیا اینجا می آمدند برای اینکه ، برای اینکه اعتراض بکنید ؟

ج : می دانستند بچه ها همه جمع شده اند قصد دارند بیایند اینجا .

س : وقتی آمد ید بالا زنها جلو بودند زیارت نداشتند .

ج : نه والله من و مصطفی جلو بودم .

س : تو و مصطفی ؟

ج : بله .

س : کسی دیگر هر اهتمان نبود ؟

ج : در جلو من و مصطفی بودم ولی در عقب بقیه بچه ها بودند .

س : حالتان چطور بود ؟

ج : والله من و مصطفی جلو بودم ، نمی دانم پشت سر چه خبر بود ولی وقتی که در گیری

شروع شد واینها ، برگشتم دیدم همه وسط این دشته صاف ولو بودند .

س : تو و مصطفی که آمد ید ، قبل از همه رسید ید به چادر روابط ، کسی پشت سرتان

بود ، کاک عباس ، کسی دیگر ؟

ج : کاک عباس بعد آمد .

س : چقدر بعد ؟

ج : بخوا باد م نیست ولی وقتی که کاوه رکھار گرفت طرف پای ما عباس از عقب آمد  
بعنی مصطلی زخمی شد ، با او لین تیراندازی مصطلی زخمی شد

س : که تو و کاک مصطلی آمد بد جلو چادر روابط عمومی ، کاوه آمد پیشتن ؟

ج : کاوه چلوی ما بود .

س : جلوی شما بود ، چه گفت ؟

ج : کاوه گفت جلو نیاید گفتم چرا ، گفت اسلحه اتان بگدارید . گفت اسلحه اتان را بگدارید زمین گفتم برای چه کاوه ما برای درگیری نیومدیم ، تلنکشو مسلح کرد ،  
بیک رکھار گرفت طرف پای ما من اینجاوری برگشتم دیدم از صورت مصطلی خون میاد .

س : در لحظه اسلحه خودت را ؟

ج : من وقتی که او مسلح کرد رکھار کرد چلوی پامامون من اسلحه ام را درآورد مسلح کرد م .

س : یعنی او پیش از تو

ج : او قبیل از من اسلحه اش را مسلح کرد و چلوی پای من رکھار کرد . بعد من برگشتم دیدم مصطلی از اینجاش خون میاد .

س : کاوه چی ... که اسلحه اش مسلح کرد

( اعتراض مسعود به اینکه فردی از باند توکل پشت پنجه ایستاده و به صحبت‌های کیمیون گوش میدهد و تد کر مستوی چلسه به فرد مد بور )

ادامه صحبت‌های مسعود ج : بعد کاوه رکھار زمینی که زد من تلفنگو مسلح کرد م تو همین حین برگشتم دیدم از صورت مصطلی خون میاد آنکه رکھار هواشی بگند فکر میکنم بیک تک تیر زده شد ، دقیق نمی دونم ولی برگشتم دیدم از صورت مصطلی خون میاد تقریبا نزدیک هم بودیم ، مصطلی تلفنگو بلند کرد و گفت نامردا نگاه کنید تلنک من به شامنه تو این حین من دوباره رفتم چلو گفتم کاوه ما برای درگیری نیو مدیم گفت نه شما برای درگیری او مدین خیلی حالت مشتی بود بعد در همین حین عباس اومد ، عقب بود دیدم به سرعت اومد تقریبا رسیده بود ۲ متر یا ۳ متر پیش از روابط عمومی بیکری می گفت  
به حالت اضطراب و ..... عباس معمولا تند تند هم صحبت می کرد گفت کاوه کاوه تقدمه کن  
تقه مه کن ( کاوه ، کاوه تیراندازی نکن ، تیراندازی نکن ) با این حالت . بعد کاوه به اسکندر گفت ، چون قهلا بیک کمی خصوصی داشت کاوه با عباس تقریبا همه مید و نند اینو اینجا گفت اسکندر عباسو بزن ، اسکندر عباسو بزن دوبار گفت این مسئله روعباسو

س : اسکندر با کی خصوصت شخصی داشت ؟

ج : عباس پرولتر .

س : اسکندر ؟

ج : نه کاوه با عباس پرولتر ، کاوه گفت اسکندر عباس بزن ، اسکندر عباسو بزن . بعد تو همین حین صدای تک تیر و رگبار بلند شد . ما دید بیم عباس افتاد ما هم میکنم تیراندازی کردیم .

س : کاوه قهلا زخمی شد یا عباس ؟

ج : اول از همه مصطفی زخمی شد گلو له خورده بود اینجاش بعد عباس افتاد و بعد با هم تیراندازی کردیم کاوه و اسکندر افتادند .

س : اسکندر عباسو زده یا خود کاوه ؟

ج : والله آنجوری که من پرسیدم ، نه خود کاوه نزد ، هیچکدامشونو خود کاوه نزد تا اونجایی که من می دومن هیچکدامشونو خود کاوه نزد ولی کاوه به اسکندر گفت عباسو بزن عباسو بزن بعد من اینجوری که من پرسیدم از رفقا مثل اینکه گلو له اش خورده بود به اینجا عباس از کمرش در آمده بود اون روزی که از اینجا می آمد بیم بالا وقته موقعیتو نگاه کردم دقیقا فقط اسکندر می تونست عباسو زده باشد یعنی از بالای تپه ها .

س : اول مصطفی زخمی شد ؟

ج : اول از همه مصطفی زخمی شد .

س : بعد چی ؟

ج : بعد ش عباس شهید شد .

س : بعد ؟

ج : بعد ش دیکه ما تیراندازی کردیم اون دو تا کشت شدند . توهین حین قادر هم او مده بود چلو ، قواد هم او مده بود چلو .

س : بعدا کی ها آمدند چلو ؟

ج : قادر و فواد و ....

س : اونها هم تیراندازی می کردند ؟

ج : اونها وقتی که دیکه رگبار تا عباس افتاد ما همه تیراندازی کردیم .

س : مصطفی که زخمی شد چی کرد ؟ افتاد ؟ همینطور راست ایستاد ؟

ج : مصطفی زخمی که شد افتاد ، پاشد ، بعد تفنگش را برداشت خون میامد از صورتیش .  
تیر خورد بود اینجاش ، تفنگش برداشت کلت نامردها نگاه کنید تفنگ من به ضامنه لالش  
هم خوابیده بود ، عباس هم که وقتی اومد اصلاً تفنگ روی کولش بود .

س : کجا بود مصطفی ؟

ج : مصطفی تقریباً دم نرده روابط عمومی

س : اینور نرده بود ؟

ج : دقیق بادم نمیاد فکر کنم ما وقتی اومد بیم بالا از نرده رد بشیم اینجاها بود خورد .

س : اینور نرده ، اینور نرده ؟

ج : دقیق بادم نمیاد اینور نرده یا اینور نرده .

س : طرف چپ ، طرف راست ؟

ج : طرف چپ بود .

س : از اینجا بریم طرف چپ ؟

ج : آره طرف چپ .

س : عباس چی ؟

ج : عباس هم طرف چپ بود ولی تو جاده بود قبیل از نرده روابط عمومی عباس تیر  
خورد ، عباسو بادمه چون من برگشتم عباسو نگاه کردم ، می دونی من از نرده روابط  
عمومی دیگه رد شده بودم می دونی کاوه می گفت می زنم ، می زنم قبله رکیار زمینی کرد  
بود . کاوه چه می کنی ما برای درگیری نیبودم بیم ولی عباس وقتی برگشتم دیدم قبیل از نرده  
روابط عمومی بود اینجوری دستشو بلند کرد گفت کاوه چه می کنی چه می کنی اینجوری  
داشت با حالت تند کردی صحبت می کرد . کاوه به محض اینکه دید عباس میاد صحبت  
بکند گفت اسکندر عباسو بزن ، عباسو بزن دوبار گفت که بعد صدای تیر اندازی بلند اومد  
یکی از اعضا کمیشور : ادامه بد مید .

مسعود : دیگه وقتی صدای تیر اندازی اومد ما اوشا رو زدیم و از همه طرف گلوه  
اوید طرف ما ، از همه طرف فشنگ اوید طرف ما ، یه ماشین اونجا بود من رفتم چرخ  
جلوی ماشین سنگر گرفتم ، چرخ جلوی ماشین سنگر گرفتم ، رو تیه ها مشخص بود سنگر -  
ها شون منم شروع کردم به زدن بعد دیدم مولعیتم خیلی بده نسبت به این سنگر ، نسبت  
به این تیه ، سنگر دارم نسبت به این تیه سنگر ندارم ، فوراً خود مو انداختم پشت این  
برچیننا ، تیر اندازی می کرد ن ، تیر اندازی می کرد بیم ، بیهویه دونه گلوه نارنجک انداز

خورد بغلم که یه دونه چیز رفت تو سرم ، یه دونه ترکش که دیگه خون اینا ریخت رو  
لباس اینا بعد جامو عوض کرد ام از زیر سیم خاردار پریدم که کتم پاره شد . بعد اونجا  
بود یم که دیدم پیشمرگان به که تی از دور می گویند تقه نکنید ، ما هم تقه نکرد یم و  
ایستادم تا بیان . بعد از پشت سر من یک لحظه برگشتم دیدم حمید هم داد می زنه میگه  
من تیر خوردم ، تیر خوردم ، از لواه پرسیدم ، فواد گفت منم تیر خوردم .

یکی از اعضا کیسیون چیزی می گوید .

سعود : حمید بله ، حمید ترک بله .

س : چه لباسی تننت بود ؟

ج : من این تنم بود ، این کاپشن رو بود باضافه یک دست لباس تقریبا رنگی مثل اینه  
که چون خونی شده بود لباس آورد ن پوشیدم .

س : این کلا هو داشتی ؟

ج : نه این کلا هو ، سرمو چون تراشیدن تو بیمارستان سرم گداشت ، کلاه نداشت .

س : اون ماشین چرا اونجا بود ماشین کی بود ؟

ج : نمی دونم والله ماشین احمد شریفی بود که الان تو بغداد و سلیمانیه است .

س : کاک سعید ، آیا شما برای اقدام نظامی حرکت کردید ، آیا برای مقابله احتمالی  
هیچ آماد کی داشتید ؟ از گاپیلوون به بعد چه ؟ کاک سعید آمد به شما اعلام کرد ، بیاشین  
جلوی ، از گاپیلوون به بعد چی هیچ آماد کی داشتید برای مقابله نظامی ؟ یا برای اقدام -  
نظمی آمده بودید ؟

ج : اینکه ما برای اقدام نظامی آمده بودیم کاملاً مشخص هستن هر کمی لاقل ترکیب  
نظمی این مقر و ترکیب نظامی مقر پایشین رود رنظر بکیره و بعد شیوه امدن مارو بینیمه ،  
این کاملاً مشخص می کنه ما برای اقدام نظامی نیومده بودیم باضافه اینکه خوب دیگه ،  
مظلوم نشای نمی کنم که بکم ذن بدون اسلحه یا حتی کاک یدی که ما داشتیم بسدون  
اسلحة بود . در صورتیکه برای اقدام نظامی می او مدیم خیلی خیلی راحت تو مقر پایشین  
می تونستیم همه رفquamون رو مسلح بکنیم . بس ما برای اقدام نظامی بهیچ وجه نیومده ه  
بودیم ، ما اومنده بودیم برای اعتراض . در ضمن خود من ، یعنی صحبت هم نکرده بودیم  
ممسم بودم که بهیچ وجه اسلحه ام رو تحویل اینا ندم ، اسلحه ام رو ، چون وضعیت سعید  
رو دیده بودم ، یعنی من اگر بر فرض اون کشت و کشتار نمی شد خیلی اصرار می کردن  
بر می گشتم ولی اسلحه ام رو تحویل کاوه یا فلا ن نمی دادم چون وضعیت سعید -

برخوردی که با بقیه کرده بود ن اینا دیده بودم ، که اینا به چه شیوه برخورد می کنست .  
بنا بر این ما به هیچ وجه برای اقدام نظامی به اینجا نیو مده بودیم ، این به چیز کاملا مشخصی هست .

س : بعد از گایپرلون چی ؟

ج : بعد از گایپرلون هم با هدف (بکی از اعضای کمیسیون : ولتشی خبر داد ن به شما ، شما برای هیچ مقابله نظامی ) آنها خبر پخصوصی به مانداد ن که بگویند بفرض آنها سنگر بندی کرده اند یا اونا نارنجک اندار دارند با برقرارن چی دارند . بنابراین ما کایپر طبق روال قبلي امان حرکت می کردیم .

س : شما بهتون خبر نداد ن ده گایپرلون که اینجا سنگر بندی شد ؟

ج : نه به من خبر نداد ن ، من نمی دونستم .

س : کاک مسعود ، حمید و محمود نیامدن پائین بگویند نمی گدارند بالا بروند ، اسلحه اتان را بگدارید ؟

ج : حمید و محمود فقط گلتند برقیدید و نرید بالا و اینا که گفتیم ما میریم برای اعتراض به توربیطی نداره .

س : حمید و محمود گلتند نمی گدارند بروید بالا ، بخار آنکه باید اسلحه تان را ز مین بگدارید ، شما خود تان را آماده کردید برای اینکه ؟

ج : نه ما آماده نکردیم ، من خود من ، وقتی گلنگدن زدم که کاوه گلنگدن زده بود و جلوی پای ما رکھار کرفت ، اسلحه ام را پائین آوردیم ، من هم گلنگدن زدم . ما اون موقع فهمیدم که

س : کاوه اسلحه اش چگونه در دستش بود ؟

ج : کاوه اسلحه اش ، لکر می کنم لنداقش بسته بود ، تا اونجاشی که من بادم است ولی اینطور به دستش گرفته بود جلوی پای ما رکھار کرد ، جلوی پای ما ، خوبه ، بعد تفکش بالا می رفت و پائین می آمد .

س : فقط او تیراندازی کرد ؟ کاوه ؟

ج : کاوه از اول تیراندازی کرد .

س : فقط او به تنها یا جماعتیش هم هراحتش بودند و تیراندازی کردند ؟

ج : نه ، نه ، از اول فقط کاوه تیراندازی کرد ، کاوه تیراندازی کرد ، نمی داشم قبل یا بعد از کاوه تیراندازی شده بود چون مصطفی (بکی از اعضای کمیسیون : شده بود ؟)

آره آره چون من ببرگشتم دیدم مصطلی زخمی است .

س : یعنی کاوه مصطلی را زخمی نکرد ؟

ج : کاوه ؟ نه مصطلی را کاوه زخمی نکرد ، تا اونچائی که من بادم کاوه جلوها را رکھار کرد .

س : یعنی تو ندانستی کی مصطلی را زخمی کرد ؟

ج : نه ، نه ، دلیل ندانستم ولی کلمت که به آن شیوه ای که خودم تشخیص می دهم و ندیدم ، و به آن شیوه ای که تیر خورد و جناحی که تیر خورده اسکندر به او تیراندازی کرد .

س : وقتی که او به شما تیراندازی کرد ، کاوه ، تو راسا به او تیراندازی کردی ؟

ج : نه ، نه ، نه ، ما تا موقعی که عباس شهید نشد ، ما تیراندازی نکردیم ، یعنی عباس گلوله نخورد ، ولی عباس که گلوله خورد و الفتاد زمین دیگه ما برگشتم تیراندازی کردیم .

س : فکر می کنید مصطلی با تیر ..... .

ج : من فکر می کنم با تیر اسکندر زده شد با توجه به چهتش ( یکی از اعضای کمیسیون شما زخم مصطلی ..... ) مصطلی را دیدم ( همان فرد : بعدا هم دیدید ؟ ) بعدا هم دیدم .

س : چه جو روی

ج : اون موقع که من دیدم فقط سمت چپش ، اینجاش شکاف خورده بود ، من فکر کردم تو کله اش خورد ، یعنی تو صورتش ، بعدا که تو بیمارستان دیدم از اینجا خورد بود ، به این حالت ، از اینجا خورد بود از اینجا در اومنده بود ، یعنی تنها کسی که می توانست تو این مسas به نظر خود من تیراندازی بکنه ، اسکندر بود ، منتها حالا شاید تو حالت تیراندازی روی مصطلی در چه جهتی بود اونو من نمی دونم .

س : یعنی مصطلی اینچور که روپروری مقر و ایستاده بود از سمت راست بهش خورده بود

ج : حالا نمی دونم مصطلی مسکنه تو حرکت خود ش بر فرض چرخیده باشه یا این چور رفته باشه ، اوونو نمی دونم ( یکی از اعضای کمیسیون : زاویه ورود از بالاست یا آهان زاویه ورود ، زاویه ورود تقریبا مستقیمه )

س : کاک مسعود ، کاوه تیراندازی ، عباس شهید شد الفتاد

مسعود : نه ، نه کاوه کلت اسکندر عباس رو بزن .

س : بله بله وقتی که عباس افتاد شما تیراندازی به چه کسی کردی ؟ چه کسی برایت معلوم بود ؟

ج : والله من رگبار کردم .

س : رگبار کردی به جهت کاوه ؟ نه ؟

ج : بله .

س : کاوه به طرف شما نزد پیک بود ؟

ج : کاوه بهتر طرف ما نزد پیک بود ، اسکندر هم به طرف ما نزد پیک بود .

س : خوبه کاک عباس هم به آنها نزد پیک بود اینطور نیست ؟

ج : بله .

س : دو چنانه افتاده کاوه و عباس ..... اینطور است یا نه ؟

ج : بله .

س : قبل از آنکه تو تیراندازی بکنی کسی از چنعت شما تیراندازی کرد ؟

ج : از کسانی که چلو بودم کسی تیراندازی نکرد .

س : بغيراز خودت نباشد ؟

ج : بعد از آنکه عباس کشته شد ما تیراندازی کردیم .

(فره سؤال کننده : می دام )

مسعود : یعنی سه چهار کس بودیم که تیراندازی کردیم دام او به گلوله کسی کشته شد .

س : من نمی گویم به گلوله تو کشته شد یا نه می خواهم بدام چه کسی از چنعت شما برای اولین بار تیراندازی کرد ..... وقتی کاوه تیراندازی کرد ، عباس شهید شد ،

ج : والله دیگر نمی دام فقط بیاد می آید خود م تیراندازی کردم .

س : تو اولین کسی بودی که تیراندازی کردی ؟

ج : بیاد نمیاد بفرض اولین کس بودم ، دو مین کس بودم

س : یعنی کس دیگری هم راهت بود ؟

ج : آره آره قادر بود ، قواد بود .....

س : آنها نیز سلا حشان آماده بودند ؟

ج : آره آنها نیز سلا حشان بد ستشان بودند .

س : در کجا آنها سلا حشان را آماده کردند ؟

ج : والله دیگر نمی دانم در کجا سلاحشانرا آماده کرد ه بودند . ما در چلوبود بیم  
آنها از عقب آمدند پیش ما .

س : باشد ، آنها از پشت تو تیراندازی نکردند چون اگر از پشت تیراندازی می -  
کردند

ج : آنها دیگر پیش من بودند ، وقتی عباس کشته شد فواد و قادر نیز پیش من بودند  
(فرد سوال کننده : می دانم ، تو رگبار کردی )

ج : آره من تیراندازی کردم .  
س : آنها نیز مثل تو رگبار کردند در جهتی که تو رگبار کردی یا باین طرف و  
آنطرف ؟

ج : بعد در چنگ ، در آن چنگ من نمی دانم آنها بکدام طرف .  
س : آن موقع کاکا چنگ نشده بود که ؟

ج : چرا آن موقع ، موقعی میگه که کاوه رگبار کرد اون موقع هنوز کسی رگبار ،  
تنه نکرده بود از ما باشه اون موقع هنوز کسی تنه نکرده بود کاوه ، تنه کرد بعد من  
تلنگمو مسلح کردم ب کاوه صحبت می کردم ، کاوه ما برای در کیری نیومد یه کاوه میگفت  
نه او مدین هرای در کیری باشه بعد یه توهمین حین عباس اومد کفت کاوه کاوه چی میگنی  
کاوه نکن نکن نکن باشه به کردی هم کفت که این عباسو دید کلت اسکندر عباسو  
بنز اسکندر عباسو بنز باشه که یه فکر کنم یه تنه و یه رگبار بلند شد فکر کنم دیگه رگبار  
از بالا بود ن بیشتر باشه تو همین حین عباس الفتاد عباس که الفتاد ما هم دیگه رگبار  
کردیم ، تفکر من که از پیش آمده بود .

س : تو یعنی گلنگدن زده بودی ؟

س : قبل از کاوه تیراندازی شده باشه ، قبل از آنکه کاوه تیراندازی کرد ه  
باشه جماعتی تیراندازی کرده اند تو تشخیص نمی دهی از کجا تیراندازی شده باشه ؟ می -  
دانی قبل از کاوه نیز تیراندازی شده بود قبل از آنکه کاوه تیراندازی کنند تیراندازی شده  
بود .

ج بله مصطفی با آن تیراندازی زخمی شد .  
(فرد سوال کننده : مصطفی با آن تیراندازی زخمی شد )  
ج : بله .

س : کاک مسعود وضعیت چنانه های کاوه و عباس را برایمان تشریح کنید . همون

ج : بلا فاصله ، من بلا فاصله که تیراندازی کرد یم من رفتم جلوی ماشین باشے ولی وقتی که برگشتم که گفتمن جامو باید ، خود مو انداختم پشت به برچین وقتی برگشتتم دیدم سه نفر افتاده بود ن بغل هد بیکه اول فکر کرد م مصطفی هم شهید شده مصطفی و عباس رواز کلا هشون شناختم با کاوه باشه اینها تقریباً به این حالت تو مدد بیکه افتاده بود ن ، کاوه اینجا بود عباس اینجا بود تقریباً مصطفی هم پشتشون بود .

س : مصطفی که الا ن زخمی است ؟

ج : آهان تیر خورد ه بود .

س : مصطفی هم افتاده بود ؟

ج : آره مصطفی هم او شروع که من برگشتمن ، افتاده بود .

س : رفقای به که تی دید ن که عباس چیز ، کاوه افتاده ، عباس سرش افتاده روشنان کاوه که این نشون می ده عباس بعد از کاوه ؟

ج : نه من همچین چیزی رو ندیدم .

س : طوری بوده که عباس بعد از کاوه شهید شده .

ج : نه این مسلمان این طور نیست ، تا اونجایی که من می دونم وقتی من برگشتمن لحظه گفتمن چنانه هارو نگاه کرد م کلاه عباس رو دیدم این امکان داره سر عباس زیر چنانه کاوه باشه ، شما اگه گفتمن از نمی دو فرم رفقای راه کار کر تو شتن چنانه های بود ن جهت ؟ اگه شما جهت چنانه ، گلو لوله ای که به چنانه شهید عباس خورده بود پرس و جو پکنید ، مشخص میشه که شهید عباس توسط یکی از اون دونفر ، چیه ، زده شده بوده اینسو اگه برس و جو بکنید ،

(فرد کمیسیون : کاری ندارم به اون که )

وقتی که عباس خورد ما تیراندازی کرد یم ، بنابراین امکان وجود نداره

س : عباس که خورد بلا فاصله ..... تمام کرد ؟

ج : عباس خورد بلا فاصله افتاد ، بلا فاصله افتاد نمی دو نم دیگه تمام کرد یا نه ولی به محض خورد ن افتاد عباس .

س : کاوه چه وقت ؟

ج : کاوه دیگه افتاد جلو پامون وقتی تیراندازی کرد یم بهش افتاد .

س : شما بعد از زدن کاوه رفتید بالا بطری ماشین ؟

ج : رفتن چلو ماشین .

س : یا قبیل از الفتاد ن ؟

ج : نه و وقتی که الفتاد رفت چلو .

س : در مورد عباس چی گفتید گلوله خروجی از کجا بیرون رفته ؟

ج : اونچوری که من از رفقای راه کار گرفتند م خوردم بود به قلبش از پشت تقریبا از پائین او مده بود ، یعنی من هر چی لکیری کردم ، فکر می کردم که پشت تیه احتلا از بالا زده باش نگاه می کردم دیدم که با این جهت نمی توانست باشه . من قبل اشنهده بودم کاوه گفت اسکندر عباس بزن ، اسکندر عباس بزن . بعد که اونروز اومدم اینجا از بالا نگاه کردم دیدم تقریبا کامل مسلطه یعنی به همون جهت چیز می شد .

س : کاک مسعود بی رحمت جریان حرکتتان را از گلا له بطور دقیق ، ماشین آمد ن و غیره ..... چطور بود ؟

ج : من صحبت کردم گفتمن داشتم نهار می خوردم ، باشه ، دیدم که شهید عباس و عزیز و آذر و دو تا بجهه ها او مدن ما پرسیدم که جریان چیه و اینها ، جریان سعید رو گفتمن که چه جوری کشید نش و اینها ، اخراجشو اینها ، بعد ما تصمیم گرفتیم ، صحبت کردیم که برین بالا ، باشه ، بعد سراغ مصلطفی رو گرفتیم ، گفتمن رفتن ماشین بیاره ، باشه بعد دو تا ماشین واپسی و بد از پیک ساعت ما سوار ماشین شدیم اومدیم .

س : سراغ کی رو گرفتین ؟ مصطفی ؟

ج : مصطفی ، آره .

س : ساعت چند نهار می خوردین ؟

چون گفتین که مصطفی رفته ماشین بیاره .

ج : جانم دقیق باد نیست ولی فکر کنم ساعت ۱۲/۵ اینها بود .

س : کاک مسعود اونچورا کسی مشخصا به این شکل که بیاد تو مقر اعلام بکنه و بجهه هارو مطلع بکنه که بکای سعید اخراج شده یا عباس ..... همچین شکلی بود حرکت یا اینکه

ج : نه ما داشتم نهار می خوردیم ، باشه ، گفتمن که عباس و عزیز و بجهه ها و آذر و مصطفی و اینها برگشتند .

س : یعنی مگه عباس کجا بود ؟

ج : عباس رفته بود مقرر با لا .

س : یعنی اینجا ؟

ج : اینجا ، آره .

س : همون روز آمد و بود ؟

ج : همون روز آمده بود ، بله . بعد ما او مدیم بیرون عیاس و عزیز اینها رو دیدیم سراغ مصطفی رو گرفتیم ، گفتن رفته ماشین بکیره ، ما هم از قبل اصلاً معتبرض بودم نسبت به عیاس خوب چه چوری ، چه بکنیم ، چه نکنیم ، الان دیگه تصمیم گرفته بودیم بیا شیم بالا ، باشه ، مشخصه ، عیاس هم گفت برای اعتراض بریم بالا ، اعتراض و تحصن . ما راه انتادیم همراه با ماشینها او مدیم بالا .

س : پس مصطفی ماشین را آورد ؟

ج : مصطفی ماشین رو آورد .

س : از کجا آورده بود ؟

ج : جهت ماشین از صفره آمد .

س : از صفره او مد ؟

ج : بله .

س : چند تا ماشین ؟

ج : دو تا بود .

س : چی بود ماشینها ؟

ج : دو تا فکر می کنم لند کروز بود ، یکی سفید بود ، یکی آبی .

س : کاک مسعود شما برای چه مسلح آمدید ؟

ج : (با خنده) دیگه اون جای سؤال نداره ، پیشتر که همیشه مسلح است .

س : برای چه اسلحه اتان را در روابط عمومی نگداشتید ؟

ج : کار به آنجا نرسید که بگویند اسلحه را در روابط عمومی ، با زبان خوش بگویند بگذارید ، ما آمدیم ، باشه ، نزد یک روابط عمومی که شدیم اینطور با چیز وایستاده بود اسلحه اش به دستش بود ، باشه ، گفت نهایید جلو ، برای ، برو کنار ، چرا نیاییم جلو ، زد رو گلنگدن گلت اسلحه هاتون رو بگذارید ، گفتیم کاوه برو کنار اسلحه را برای چی بگذاریم ، گلت میگم اسلحه رو بدارید ، تو همین بحثها بودیم که رگبار کرد جلو پامو ن یعنی بر فرض اگه از اول دونفر بدارن اونجا غیر مسلح باشن ، بگه اصلاً ماتا حالا وقتی این مقرر می او مدیم رسم بر این نبوده که اسلحه امون رو بداریم هیچ موردی نداشته

که اسلحه مون رو بداریم .

س : شا قبلا او مدین اینها ؟

ج : خیلی او مد م .

س : روابط عمومی پرسیده از بالا ؟

ج : روابط عمومی از من نهاده تا بحال .

س : یعنی خودت مستقیما او مدی بالا ؟

ج : آره دیگه مستقیم او مد م ، آره . اگه احتمالا اکبر اونجا بود ، یه سلام علیکم  
کردم و او مد م .

س : تقریبا برای همه بچه ها ؟

ج : تقریبا برای همه بچه هایی که شناخته شده بود ن اینچوری بود .

س : هر وقت جماعت شما با شکل مجموعه ای ۱۰ نفر ، ۱۵ نفر ، ۲۰ نفر با اسلحه مستقیما  
با اسلحه آمدین بن بالا .

ج : همیشه آمدین بالا ، هیچ موقع بحث

س : کاک عباس مسئولان بودند ؟

ج : بله .

س : نکلت اکبر آمد ن از شما اسلحه خواستن چه بگذرد ؟

ج : نه والله بحث او نو نکردیم .

س : چونکه حمید و محمود بیشتر به شما گفتند بودند ؟

ج : نه بحث او نو نکردیم .

س : حمید و محمود نکلتنند اگر اسلحه اتان را نکدارید ، نمی گذارند بروید بالا

ج : با حمید و محمود صحبتی اونچوری نکردیم .

س : چی به شما گفتند ؟

ج : گفتم که حمید و محمود گفتند که ، گفتم چی شده اینها ، گفتند که ما رفتهیم  
گلتمن اسلحه مون بداریم اینها بر کشتم و استیم صحبت داریم با هاتون ، گفتم بابا اسلحه  
برای چی بزاریم ما میریم بالا .

س : شما طرز آمد نتان بطرف مقر چادر روابط عمومی چگونه بود ؟

ج : آن زمانی از ماشین پیاده شد بهم همینجوری به صفت ، چون داخل تعدادی زلیانی که می آمدند بالا چون ناهمکون بود ، بجه بود ، بزرگ بود ، رفقای تیم پیشمر که بودند رفقای انتشارات بودند ، رفقای دفتر بودند ، رفقای مقر کلاه که هم اکثرا بودند ، شکل دو بد و همینجوری بصفت دو نفر دو نفر می آمدند .

س : شما با ماشین عقیقی بودید یا چلو ؟

ج : من با ماشین عقیقی بودم . وقتی پیاده شد بهم همینجوری بصفت می آمدیم ، تقریباً تا آنجائی که یادم هست ، رفیق مصطفی چلو بود و با یکی از رفقا داشت میرفت به جای نوید ، مسعود و فرداد پشت سر شن بودند . کاک عباس و فرید و سعید که می آمدیم واسه تحصن ، اینها وسط بودند و من خودم و عده ای از رفقا پشت سر بودم همینطور زن و بجه و اینها هم پشت سر اون رفقا می آمدند - چون من به پشت سرم دیگه نگاه نکردم . همینجوری با صلح اح چون از بیرون شنیدم چیزی که رفقای پیشمر که یه که تی نیشتمانی می کلینند . زن و بجه ها ملاحد است بیزرن را مادرش گرفته بود و صلاح و صدا بجه ها دسته شون گرفته بودن کمل می کردند توی کل و لای بوش بوش می آمدیم بالا همچنان رفقا اسلحه شون روی شانشان بود و بی هیچ قاطعه و صریحاً اون چیزی که هیچ موقع فکرش را نمی کرد ، مسئله ای بود رخ دادی بود فاجعه ای بود که چند لحظه بعد ش اتفاق افتاد می آمدیم بالا . اگر ادامه آنهم لازم باشد همینجور ادامه می دهم . من گفتم نفر تقریباً نفر ۶ یا هفتم بودم که از پشت سر کاک فرید ، کاک امین و کاک سعید می آمد .

س : امین ؟

ج : امین نه ، کاک عباس و فرید و سعید می آمد م که رفقایمان به محضی که رسیدند در مقر روابط عمومی دیدم اینجا متوجه شدم که من همینجوری داشتم میامد م که رفقایمان به محضی که رسیدند چلو در چیز در مقر روابط عمومی دیدم فقط اینجا

متوجه شد م که من بیشت سر اینها میامد م همچنان تسبیح دستم بود داشتم می چرخوند م تسبیح فرمزی بود پیکار کی مصطفی الفتاد رو زمین صدای تیراندازی شنید م مصطفی افتاد رو زمین ، تا مصطفی الفتاد رو زمین ، من حرکت کردم با حرکت کرد م که برم بطرف مصطفی که دیدم بجهه دارند زیر دستش گرفتن از کنار اون نرده چوبی دارند مصطفی بلند می کنند من مصطفی بلند کردند دستش گرفتم انداختم رو شانه ام رو گرد نم که مصطفی دیدم خون از باصلاح سر و صورت و همه چاش سیلهاش تمام خون داره می ریزه من لکر کرد م خورده به سرش در واقع ارجائی هم که خورده بود چون خودم رفتم به بیمارستان با رلقائی که رخی شده بودند اینها زده بودند واسه سرش دیگه در واقع گرفته بود بهایشین دو سانت هم بیشتر فاصله نداشت نقطه ای که بایستی می خورد و نخورده بود خورده بود به زیر پهلو چشم حلا بگذریم مصطفی رو من دستش گرفتم گذاشتمن رو شانم مصطفی به من اینجوری عین حالت مسنتها و فلا ن اینها کوچ بود داشت می الفتاد به زور من نکش داشته بود م که مصطفی اسلحه اش برد بالا همچنان به کاوه ، کاوه داشت داد میزد فریاد میزد برو بالا گفت بین اسلحه من به شامنه اسلحه اش به مغلی بود قناداشن بسته بود برو بالا اینچور اتفاقا من نگاهش هم کرد م چشم دوختم به شامن نگاه کرد م دیدم نه اسلحه اش به شامنه کاوه کسی با شما درگیری نداره کاوه چه کار می کنی کاوه چرا اسلحه می کشی به کردی و فلا ن اینها با کاوه صحبت می کرد کاوه هم ناراحت .

س : مصطفی ، حضور شما بود همه اینها ؟

چ : آره مصطفی کاوه هم ناراحت ، آره لحظه ای که دستش رو شانه من بود من محکم دستش گرفته بود و اسلحه اش برد بالا به من هم گلت ، گلت انتقام متوات کنگره بگیرید من شهید شدم من مردم داشت اینجوری می الفتاد. منهم ناراحت همچو رایستاده بود م - فقط دور و برم نگاه کرد م هیچکس ندیدم به جز اسکندر و کاوه ، کاوه با مغلی چلو اینچوری رایستاده بود . صحبتهام به اونجا رسید که ، لحظه ای که محنه به اون شکل بود که مصطفی اسلحه اشو وقتی تیر خورده بود صورتش برا از خون بود دستش رو شانه من بود . انداخته بود م او اسلحه اش برده بود بالا که داد می کشید بین اسلحه من به شامنه کاوه ، و به من می گفت کسی تقد نکه ، کسی تیراندازی نکنه با حالت ناراحتی و عصبی همینچوری داد می کشید کم کم داشت بی هوش می شد که منهم خودم بیک دستم برد م بالا فریاد زدم کسی درگیر نش کسی تقد نکنه داد می زدیم بشکل القاس و فلا ن از کاوه که کاوه چه می کنی بعد در این لحظه فقط من اسکندر و دیدم درازکش با اسلحه اش مشخص رو ببرو

قرار گرفته و کاوه هم که همینچور اسلحه اش دستش و جلو بجه هاست اون لحظه رفقای دیگه هم کنار من بودند مسعود بود فواد بود نوید بود و اینها که از جلو او مده بودند . چون من پشت سر عباس و اینها بودم بدو رسیدم به صحنه خود مو رسوند م اونجا که مصلطفی زمانی که دیدم افتاد من زودتر از عباس پرولتسر رسیدم بعد پشت سر من صدای عباس آمد کردی بلند می کللت می کبره ، چی اکی ، وامکه ، چشم بهش بود که دستهایش برده بود بالا ، اینچوری ، تقد مکه ، تقد مکه از این ور و اونور ، این تهه و اون تهه داد می کشید و همینچوری می آمد بالا . توی این لحظه من کاوه ناراحت کم اسلحه اش را همچنان گرفته بود توی سینه بجه ها ، بزنید کنار ، بزنید کنار ، اسلحه تون را بگذارید زمین داد و فریاد و هوار می کشید که من رابطه ام لازم به گفتن نست رابطه با کاوه اصلاً یک رابطه بسیار صیبی بود . عکسها و مدارک که اگر نسوزانده باشد چون از رفاقتی پائین که آمدند گفتند مدارک پائین را سوزاندند اگر عکسها ، آلبوم باشد و نامه هایی که کاوه برآم نوشته و نامه ای که من واسه کاوه نوشتم هاش . دلایل مستندی هست . حاکمی از این که رابطه ام با کاوه آنچنان عاطلفی بود که هر موقع من می آمد به مقر بالا ، قبیل از اینکه برس مقر عمومی ، بارگذا احوالهایی کنم ، اول می رفتم پیش کاوه کاوه به اتاق داشت اون بالا اول می رفتم نزد او و می آمد پائین و همچنین وقتی اون می آمد پائین ما اینقدر احترام بهش می گذاشتیم - اینقدر واقعاً دوست داشتنی بود واسه من که وقتی می آمد پائین من حتی بجه ها واسه رفقاً ترانه ، سرود فلاں اینها به برخانمنه جلسه ای می گذاشتیم که کاوه ملا درش شرکت فعال داشت به خاطر ملا اینقدر رابطه امان بهم نزدیک بود . ولی چند روز قبل که آمده بودم ، یعنی من خودم صرفما وقتی تپیر اندازی شد می دانستم چون کاوه قبل ، تقریباً چهار یا پنج روز قبل بود که من واسه معالجه اومد م پیش دکتر آرش از طرف پائین بعد با همین مسعود بودم و کاوه بود و بابک و اینها تو اتاق کاوه بودم ، بجه های مجيد هم دو تا بجه کوچک داشتند اونها اونجا بودند بهجه را بغل کردیم و گفتیم می خواهیم قدم بزنیم . اومدیم پشت این مقر پخش اونجا چند دقیقه که م زدیم و صحبت کردیم و فلاں و اینها .

من : با کاوه ؟

ج : آره با کاوه و با دیگر بجه ها رابطه مان میگم که اینقدر صیبی و عاطلفی بود . کاوه مرا کشید کنار گفت قادر شنیدم که نمی دانم با مسعود و مهدی و فلاں و اینها هستی ، چون رفقا نمی دانم چقدر از جربان اطلاع دارند ولی چیزی که بود مسائلی که

بعد از تجدید نظر در اعضای کمیته و اضافه شدن مریم و خسرو به کمیته کردستان بـا بهمن ، یکسری اختلافات بوجود آمد ، یکسری مسائل تشکیلاتی ، در بعد تشکیلاتی سیاسی مطروح بود خود من در این مدت سه ماه تمام سعی و تلاش در این بود که از تصادمات پسکامان . تو گزارشات تشکیلاتی توی برخورد با خسرو همدان که مسئول تشکیلاتی داشتم و چه با رفقاء دیگه مثل عباس پرولتر و اینها و سعی میکردم حتی الا مکان آتش باصطلاح این مسئله را کمتر کنم . کاوه از عباس پرولتر خیلی ناراحت بود . اصلاً بدش می آمد . هر وقت می آمد مقر هایشین می گفت بخاطر عباس پرولتر هست من نمی آیم . می گلتم بابا مسئله ای نیست بیا داخل چادر . اینجا با ما بنشین توی باصطلاح اعضای تیم پیشمرگ این از اون ناراحت بود که با عباس پرولتر هستی چیزی که هم واسه خدم ، خودم بهتر از هر کسی شناخت داشتم بود ، مسئله بود ن با عباس پرولتر را یا ملا توکل و دیگری برای من مطرح نبود . چیزی که من در نظر می گرفتم صرفاً منابع سازمانی بود وقتی این حرفها بهم زد . آخر صحبتها یک گفت طوری نش که روی هم سلاح بگشیم اسلحه بگشیم و زمانی که من به نحو شوخی گفت واقعاً حرفت خیلی بی مورد بود یعنی چه ؟ سلاح بگشیم که هم دیگر را باز هم گرفتیم تو بغل و من بوسید و فلان و اینها و همچین چیزی مسئله ای نیست . وقتی اومد یم من می دانستم که وقتی اسلحه اش گرفته بود بطرف شکم من و بخاطر رابطه ای که داشتم هیچ موقع روی من شلیک نمی کرد . هیچ موقع دست روی مانه نمی - گذاشت . وقتی من روپوش قرار داشتم ، با توجه به شناختی که از کاوه و حقی اسکندر داشتم و با آن رابطه صیبی و عاطلی امان مدتی که در کردستان بودیم ، من تا حدودی بهتر ، فعالتر بودم توی صحنه درگیری و در ختنی کرد ن باصطلاح اسلحه ای که کاوه کشیده و اسکندر نشسته بخاطر اینکه این عصبانیت‌شان را این کاری ، اعمالی که میخواستند انجام بد هم جلوشان بگیرم ، باین خاطر تا اون حد من نزد یک بودم که اسلحه کناده ، نوک اسلحه اش را گرفته بود بطرف بجهه ها ، توی دستم بود ، بعضی موقع ها میزد مسلحه اش را کنار ، بعضی از موقع ها توی دستم بود توی همین لحظه که من دستم بطرف لو له اسلحه کاوه بود (قطع نوار )

من جواب می دهم . من لکر می کنم تا حدودی صحنه یاد م مانده باشد .  
ادامه بده

آره تا اینجا بود یم که لو له اسلحه کاوه را میزد م کنار و حقی توی دست بگیرم ، کاوه به من با نگاهی که می کرد ، مطمئن بود م رابطه امان اینقدر بهم نزد یک بود که مطمئن

بود م به من تپیر اندازی نمی کنند یعنی منو نمی زنند ، توی این لحظه بود که عباس پرولتر از عقب داد می کشید ، کاوه لیکره ، کاوه لیکره وقتی نزدیک شد ، کاوه متوجه عباس شد پیکارگی اسلحه اش را کشید . اومد بکش عقب از دست من بیرون بیاد بنشینه عقب و قبول از اینکه حتی بنشینه به عقب داد زد که اسکندر عباس را بزن نه اسکندر هم نکفت ، کفت اونچایی که بیاد مه کفت عباس را بزن تو همین لحظه بود که تمام مسئله دیگر شلوغ شد نلهمید م عباس انتاد ، نیفتد من بیک مقدار جلوتر از عباس بودم . عباس تو زاویه سمت چپ من قرار داشت . اون موقع هم مصطفی دیگه دست من نبود من خودم روبروی کساوه ایستاده بودم ، فکر می کنم مسعود هم کنار من ایستاده بود ، بقیه بجهه ها دیگه پشت و دور و برم نمی دیدم - ملا متنوجه دور و برم اونچوری نبودم ، اسکندر را می دیدم درازنشته لوله اسلحه اش بطرف ما است . بعضی موقع ها اسلحه اش اونظرف را نگاه میکرد که چه تعداد دارند می آیند چلو . کی ها هستند یا همچی منظوری را داشت . بعضی موقع ها هم نگاه به ما می کرد : من هم مشغول صرفا مشغول کاوه بودم و چرو بحث کرد ن با کاوه که کاوه چی کار می کنی اسلحه چرا می کشی کسی نهاده واسه درگیری . ماصرفا اومد بیم برای اعتراض نتوکاه بکن چرا این کارها را می کنی . خلاصه از اون موقع عاطفی که با هم داشتم ، داشتم صحبت می کردم که کفت عباس را بزن . به محضی که کفت عباس را بزن دیگه دست رفت روی ماسه و همونچایی که ما بودیم . جمعی که بودیم به اصطلاح پخش و پلا شدیم که من سریع موضع نزدیکی را گرفتم و درگیری شروع شد . درگیری شروع شد و بعد که رفقای دیگر تقریبا حدود ۱۰ دقیقه هم ادامه داشت ، رفقای به که تی آمدند . زمانی که رفقای به که تی را از لب چاده من دیدم دارند می آیند ، داد می کنند فریاد می کنند که تقد نکنید . هر کس تقد بکنه می زنیم آینجا به کردی می گفتند من هم با صدای بلند از اون طرف هم مصطفی ناله می کرد مصطفی را می دیدم ناله می کنند همان کنار چادر افتاده و بقیه بجهه ها زخمی بودند که داد می نهند قادر زخمی شدیم . زخمی شدیم .

کلمت الان دارند رفقای به که تی می آیند همان چا بخوابیده پیشست سنگ بخواب تکان نخور . نوی این حال دیگه از اطراف فشنگ رویمان می ریخت در همان حال ملا نارنجک انداز بود یا آربی جی بود ، دقیقا نمی دانم ولی چون انلچارش نزدیک به من بود خیلی صدای زیادی داشت . شلیک شده بود . آینجا باصطلاح منفجر میشد . چون وقتی رفقای به که تی آمدند من از همان چائی که نشسته بودم ، صدا کردم کس تقد نه اکه به چسای

اونهایی که بالا هستند چون صحنه در گیری بسیار بسیار نزدیک بود به هدیه گر مشخص نبود که مثلاً من می‌گیرم با اونها . صدا می‌زدم همین جوری که رفاقتی به که تی بیان و اسناد اینکه مسئله خاتمه پیدا نکنده و اینها که به محضی که آمدند من رفاقت سراج مصلطفی که مصلطفی اونجا افتاده بود بلند شد کردند و همچنان آوردند سر جاده که شهید عباس هم اونجا افتاده بود – بچه های دیگه هم که رخی شده بودند سوار ماشین کردند و بردهم بیمارستان

س : کاک قادر عباس پروولتر را کی زد ؟

ج : عباس پروولتر را کاوه زد ، چیز زد غدر می‌خواه اسکندر زد .

س : مطمئن هستی ؟

ج : مطمئن . آره . چون اسلحه کاره روپروری من قرار داشت و کاوه به اسکندر گفت عباس را بزن . کاوه هم ، اسکندر هم چایش مسلط بود روی همه مان مسلط بود عباس از پشت می‌آمد .

س : غیر از اسکندر کن دیگری را دیدی شما ؟

ج : نه هیچ کن را ندیدم . فقط روی تنه ها مشخص بودند که کسانی ایستاده باشند

س : شما اینها شنیدید با اطمینان کامل که کاوه به اسکندر بکه عباس را بزن ؟

ج : من با اطمینان کامل با گوش خودم شنیدم . خیلی هم نزدیک دیگه توک اسلحه کاوه اینجوری بود که من گرفته بود من .

س : پیک لحظه اجازه بدید ، سلاح اسکندر چی بود ؟

ج : سلاح اسکندر کلاش بود .

س : کلاش بود ؟

ج : بله .

س : کی کاوه را زد و کی ؟

ج : والله زدن کاوه دلیق خود م متوجه نشد م کی زده شد و کی زد ولی چیزی که مشخص بود تا اون لحظه ای که من تو حالتی بودم که چشمam می‌دید و راحتی روی عصب خودم قبیل از زدن عباس بود ، بعد از رخی شدن مصلطفی ناراحت شد . فکر میکنم حدود ۲۰ ثانیه مثلاً طول کشید که عباس پروولتر بعد شد زده شد . به محضی که عباس پروولتر زده شد ، دیگه جمعی که واساده بودند ، سه چهار نفر همانجا ایستاده بودند دیگه ولو شد . فکر می‌کنم خود کاوه هم دستش رفت روی رکبار تا اونجایی که به ۵ هنگ می‌رسد . چون

صدای رگبار دیگه بی اندازه تو اون لحظه اضاف شد ه بود که من خودم را غلت دادم  
او مددم عقب من هم درگیر شدم .

س : شما بسوی کی تبراندازی کردی ؟

ج : هم بسوی هم بسوی کاوه .

س : دیگه کی ها ؟

ج : بعد از اینکه من خودم را انداختم عقب

س : دیگه کی ها بسوی کاوه تبراندازی کردند ؟

ج : والله دیگه هیچ کسی بچه ها را ندیدم .

س : یعنی شما وقتی رفتید عقب کاوه افتاده بود بایا نه ؟

ج : کاوه نه سرپا نبود . یا نشسته بود یا افتاده بود . پسون صحنه را من نمی دوشم تو  
اون محل درگیری - محلی که جسد ها افتاده بود و اینجا بچه هایی که شهید شدند بودند  
لیب جاده نمی دونم رفتید یا نه ؟ باین شکل است که جاده ، رو جاده یک نرده است که  
کنار نرده ما بود یم .

س : شا کجای نرده بود یم ؟

ج : من فکر می کنم باستی پشت نرده می بود یم .

س : به این طرف یا اون طرف ؟

ج : هان ، رو به اینجا .

س : یعنی داخل محوطه ؟

ج : کنار اون چاشی که چیز بود ، کاوه بود دیگه . یعنی فاصله من و کاوه می کم نمی  
متر هم نبود . دستم بهش می رسید .

س : مسعود کجا بود ؟

ج : مسعود هم همانجا بود .

س : این ور نرده ؟

ج : آرده دیگه پهلوی من بود مثلا اینجا ایستاده بودم ، مسعود ۲۰ سانت کنار من بود .  
بچه های دیگه

س : عباس ؟

ج : عباس تقریبا نمی دانم . صدایش می آمد که پشت من بود . اون لحظه ای که تیر  
خورد دیگه من ندیدم که عباس افتاد ، نیفتاد .

س : عباس اینور نرده شهید شد یا اونور نرده ؟

ج : نه نفهمید م کجا شهید شد دیگه . وقتی اومد بیم عقب دیگه کاوه همانچاشی کنے ایستاده بود ، افتاده بود . چون وقتی رفتم زخمی آوردم دید مشون .

س : عباس کجاپیش تیر خورده بود ؟

ج : عباس خورد من نگاه نکردم به کجاش تیر خورده بود ولی چهزی که بچه ها شنیدم . عباس تو قلبش خورد . ولی کاوه زیاد فشنگ خورد .

س : مفهوم نیست .

ج : گفتند کاوه زیاد خورده چون بچه ها که رفته بودند شسته بود نشان را و دفن و کفن و اینا مردم توی گایپیلو ن سئوال کردیم . گفتند زیاد خورده بود .

س کدامیک از اونا که شما قبل از همه به روایط عمومی رسید ؟

قادر : قبل از همه ؟ که داشتیم می رفتیم مصطفی بود .

س : بعد از زخمی شدن او که بود ؟

قادر : بعد از زخمی شدن ؟ همانجا دیگه . مصطفی همانجا بود و سه چهار تا دیگه از بچه ها هم اونجا بودند . منهم اونجا بود م یعنی من پیشتر سر تقریبا نفر ششم ، هفتم توی صف بودم که دیدم مصطفی انتاد بد خودم را رسانیدم اونجا ، مصطفی را بلند کردم .

س : فکر می کنید مصطفی را کی زد ؟

ج : والا نمی داشم خودم یعنی نمی توانم ،

س : رکهار بود ؟

ج : صدای رکهار شنیده شد - صدای تک تیر هم بود . حالا نمی دونم به رکهار زده - شد ولی چیزی که مسلم هست اگر رکهار بکیرند دو سه تا فشنگ پشت سر هم می خوره به سر ، حالا .

ممکن نیست ؟ احتمال داره بخوره با نخوره هم می گرده به جای دیگه ( صحبت بین

اعضای کمیسیون )

قادر : ممکن هم هست .

س : شما با گوشت صحبت مصطفی و کاوه را شنیدید ؟

ج : من حرفهای کاوه و مصطفی را دقیق تا اون لحظه ای که من آمدم مصطفی را روی زمین بلند کنم . قبل از آن مسعود و نوبید و اینها داشتن با فواد و اینها .

س : مسعود و کی ؟

ج : مسعود بود . دقيق پادم نیست ولی مسعود را خوب پادم هست که داشتند چی کار  
می کردند . مصطفی را بلند می کردند از جا . بجهه ها خلاصه سه چهار نفر بودند . مسعود  
بود ، نوید بود ، فواد بود . حضورت عرض کنم چهار پنج نفر بودند . اینجا داشتن چیزی  
مصطفی که روی زمین بوزتابلند می کردند . مصطفی افتاده بود رو زمین . لحظه ای که بلند  
می کردند . بعد از این که سر پا ایستاد من بهش رسیدم که دستش را گرفتم انداختم  
رو گردند .

س : پس شا نشید حرفهای کاوه و ؟

ج : چرا از اون لحظه که من پهلوش بودم نشیدم حرفهاشون .

س : قبل نشید

ج : قبل نه صحبتیشون را نشیدم - نبودم دیگه . حضور نداشت . از لحظه ای رسیدم  
که مصطفی اول به من (قطع صحبتها)

س : قبل از شلیک ، قبل از تیراندازی . شا حرفهایش را نشیدید ؟ حرفهای کاوه و  
مصطفی ؟

ج : قبل از کدام تیراندازی ، قبل از اینکه مصطفی زده بشد دیگه من اونجا نبودم  
ولی بعد از اینکه مصطفی زده شد ، آره من اونجا بودم . مصطفی به کاوه می گفت نگاه کن  
اسلحة اش را برده بود بالا . من اسلحه ام ضامن هست . من هم دقيق اینجوری نگاه کردم  
دیدم لا اش بسته اسلحه اش دقیق به ضامن هست و صورتش بد از خونه به من هم گفت  
هیچ کن تقد نکنه - درگیر نشید . کسی تیراندازی نکنه . انتقام خون منا بعنی خودم ، ش  
می گفت من دارم شهید می شوم . اینجوری آخرین وصیتname ش هست . انتقام خون منا تروی  
کنگره بگیرید .

(ترجمه فارسی به کردی )

س : شا کجا به کاک سعید رسیدید ؟

ج : ما بین گاپیلون و مقر ، توی جاده .

س : دقیقا کجا ؟

ج : همین بین گاپیلون و مقر توی جاده خاکی دیگه . تو جاده ای که با ماشین رفت و  
آمد می کنه .

س : نزد یک اینجا بود نیا نزد یک اونجا ؟

ج : نزد یک اینجا بود بله .

س : س خوب چی شد ؟

ج : هند بیکر را روپویی کردیم . هند بیکر را بوسیدیم . سعید دیدیم .

س : شما تو کدام ماشین بودی ؟

ج : من ماشین دوم بودم . ماشین دوم ، ماشین سهیم ، ماشین عقبی بودم .

س : کی ها بودند باهات ؟

ج : والا یاد نمیست کی ها بودند . آها زنها بیشتر ، عزیز با من بود . جلونشتے بود . صلاح بود ، مثلا بود . بیرون بود عزیز مادر بود ، فریده بود لیلا بود بچه های کوچولو هم بودند همه و صلاح و مثلا و بیرون زاینا .

س : سعید چی به شما کللت ؟

ج : هیچ صحبتی نکردیم . من با سعید هیچ صحبتی نکردم . نه هیچ صحبتی رفیق سعید نکرد . یادم هیچ چیز نمیاد .

س : کسی نشنید که چی کللت بود ؟

س : در ضمن روپویی چی کلنتید ؟

ج : من فقط روش را بوسیدم .

س : فقط ؟

ج : آره .

بله رفت و اسد پول دادم . رفیق عباس داشت پول به چیزی می داد راننده میداد نمی -  
دونم سی دینار خلاصه ده دیناری بود . کنار او نهاده ایستاده بودم .

س : شما کجا هند بیکر را بوسیدید ؟

ج : روی چاده .

س : کدام طرف چاده ، مثلا در کاپیلون ؟

ج : نه .

س : بین چاده ؟

ج : بین کاپیلون و مقر و متایل به مقر .

س : اوضاع که پیاده شدید . یا اون موقع که آمدید ؟

ج : نه دیگه ولتی از ماشین پیاده شدیم ، رفیق سعید را دیدیم . بهر حال این چیزی  
که مسلم است . چون سوالی که کردید به مقدار بخش فکر کردم . چیزی که مهمه پیاده -  
بودیم که روی زمین یعنی توی ماشین سعید را ندیدم . موقعی که رفیق سعید را حاد

شیهانی را من رو بوسی کردم ، با همه بچه ها رو بوسی کرد .

س : قبل از کاوه کسی تیراندازی کرد ؟

ج : قبل از کاره من اصلاً تیراندازی کاوه را به چشم خود ندیدم . چون لحظه ای که رسیدم من فقط رو بروی کاوه بودم . یعنی اسلحه کاوه ، اگر می خواست بزنن اول به من میزد . چون گفتم رابطه بسیار صیبی با کاوه داشتم . از داداش بیشتر دو سنت داشتم اینقدر هم با هم خوب بودم که حتی مسائل شخصی و فلان و اینها با هم بگزیر صحبت می - کردم . مر موقع می آمد تو غیر ممکن بود ازش نخواهیم ترانه ای «رسودی» قطعه شعری حتی هیک دفتر فال داشت تری اتفاقش «می رفته می نشستیم فال واسون می گرفت . اصلاً صحبت های من بسیار بسیار نزدیک بود . موقعی که کاوه نزد ییک من بود ، چه اسلحه اش بطرف من گرفته بود ، منم دستم رو اسلحه اش بود می زدم کنار . فقط همان نهیب و تشر و اینها بود داخلش بود . اینها خودم با چشم خود ندیدم ، کاوه تیراندازی بکنده .

س : شما حمید و محمود را کجا دیدید ؟

ج : حمید و محمود را ماتوقتی داشتم می آمدند بالا یعنی بین چاده و چادر روابط عمومی

س : چه پیش اومد چی گفت ؟

ج : والا هیچ چیز من نشیدم از حمید و اینها . هیچ چیز به من نگفتند .

س : متوجه صحبت شدی که واسونه صحبت کردند با بچه ها ؟

ج : صحبتی که با بچه ها کردند ، فکر کنم آواره . صحبت زد و بد ل شد بین بچه ها .

س : چی گفت ؟

ج : والا نی دانم چی گفتند . از رفقائی که بودند ..... .

س : بریدن سیم ؟

ج : قبلاً ، چند لحظه قبلاً مریم اویده بود و من زمانی که خودم آماده می کردم بیام اینجا بنشیتم با کیتی مرکزی در رابطه با مسائل صحبت بکنم ، مریم اویده نزد من . چون درون کل رفقاً شاهد شستند . حتی گزارشاتی که من به این تشکیلات دادم ، می توانیم بیارید بخونهید که صرفاً تمام از زاریه ای برخورد کردم که از تصادمات بکامم . حتی خسر و همان تری کارنامه سه ماهه ای که به من داده الان تو ساکم هست فقط خبرش شنیدم که سوزاندنش ولی اگر خوشبختانه باشه من میارم واستون . ضمیمه برو نده کنید که تشریق کننی از من از طرف کیتی کرده . کیتی نظامی که رفیق فعال بوده و تری تشکیلات برخورد فعالی داشته با کلیه رفقاً چون من باش زیاد صحبت کردم در رابطه با این مسائل

ملا مسئله کنگره و فلا ن و اینها را قهلا با خود خسرو همدان صحبت کرده بود به که کسی برگزار می شد تا عید مسائل ها روشن می شد . خیلی از ضعفها و نابسامانیها از بین میره خلاصه پیکسری این صحبتها .

وقتی مریم ولی اومد همچی بخوردی با من کرد . گفت توی این توطئه شرکت نکن . اصلاً ذهنیت خود من بطور مشخص ، کلیه رفقا که او مده بودند واسه اعتراض اصله مسئله توطئه و نمی داشم اخلاق بوجود آوردن و بی نظمی و اصلاحی هیچ وجه نبود . چیزی که خود م شخصاً همیشه مخالفش بودم ، رسیدن به همچین جایی بود و یک لحظه هم به لکرم خطور نمی کرد که به این شکل دیگه سلاح رویمان کشیده بشه . بخواهند با فشنگ و درگیری و زدن و کشتار و اینها باشند . ولی از شیوه بخوردی که با رلیق سعید ( حمام شیبانی ) کرده بودند . نمی داشم از شیوه بخوردی که با آذر اومد اینجا شنیدم از خود رفاقت از خود امیر . چون یک مقدار نسبت به همشهربگری داشتم . قهلا هم توی این تشکیلات با هم بودیم . اونهم توی تیم پیشمرگه بود . چند سال کنار هم کار می کردیم . شنیدم گفت آذر را اخراج می کنند . و اون شیوه ها و این مسائل که پشت سر هم بوجود اومد و اخراج عباس پهلوی سخت ناراحت بودم ولی وقتی اومد به من گفت که نمی دونم تو توطئه شرکت نکن و فلا ن و حزب نتوه و اکثریت اینجا گفت . اصلاح عرق توی پیشانیم رسید . هیچ چیز نتوستم جوابش بدم . گفتم برو . بپرید باهاتون شوخی ندارم . برو باهات شوخی ندارم که درآمد گفت نه شاتاس گرفتید . بسیج شدید و هلان و اینها . صرفاً سیم بی سیم آنتن هم از این جنبه اش قطع کرد که اون مطرح می کرد شما با بالاتاس دارید . گفتم حالا که با بالاتاس داریم بس اینهم سیم آنتن چیز قطع کردم و گرفته اکن قصد شکستن بود یا از بین بردن شد بود ، خود شما هم می دانید که ما بالاخره یک مددتی کار کردیم . میدوینیم تحصیل کرده بودیم . توی کردستان هم کار کردیم . مسئولیتم هم تا اونجا بود که توانند پیش داشتم . لکرم به اینجا میرسید که بزشم ملا بی سیم را خورد کنم . اصلاحی سیم را خورد نکنم . درب بار بود برم نمی دونم مکروفون بردم بزارم تو جیبم با ملا بی سیم را خورد کنم با هزاران کار دیگه می شد که ارتباط قطع کرد . همچین مسئله ای بهیچ وجه نهاد و خصوصاً وقتی من با عباس پهلوی مطرح کرد چی بود . شلوغ بود و سط مقبر عباس پهلوی روی چاده بود . گفتم که بی سیم را قطع کردم . مریم همچی صحبتی با هم کرده . گفت بی خود کردی . بزار اینا بدونن ما واسه تحصن ، واسه اعتراض می رویم بالا . چه بهتر که به من گفت برو و صل کن . می خواستم برم دیدم خسرو و اساده خسرو همدان و بهروزو خسرو

سنه و اينها کنار هم . مريم هم کنارشون بود . داشت بي سيم را آنتن را تعمير می کرد دور  
و بر چيز را با چاقو می زد تا سيم رو به هدیه وصل کنه . دیدم دارن وصل ميکنند  
خود شون . صرفا بخاطر عصباانيت من اين کار را کرد .

س : کاك قادر شما عضو هستيد یا پيش عضو ؟

چ : والهی ، من ، چه جوري يکم اگر ادعای تو رده تشکيلاتی نه پيش عضو و نه عضو  
رده تشکيلاتی ندارم . هر چند تو سازمان مدت سه سال فعالیت ميکنم ، اصلا رده تشکيلاتی  
ندارم . تو تيم پيشر گه ، جنبه د مکراتيك بود نش و انتخابات آزاد و اينها ، من مسئوليت  
نظمي بخشی از کادرهای نظامي بر عهده من بود .

س : اسم خود تان و شغل خود تان در تشکیلات بگوئید ؟

ج : من آذر، مسئول بخش خبر، پیش عضو تشکیلات

س : روز حادثه کجا بودی ؟

ج : همانجوری که رفقا اطلاع دارند من از تشکیلات اخراج شده بودم ، دلائلش هم ، برخورد هاشی که داشتم با دار و دسته توکل و کلبه مسائلی که بود از من خواسته بودند که در واقع بیام ، توبه کنم و من زیر بار این مسئله نز لته بودم . در ضمن مر بیض هم بودم ، در حدود ۱۱ ماه پیش قرار بود که برای معالجه به اروپا برم ولی وقتی که رفیق بسی ای اخراج شد و من مشخصاً موضع داشتم سر این مسئله بخاطر نظراتم منونمی فرستادند برای معالجه ، و اینو بطور مشخص خود توکل توى چلسات متقدای که با من داشت گفتے بود . گفته بود که شیرونشی که نظر مر کزیت در مورد این اخراجها و این مسائل نتوانسته تبلیغ و ترویج بکنه ، به درد تشکیلات نمی خوره و من سر این مسئله بطور مشخص با تشکیلات در کبیر بودم و نه تنها بخاطر خودم ، بخاطر اینکه اساساً این تفکر خیلی ارتجاعی می دوستم که یک مر بیض بخاطر نظراتش معالجه نکنند . بخاطر همین نامه های متقدای نوشتم که تماس نتی اسناد هست و بطور مشخص گفتم شما منو بخاطر نظراتم برای معالجه نمی فرستید ولی از من خواستند که این حر فم پس بگیرم .

کاک شوان : کمی خلاصه کنید .

آذر : باشد .

آذر بهر حال اینکه من

س : شما مشخص کنید که او نرور ، روز حادثه کجا بودید .

ج : روز حادثه من از گلاله میامدم با رفقای گلاله بودم .

س (نماینده راه کارگر) : از کجا بهشون ملحق شدید ؟

ج : من رفتم گلاله از گلاله با رفقا او مدم ، تو خود گلاله دیدمشان .

س : تنها رفتید گلاله ؟

ج : من ، گلاله ، تنها از توی اینجا حر کت کردم ، توی مسیر ر فیق بابک رو دیدم . اون پیاده داشت میرفت .

س : کجا ؟

ج : توی ده .

س : کاپیلو ن ؟

ج : بله ، تو کاپیلو ن ، بعد اون میخواست پیاده بره ، من دیگه سوار ماشین شدم اتفاقاً بیکی از رفقای راه کارگر هم ر فیق چشیدم بود . بعد توی کهر بیزه مادر و بچه ها را دیدم ، کفتهایم با هم میریم گلاله ، وقتی که گلاله ر سیدم ر فیق هم کما بیش اطلاع داشتند که من اخراج شده بودم و سه روز مهلت داشتم که از مقر خارج بشم .

س : قبل از گلاله شما کی ها دیدید ؟ چایخانه ، قبل از اینکه به گلاله برسید ؟

ج : توی راه ، توی قهوه خانه ر فیق یدی و ر فیق شهید مان عباس دیدم .

س : کدام قهوه خانه ؟

ج : قامیش ، حدود قامیش ، تقریباً اونجاهاست من دقیق منطقه رو نمی شناسم .

س : بابک کسی دیدید ؟

ج : بابک صبح . من حدوداً ساعت هشت اینجورها بود از مقر خارج شدم ، تا ساعت نه منتظر ماشین بودم . ساعت نه بابک دیدم . که از ش پرسیدم کجا میری ، گفت من دارم میر کهر بیزه حتی اجازه ام دارم از تشکیلات ، اینجوری پرخورد کرد . گفت تو کجا میری ، گفتم من هم اخراج کردند روز قبلش اون صحنه ، که پیش او مده بود . کشیدن ر فیق سعید ، همان روز مصادف بود با آخرین مهلتی که من باید از این مقر خارج میشدم بعد برآش توضیح دادم ، این مسئلله رو بعداً توضیح میدم .

س : شما توی قهوه خانه بحث چی کردید ؟

ج : با ر فیق ، آما ، قامیش . هیچی گفت کجا میری آذر ، چه می کنی ، گفتم میخواهم بیام پائین و دیروز آخرین مهلت اخراجم بوده ، ر فیق سعید دست و پاش ایمن چوری کشیدند این جریان برآش توضیح دادم بعد سوار ماشین شد با ما اومد گلاله .

س : کاک عباس اینها با ماشین بودند ؟

ج : والا راستش موقعی که من کاک عباس اینها دیدم ، داشتم با اون بچه های کوچیک بازی میکردم دقیق یادم نمیاد با ماشین بودند ، پیاده بودند ، در قهوه خانه بودند .

س : ساعت چند بود ؟

ج : حدود ۱۲ فکر کنم .

من (نماینده چریکها) : بابک کهر بیزه با شما بود ؟

ج : بابک رفت کهر بیزه ، من گلاله با مادر و بچه ها بودم .

من : نز فتیید شما کهر بیزه ، سر سه راهی پیچیدید ؟

ج : آها سر سه راهی پیچیدید ، چون من اساساً قصد داشتم ، چون منواز اونجا بیرون

کرده بودند قصد داشتم گلاله پیش رفقا .

من (نماینده راه کارگر) : رفیق مادر کجا دیدید ؟

ج : توی کهر بیزه دیدم .

من : مگر نمی کنید از سه راهی رفتیید ؟

ج : اونجا که ایستگاه ماشین وامی ایستاد ، نمی دونم سه راهی ، چی ؟

من : ایستگاه ماشین ؟

ج : سه راهی کجاست ؟ دقیق نمی دونم .

ج (نماینده راه کارگر) : سه راهی قبل از ایستگاه .

من (کاک شوان) : شما همراه عباس و این جماعت او مد بدم یا تنها او مد بید ؟

ج : نه با این رفقا آمدم .

من (نماینده چریکها) : رفیق ییدی هم با شما و کاک عباس برگشت گلاله ؟

ج : نه رفیق ییدی موند شن هموونجا .

من : شما چند ساعت طول کشید از اونموقع که از گلاله تا اینجا رسیدید ؟ وقتی

رسیدید گلاله چه مدت طول کشید که حاضر شد ید برق کرد اینجا آمقدر تو گلاله  
ماند بید ؟

ج : تو گلاله فکر کنم حدود بیک ساعت شد ، ناهار خوردیم ، مادر بود و بچه های بودند

من : مادر کجا بود ، مادر کجا ناهار خورد ؟

ج : مادر تو اتاق کاک فر یید با هم ناهار خوردیم .

من : شما رفتید اونجا ؟

ج : بله من رفتم اونجا .

من : شما نمی دونید چرا از گلاله آمدید بطری اینجا ؟

ج : وقتی که من رسیدم ، اتلانا شهید هادی هم نکهیان بود ، او مد جلو بعد پرسید چی

شده من کلیه ماجرا که رفیق سعید چه چوری ۲۰۰ ، ۳۰۰ متر روی برقها کشیدند و اینکه

به من گفته بودند با قنداق تفنگ بیرونست می کنیم خود توکل شخصاً بمن گفت ما فرداتو  
با قنداق تفنگ از مقر میانداریم بیرون هر پیشیزی هم که می خواهد از ت حایات بگنده  
بپش بگو هیچ غلطی نمی تونه بگنده ، بعد دوباره تاکید کرد که ما فردا برای هر کاری  
آماده ایم ، بطور مشخص خود توکل این حرف روبه من زد ، و همه ر فقا اطلاع داشتند  
صیحش هم ما این اتفاق رند کسی می کنیم ، اتفاق ر فقا دختر او مدند به من گفتند که  
و سائلت جمع کن برو من شخصاً گفتم که شما فقط چند منو می تونین از اینجا بیرون  
بگنید . من هیچ جدائی از سازمان ندارم ، هیچ جامن نمی رم . بهر حال لشاری که اونجا  
برام آوردند نشستم توی مقر ، منتهی نتوتندند با من این کار بگنند یعنی بطور مشخص با  
قنداق تفنگ بیرون بگنند این مسائل برای ر فیق سعید پیش آوردن دو ر فیق سعید  
بیرون کردند . بعد از اینکه اون چریانات پیش اومد همان موقع مجید بهم گفت تحقق  
نداری توی این مقر یک لحظه دیگه واپسی باید برای از اینجا عصر بود حدود ساعت ۵  
بود که بعد ر فقا مقر ، ر فیق تو رج صدا زدم .

س (نماینده راه کارگر) : معد رت می خواهم ر فیق آذر اون صحبتهاشی که عبا س  
توکل با شما کرد که اون می زنیم و فلا ن روز چند م بود ؟

ج : یکروز قبل از این ماجرا بود ، دوم بهمن بود .

س : می شه دو روز قبل از ماجرا .

آذر : دو روز قبل از ماجرا .

س گفت برای فردا هم آماده ایم ؟

ج : آره گفت برای فردا ، چون فرداش قرار بود منو اخراج گنند یعنی سه بهمن  
بود اون مسائل برای ر فیق سعید پیش آمد .

س : برای چریان اخراج ؟

ج : بله ، برای چریان اخراج

س : (هنکام تر جمه می پرسد)

ج : بیخشد بدارید تو ضیع بد هم هنوز تمام نشده .

س : می که چرا او مدین ؟

ج : بعد از اینکه این مسائل گفتیم تو همه ر فقا بیچید که ما بخاطر اعتراض به  
این مثله ، بخاطر تحصن می ریم بالا .

س : از زبان کی شنیدی ؟

ج : دقیق بادم نیست ، همه بچه ها می گفتند ، همان موقع که من این مسئله رو بدم  
هادی گفتم ، هادی گفت باشه حالا تو برو ناهار ت بخور ، بعد از ناهاری خوردم دو باره  
هادی آمد صدام زد ، خیلی ناراحت شده بود هادی اشک توی چشمهاش بود می گفت آخه چرا  
چرا اینها این کار کردند ، سازمان می خوان به کجا برسوند بعد گفتش که ناراحت  
نهاش و اینها الان همه مون می ریم برای تحصین ، برای اعتراض یعنی یک چیز جمعی بود  
همه بچه ها همچین صحبتی می کردند من خیلی خوشحال شدم ، گفت خوب به دیگه ، میریم  
به این مسائل اعتراض می کنیم .

س (نایانده اتحاد به میهنی) : تبلاتو سازمان شما رسم بود که اگر چیزی موافق  
خود تان نباشد اعتراض کنید ؟

ج : والا تو سازمان ما خیلی چیز های دیگه هم رسم نبوده از جمله هیچوقت رسم  
نبود که بی دلیل کسی اخراج بکنند هیچوقت رسم نبود به یک دختر تهدید بکنند ، تا  
سه روز دیگه باید بری با اندیاق تفنگ درت می کنیم هیچوقت رسم نبود که یک رفیق  
رو روی برفها بکشند ، مسلم که تحصین  
س (نایانده اتحاد به میهنی) : اون موقع که راه الفتاد بید در ده گاپیلوں ایستاد بید  
یا او مد بید ؟

ج : والا ما توی ماشین دوم بودیم ، ماشینی که مادر اینها بودند ما و ایستاد بیم او مدیم  
سر این یک سر بالا ئی هست ، اونجا پیاده شدیم .  
س (نایانده راه کارگر) : رفیق عیاس هم با شما بود ؟  
ج : نه اون تو ماشین ما نبود ، تو ماشین اولی بود .

س : مادر تو ماشین دوم بود ؟  
ج : مادر و رفیقی دختر و کاک فر بید .  
س : ایستاد بید اونجا ؟

ج : نه .

س : کاک سعید تو گاپیلوں ند بید ؟

ج : نه ما ند بید بیم کاک سعید رو فقط اونموقع که سر اون سر بالا ئی ماشین پیاده  
شد بیم اون موقع کاک سعید دید بیم .  
س : کجا پیاده شد بید ؟

ج : یک سر بالا ئی این پائین است .

س : کجاست ؟

ج : از ده که می آثیم بالا تر .

س : از ده که می آثیم نزدیکی های قبرستان ؟

ج : آها ، آها اونجا پیاده شدیم .

س : به کسی ر سید بید ؟

ج : نه همون ماشین که پیاده شد ر فیق سعید هم اونجا نیدیم ، دو تا ماشین با هم توقف کردند از قبرستان نمی دونم گذشته بودیم یا نه ، دقیق یادم نمی آمد فکر کنم گذشته بودیم .

س : از ده که می آثید بالا یک سر بالا شی هست از ده گاپیلوں که می آثید بیرون یک سر بالا شی هست اونجا پیاده شدید بالا فاصله بیرون از ده ، یا نه این سر بالائی قبل از جاده . (نماینده چریکها)

ج : سر بالائی قبل از جاده بود فکر کنم چون بنظرم قبرستان را رد کرده بودیم ، دقیق چاش الان یادم نمی آد .

س : شما موقعی که به این طرف می آمدید ، به چه صورتی می آمدید ؟

ج : خیلی عادی همه از ماشین پیاده شدند ، تقریباً مرتب هم بودیم ، منتهی مسافت بجهه ها را گرفته بودم یکی هم فریده کر فته بودیکی مساد ر بود ، یک کمی ما آرامتر ها به پهای بجهه ها تقریباً می آمدیم .

س : شما با اون جماعت چلو می رفتید ؟

ج : تقریباً در یک ردیف بود یعنی عقب بودیم چون ها بپهای بجهه ها بودیم ، منتهی زیاد فاصله نداشتیم .

س (نماینده چریکها) : شما چه روزی آمدید مقرر ما ؟

ج : روز سوم بهمن ، می شه و تلتی ر فیق

س : ساعت چند ؟

ج : ساعت حدوداً فکر کنم ۵ بود .

س : با کی صحبت کردید ؟

ج : با شما صحبت کردم و با مادر .

س : به من چی گفتید ؟

ج : به شما گفتم که خواهش می کنم یک امکانی برای من فراهم بگنید تا گله برم .

ج : بعد گفتم که ، گفتید که برای چی ، گفتم یک مسئله پیش او مده می خوام برم کلا له ، علتش هم این بود که نمی خواستم واقعاً مسائلی که توی تشكیلات پیش آمده با شما طرح بکنم فقط چون از اینجا بیرون شده بودم دیگه همان موقع بهم گفتند که باید از اینجا باری بیرون .

س (نایانده چربیکها) : با چه حالت اومدی مقر ما ؟

ج : خیلی مضطرب و ناراحت بودم چون این صحنه رو دیده بودم ، داشت شم میشد ، هیچ جایی هم نداشت بخواهم ، بعد می دوستم که هر کجا بر م ، اون رفیق هم همین بلاسرش میار ن که سر رفیق سعید آوردند ، تصمیم گرفتم که از شما ، از طریق شما و به چیز مادر که اونجا بود اینها هر چور شده برم کلا له ، بعد اومدم از شما کمک خواستم قیقاً تو چهره ام مشخص بود . حتی مادر وقتی دیدم اصلاً تعجب کرد خیلی هم مضطرب و ناراحت بودم ، چون والعا این صحنه خیلی متاثر م کرده بود ، بعد اومدم خیلی من اصرار داشتم به شما می گفتم هر چور شده بر م ، از طریق الاغلو بر م یا فکر میکردم ماشینتون این جاست . شما بهم گفتید که هیچ امکانی نیست بار تاکید کردم که رفیق هر چور شده بر م ، می خواهم حتی بر م کلا له ، گفتید نمی شه بعد مادر اومدم از میرسید آخه چی شده اینقدر مضطرب بی گفتم هیچی بابا این توکل داره کارهای همیشگی اش میکند ، داره بچه هارو اخراج می کنه .

س (نایانده چربیکها) : رفیق آذر شما فردا صبحش که خواستید ببرید به کلا له اومدم بید مقر ما با مادر رفتید یا خود تان تنها هستید ؟

ج : نه ، من خودم رفتم ، مادر وقتی که منو دیده بود فکر می کنم که همان شب تصمیم گرفته بود که خودش بره کلا له ، من مادر اتفاقی توی کهر بیز ه دیدم ، فکر هم نمی کردم مادر اصلاً بخواهد بیاد کلا له .

س : شب که مقر اونها رفته بود بید ، برگشتد اینجا ؟

ج : آره ، دوباره برگشتم ، اتفاقاً رفیق خیلی هم مطرح کرد ، گفت وايستا اینجا ، منتهی نمی تونستم اصلاً وايستم اینجا دیگه دیدم کلا له هم نمی شه رفت تصمیم گرفتم ، گفتم هر چور شده میرم مقر ، دیگه اومدم چادر کاک امین خوابیدم .

س (نایانده اتحاد به میهندی) : کاک امین شب تو چادر خود شان بودند ؟

ج : نه ، کاک امین شب رفتند پیش ، رفتند پیش رفیق سعید .

س : قبل از اینکه از اینجا برید ، ..... ندیدید شما ؟

ج : نه من ندیدم ، اتفاقاً همینجوری سرزده رفتم ، خیلی‌ها اصلاً متوجه نشدند ، صحنه‌های هم نرفتم اصلاً سفره ، چون دیدم بهتر از این وایستم اینجا ، مهان دست و پای رفیق امین هم می‌کبرند اون بلاسر شی بیارن ، بعد کلمت سریع میرم گلاله .

س (نماینده ماموستا) : رفیق سعید دیدید ؟

ج : بله من همانروز توی مقر بودم ، همه صحنه را دیدم .

س (نماینده ماموستا) : نه همان روزی که می‌خواستید بردید ؟

ج : نه گلا له می‌شواستم برم ، صحنهش ، نه من از اینوری رفتم ، زدم توی .

س (نماینده کومه له) : شما به چه اطمینانی به گلاله رفتید یعنی چطور تضمینی داشت که اونجا رات بد هند ، اونجا نگهداریت کنند ؟

ج : مید ونی رفیق هیچ جای دیگه من نداشت برم ، مشخصاً از اینجا بپرونم کرده بود ، سراغ هیچ سازمان و گروهی نمی‌رفتم ، به خود شون هم کلت بودم اگر پیکروز نتونم توی سازمان فعالیت کنم ، همینجا با نارنجک خود مومنی کشم ، چون می‌دونستم که این سیاستی که اینها دائم پیش می‌برند و تنها در مورد من نیست بخاطر همین تنها جائی که داشتم ، گلاله بود .

س : جواب منو ندادید ؟ چه تضمینی داشتید ، چه ، بنا چه اطمینان خاطری به گلاله رفتید مگر اونجا مقر سازمان نبود ، مگر جدا بود از این سازمان

ج : نه مقر ، هیچ فرقی نداشت ولی من لکر می‌کردم بهر حال اونها طی مدّتی می‌توانند منو نگاه دارند ، فوشن هر مسئله‌ای پیش بیاده ، نمی‌دونم ، دقیق نمی‌دونم چون

من در شرایطی قرار گرفته بودم که هیچ جاشی نداشت ، سراغ هیچ گروه دیگه ای هم نمی‌خواستم برم ، فقط مهم برآم سازمان بود . رفتم بهک مقر دیگه سازمان ، میدونستم ممکن است اشکال هم ایجاد بکنم برای مسئول اونجا .

(ادامه نوار نیست ، ضبط نشد ه)

س : موقعیت تشکیلاتی اتان و ظیفه اتان را تو ساز مان بگوئید ؟

ناصر : مسئول خرید تدارکات ،

س : تدارکات ؟

ج : بله مسئول خرید تدارکات کل سازمان .

س : موقعیت تشکیلاتی ؟

ج : پیش عضو .

س : روز حادثه کجا بودی ناصر ؟

ج : اون روز ، یعنی یک روز پیش از اون ؟

س : اون روز .

ج : اون روز توی ده بودم .

س : توی ده ، از صبح ؟

ج : از بعد از ظهر .

س : ساعت چند ؟

ج : ساعت یک .

س خودتون از لحظه ای که رفتید و چرا رفتید بگید .

ج : من موقعی که رفیق سعید کشیدند بیرون از مقر ، انداختند بیرون کشیدن تا روابط عمومی زدنش بعد رفیق سعید دوسته مسئله کلفت ، گفت زنده باد سازمان چریکها فدائی خلق بعد اکر قراره منو اخراج کنند ، من از کنگره باید اخراج کنند ، من خواستار کنگره هستم و تاریخ سازمان چریکهای فدائی خلق ورق میخوره و ثبت کشید معین مسئله ای کلفت و اونها پریدند داخل مقر اسلحه کشیدند یکی به اسم کاظم اسلحه ها را جمع کرد من مریض بودم ، طوری که اونها برخورد کردند من شوکه شدم و همان لحظه من ، یعنی این جار و تنفسی که از این برخورد وحشیانه ای که اونها بوجود د آوردند چنان به حدت رسیده بود یعنی به چنان حدی رسیده بود که تاب تحمل نمی -

آورد م بخواهیم درون مقبر و همان روز خواستم خارج بشم ، که گفتند که تشکیلات گفته کسی حق نداره خارج بشه و روز بعدی من موندم ، تا اینکه ناهار خوردم ، بعد از ناهار خوردن چون تاب و تحمل نتوانستم بهارم از این عملکرد وحشیانه اشون از مقر ساعت پیک زد م بیرون و رفتم توی ده گایپیلوون ، در دکان کاک جلال .

س : شما اطلاع داشتید که اینجا آماده باش هست

ج : من متوجه این نشدم فقط موقعی که

س : بعدا هم متوجه نشدید ؟

ج : بعدا که با رفقا اومدم بله متوجه شدم یعنی موقعی که من رفقا دیدم ، گفتم که برای چی میرید گفتند که ما می خواهیم بریم و علت اخراجهای س : قبله کی دیدی ؟

ج : من قبله ساعت پیک که رفتم اونجا سمت خانه جلال اینها ، اونجا بعد رفیق سعید دیدم با پلک نظری داشت میامد . رفیق سعید گرفتم بوسیدم بعد سعید هم بوسید بغل کر دیم همدیگر بیش گفتمن شما ز نده اید الا ن بعد پس حالا بریم یک خونه استراحت کنیم رفیق خانه جلال بعد گفت که قراره ییدی و رفیق عباس کامیاران بیان بالابون سر جاده اگر اومدند به من خبر بدید منهم موندم سر جاده که دو تا از بچه ها به اسم حمید و محمود دیدم که به رفیق سعید خبر دادم . دو تا از بچه ها اومدند دیگه نمی دونم رفیق سعید با اونها صحبت کرد دیگه اطلاع ندارم . بعد موندم یم اونجا بعدا دیدیم که رفقا با ماشین آمدند من با رفقا صحبت کردم با یکی از رفقاء بخصوص با انور و پشت اونهم هادی نشسته بود . شهید هادی نشسته بود ، با هاشون صحبت کردم ، بیشتر با انور صحبت کردم گفتمن کجا میرید گفتند ما میریم برای اعتراض و تحصن که مادر و اینها و همراهان دیدم . من دیگه همراهشون اتفادم .

س : شما چطور شد با اسلحه میامدی ، اسلحه هرات بود ؟

ج : بله من با اسلحه میامدم .

س : چرا ؟

ج : بخاطر اینکه من هر موقع به ده می رفتم با اسلحه میرفتم ، والآن هم ضرورت داشت با اسلحه بریم .

س : اسلحه ات چی بود ؟

ج : اسلحه من کلا شینکف سیخو بود .

من : شما آن آماده باش اینجا خبر داشتید ؟

ج : نخیر ، اصلاً .

من : شما هیچ صحبتی با کسی مبنی بر اینکه آماده باش ، و ..... گلایه

ج : اصلاً همچنین چیزی نشانید م .

من ( سوال کرده ) : شوان ؟ : با اونها آمدی بالا ، با اونها صحبت کردید ؟

ج : بله ، باهاشون صحبت کردم که آمدم .

من : راقیق بابک هم با شما اومد بیرون ؟

ج : نخیر اصلاً .

من : اون کسی رفت بیرون ؟

ج : اونو اطلاعی ندارم .

من ( نماینده مامرسنا ) : اون موقع که کاک سعید با حمید و محمود تو خانه جلال  
صحبت می کرد شما هم بودید ؟

ج : من نخیر ، من بیرون بودم .

من : وقتی بجهه ها آمدند و شما به سعید خبر دادید بین اونها ..... چی گذشت ؟

ج : چند دقيقه بنا هم صحبت کردند که نمی دونم چی بود ؟

من : با کدامشان صحبت کردید ؟

ج : بیشتر با ، با چنگوشون صحبت کردم و پهلوهم ، رفتم پهلوش .

من : کسی و کسی ؟

ج : حمید و محمود .

من : نه موقعی که با ماشین آمد ؟

ج : با ماشین ، من با انور بیشتر صحبت کردم .

من : سعید ؟

ج : سعید نه ، سعید سوار شد .

من : سوار شد ؟

ج : آره سوار شد .

من : کدام ماشین سوار شد ؟

ج : ماشین چلو شی .

من : موقع در گیری شما کجاها بودید ؟

ج : من تقر ببها سه چهار تا از رفقا که اسلحه نداشتند جلو تر من بودند و من و شهید هادی پهلوی هم بودم ، من و شهید هادی علی و دو تا رفقاء که عینک داشتند چشمهاشون ضعیف بود ، علی و یسدی عقب ما بودند بعد مادر و اینها بودند .

س : هادی چطور شهید شد ؟

ج : هادی ، فقط من اینو می دونم که نگاه کردم ، چون پشت من داشت تیراندازی میکرد ، موقعی که در گیری شروع شده بود ، از چاش بلند شد رفت دیگه اطلاع ندارم کی شهید شد .

س : چاش ، شما دیگه ندیدید ؟

ج : چاش ، تغییر داد ، ما کنار جاده بودیم توی بر فراها خوابیده بودیم که بعدا من دیگه ندیدم تا آخر که شنیدم شهید شده .

س : کاک ناصر شما چه لحاظی تنت بود ؟

ج : من باد کیم سفید تنم بود .

س : باد کیم سفید ؟

ج : بله .

س : شما موقعی که در گیری حاد شده بود از کجا تیراندازی می کردید ؟

ج : من تقر ببها می تونم بکم در حدود ۵۰ متری چیزی میشه ، ۴۰ تا ۵۰ متر روابط عمومی س : کدام سمت ؟

ج : سمت کنار جاده ، بغل جاده یک سنگ هست من پشت سنگ بودم .  
س : طرف خود تان که می آید بالا سمت چیز ؟

ج : سمت چیز از پائین که میباشم سمت چیز کنار یک سنگ کنار خود جاده یک سنگ هست تقر ببها همین اندازه است .

س : چقدر تیراندازی کردی ؟

ج : من تقر ببها سه خشاب تیراندازی کردم .

س : بیشتر کدام طرف می زدید ؟

ج : من این تهه ها می زدم ، چون با سنگرهای آشناشی داشتم ، خود قبلا مسئول نظامی اینجا بودم . این سنگرهای می زدم ، سنگرهای پشت مقبر .

س : موقعی که از اینجا بیرون رفتید ساعت یک خود تان بود ، بطرف ده گاپیلون رفتید چه مقصودی داشتید می خواستید "کجا برید ؟ فقط مختصری بگید .

- ج : من موقعی که از اینجا رفتم ، گفتم که ، چون تاب تحمل نیاورد م که در مقابل همچین چیزی ، در مقابل همچین سرخورد شون بخواه چیز کنم از مقر رفتم بیرون ، کلا .
- س : کجا می خواستید بربد ؟
- ج : رفتم ده .
- س : بعدا می خواستید برسکرد بید ؟
- ج : بله .
- س : پای جای دیگر می خواستید بربد ؟
- ج : نخیز .
- س (نماینده راه کارگر) : رسمتون مکه این نبود که بدون اجازه چاشی نبرید ؟
- ج : درسته .
- س : چرا ؟
- ج : چون که گفته بودند کسی حق بیرون رفتن نداره .
- س (نماینده ماموریت) : چرا اینرو رعایت نکرد بید ؟
- ج : من طبق معمول من چون مسئول خر بید بودم خودشان میدوشنند هیچوقت اجازه نمی -  
گرفتم ولی بجهه های دیگر که تو این رابطه هر موقع خارج می شدند ، اجازه می کرفتند .
- س (نماینده ماموریت) : شما از پائین رفتید ، از بالا رفتید ، از
- ج : من از بالا رفتم . موقعی که رفتم از کاوه خداحافظی کردم .
- س : از کدام راه رفتید ؟
- ج : از خود راه بیشت رفتم .
- س : از راه بیشت ؟
- ج : بله .
- س : از کاوه خداحافظی کرد بید ؟
- ج : بله از کاوه خداحافظی کردم کثارت بخاری .

س : شا لطلا اسم خود تون و کار تون در ساز مان بگین .

ج : اسم تشکیلاتیم مهدی ، مسئولیت تشکیلاتیم ، مسئول پخش رادیو صدای فدائی و گوینده صدای فدائی ، در ضمن بعلت تخصص فنی که من در داخل تشکیلات داشتم تعمیر وسائل الکترونیک پایگاه را داشتم .

س : روز حادثه کجا بودی ؟

ج : من روز حادثه توی مقر عمومی اسلحه امو ، خلخ سلاح هم کرده بودند و بعنوان اگر اسنه را بازار به زندانی ، در داخل مقر بودم ، الهه تا

س : چه ساعتی خلخ سلاح شدی ؟

ج : من ساعت معمولا ساعت ۱۲ برای پخش میر فتم بالا ساعت ۱۲ ناهار خوردم .

س : نه چه ساعتی خلخ سلاح شدی ؟

ج : الان خدمت شما عرض می کنم . ساعت ۱۲/۵ دوازده و پنج دقیقه رفتم بالابرای پخش ، ساعت ۱/۱۵ دقیقه پخش توم شد ، قبل از اینکه دستگاه طبق روال معمولش خاموش کنم ، یه مسئول بیسیم داریم ما اونجا بنام اسکندر که الان نیست و جزوی شد گلت افرادی که شهید شد یا هر چند ، بمن گلت شما برین پائین من سر ساعت ۱/۳۰ دقیقه تماس داشتم با اتحاد یه میهنی کردستان تماسهای ساعت ۱/۳۰ دقیقه من می گرفتم به من گفت شما برین پائین من خودم تماس می کیرم . ساعت ۱/۲۰ دقیقه ما تماس با گلاله داشتم من ساعت ۱/۱۵ دقیقه بود که دستگاه رو آوردم پائین . قبل از اینکه خاموش کنم چون گفت تو برو من تماس می کیرم جات . او مردم پائین ، وقتی که او مردم پائین وارد - مقر شدم ، وارد مقر که شدم کاوه به

س : ساعت چند بود که او مردم مقر ؟

ج : ۱/۱۵ دقیقه ، دقیقا سر ساعت ۱/۱۵ دقیقه من دستگاه آوردم پائین از داخل پخش او مردم داخل آشیزخونه ، ظرف غدامو گذاشت ، از داخل آشیزخونه رفتم بطرف مقر ، در مقر رو که باز کردم وارد مقر که شدم ، کاوه رو دیدم ، در کنار کاوه به رفیق حربی بود

اینجا بود ، بنام بهرام ، بهرام دیدم ، بعد وارد مقر که شدم کاوه و بهرام دیدم کسی دیگه پیام نبیاد کسان دیگه ای بودند یا نبودند ، دقیقاً توجهی نداشتم ، چون بهرام دیده بودم ، بیه حقن کوچولو هم بود ، اونجا بود ، هر کاک مجید اونجا بود ، سلام علیک کردم ، نشستم بین چهار بنا پنج دقیقه گذشت از سلام و علیک به سیگار تعارف من کرد بهرام ، سیگار و کشیدم کاوه به بهرام گفت شما بلند شوتا بر یم بالا من آشیزم ، استراحت کنیم ، قهقیل از اینکه بره بالا جهان وارد شد بیه جهانه ، کاک جهان وارد شد به جهان می گفت که تو چای رو آماده کن برای ساعت سه ، شاید ما نیامدیم یه پایین ، وقتی که کاوه بهرام با تعارف از داخل مقر بیرون رفتن من داخل مقر بودم ، نشسته بودم کنار بخاری ، یه دو سه دقیقه از این رفتن اونا گذشت ، احمد شنکه ، احمد شنکه وارد مقر شد ، مسئول نظامی مقر ، به من مطرح کرد تو اسلحه ات ، دست نبر داسه اسلحه ات و من می برشم ، گفتمن چطور میگه آخه پیشمر گمو ، کار دارم یعنی چی معنی نداره این حرفلی که می زنی اسلحه ات و دیگر دست نباید بزنی و از این صحبتها ، گفت اینه که من میکنم و این تشکیلات میگه ، توکل درو باز گرد گفت خود ما بهتر از تو می دونیم چکار می کنیم .

س : کی ؟

ج : توکل عباس در مقر رو بیاز گرد من خواستم گفتم آخه

به خورده آرومتر - خب

گفت ما خود مون از تو بهتر می دونیم چکار می کنیم ، گفت این چکاری داریم می کنیم ؟ چرا این کارو دارید می کنید ، گفت ما خیلی از تو بهتر می دونیم ، گفتم باشه ، اسلحه منو گرفت ، طاقو گرفت ، رشاش کلا شینکن با طاقو ازم گرفت و حتی من گفتم که حالا می خواین اسلحه رو بپرید ، من این خشاب ۴۰ تیری که روشه ، این در واقع یکی از رفقوای پایین به من داده ، بمن اینتو مال خودم در واقع حسابش بکدار اینو وردارم گفت نه اسلحه رو ورداشت برد . اسلحه رو برد و رفت بیرون ، رفت بیرون منم در او مدم بیرون ، رفت دستشویی از دستشویی درآمد ، آرش رو دیدم . وقتی او مدم بالا داشتم دسته اموی ششم بیه اعظم هست ، به کا صادق هست . کا صادق سر شیر آب وايساده بود ، بالا پیش فلکه ، من زیر داشتم دسته اموی ششم ، اعظم دسته اموی ششم گفت کاک صادق شما بباید برید بالا ، بیه چند بادا ، از این دارو دسته اپورتو نیستها دارن میان اینجا . ما درگیر می شیم با اینا ، شما برید تو اتفاقتون که مسئله ای برآتون پیش نیاد .

س : اعظم به کی گفت این حر لو ؟

ج : به صادق ، صادق کسی که چند مدت ، چهار - پنج روز اون موقع ، یعنی الان به هفته ازش گذشت ، تازه او مده اینجا ، و به ما گفته بودند که این تو (توی) مسائل الکترونیک مهندس سه ، وقتی من اینتو شنیدم دسته امو شتم ، از پله او مدم بالا ، آرش واپساده بود کنار تبری که اینجا هست . دکتر آرش ، دراومد م گفتند کتر آرش چکار دار بین میکنین مینبلوک که داشتم باهش صحبت میکردم ، احمد شنکه رو می دیدم که رفت بطرف چادر کا امین ، داد زد مرضیه ، دوباره داد زد مرضیه ، مرضیه از داخل چادر اینوری چادر نترن اینا در اومد بیرون ، گفت چی میگی ، صداش زد و بیوش بش گفت که اسلحه تون بدین ، اولش ۲ - ۳ داشت ، ۲ - ۳ رو گرفت آورد ، بعدی که ۲ - ۳ رو آورد پیش عباس به صحبت با عباس کرد دوباره برگشت بالا ، دیدم گلت کا امین (امین هم ) دستش برگشت پائین من داشتم با دکتر آرش حرف می زدم ، می گفتم آخه ای چه وضع ، ای کاری که شما دار بین می کنین ، چکار دارید می کنید ، حداقل بزارید بیشمر گه حزب اینجاناست بره ، وای چه کارایی دارید می کنید ، در توضیح این بودم که احمد شنکه او مدم گفت ای گلت دکتر آرش تو بپند ، دکتر آرش در حینی که داشت گلت می بست ، من بش میگفتم ، آخه ای چه کاری می کنید ، گفت سعید رفته پائین اونارو آورده من همی تو ای فکر که سعید رفته پائین ، برگشتم نگاه کردم سر تبه او ور که کاوه او مده بود پائین برگشت بالا داشتم نگاه می کردم که کاوه میرفت بالا .

س : بخشنید چه کسی گفت که سعید رفته پائین ؟

ج : من وقتی با دکتر آرش داشتم صحبت می کردم .

س : نه چه کسی گلت ، احمد گلت یا دکتر آرش ؟

ج : دکتر آرش دراومد گفت که سعید رلته پائین از بچه ها اونجا ورداره بیاره بالا . بعد در این حین من نگاه انتاهه بود روی تبه مقابل ، دیدم پیش ، داشتم بش می گفتم آخه این چه وضعی هم هست ، بیشمر گه حزب کاک بهرام داشت از بین ۳ - ۴ نفر آدم عبور میکرد ، رفت پائین ، رفت پائین تو من همینطوری با دکتر آرش ادامه دادم صحبتها مسو ، که آخه ای وضعیت نیست ، درست نیست ، ای چکاری بما منه چکارابی چه وضعی که بسر من آوردن یعنی چه احسن (اصلًا) معنی نداره من تا الان تو ، در پخش باشم ، لا بایام بیرون بیه ایgor حر کتی بکنم اینا چکار دارید میکنید دو نفر فرستادن ایور چهار نفر فرستادن ایور ، همه بچه ها رو صدا زدن گفتم اینا یعنی چه بتوی ای حین دونفر از جاده

رو دیدم دارن میرن یهایین دقیق که شدم بشون ، یکی شونو شناختم که بهرام ، همو کاک بهرام داشتم دقیق میشدم ، یعنی چه ، بیشتر نگاه کردم ، بیشتر نتگاه کردم که بتونم او یکی رو بشناسم چون بهرام من تنها دیدم ، بهرام وقتی داخل مقر بود خودش تنها بود تسام ای فکرم بود اینو می دونستم البته که سعید تا صبح خبر داشتم که بصورت زندانی در واقع به نگهبان هم بالا سر شن ، که از دیروز اینو ساعت سه واینا زده بود ن ، انداخته بسodon تو چادر روابط عمومی اونجاست . وای برآم تعجب آور بود که دکتر آرش ای حرف به من زد که سعید رفته ، بعد دیدم دونفر و هر چه داشتم فکر میکردم که بهرام یک نفر بود آمد و وقتی بیم رفت پیش کاوه یک نفر بود حالا چطور شد از در روابط عمومی اومد که رفت دونفر شد ، در همی حین و توی فکر کردن من و صحبت کردن با دکتر آرش ، وهم بستن دکتر آرش یک حسنه که اونم نیست الان جز او افرادی که از طرف توکل ، دار و دسته در واقع توکل بود اومد بالا گفت ، با صدای بلند گفت ، گفت سعید م رفت یکی دو نفر از بچه ها بود گفت کجا رفت گفت اونها داره میره من نگاه کردم به دکتر آرش گفتم دکتر آرش آخه ای چی بود بن گفتی ، تو گفتی سعید رفته ام و در این بیماره بالا مسلح بیماره بالا ، ای چی بود ، ای چی بود بن گفتی ، اینه ها ای سعید گفت خب بهر حال ای کار رو کرده . وقتی ای حرفها رو داشتم می زدم ، و بش داشتم میزدم و گفت بهر حال ای کار رو کرده صدای عباس میشنیدم که به کاوه میگفت غلط می کنه میخواهد بره الان وقت رفتن نیست متوجه نشدم که کی رو داره می گه الان وقت رفتن اش نیست ، بعد اومد چلو من ، عباس به من گفت ، توکل در اومد بن گفت تو هم برو داخل مقر از مقرب درنیا بیرون من به نگاهی کردم بهش و از اونجام حركت کردم بطراف مقر وقتی وارد مقر شدم در مقر رو که باز کرده کاک جمالو دیدم ، گفتم ها جمال تو چرا ؟ که گفت من سر پست بیسودم آورد نم کرد نم تو .

س : سر پست چی بود ؟

ج : سر پست نگهبانی ، گفت منو اسلحه گرفتن ازم ، و بیم گفتن برو داخل مقر بشون گفتم میخوام برم حاضر نیستم اینجا وایس به کا عباس ، گفت من به کا عباس گفتم میخوام برم ، حاضر نیستم اینجا وایس ای صحنه ها رو ببینم .

س : نگهبان کجا بود ؟

ج : نگهبان سر پست ، سر پست ، ما ، یه پست از ساعت ۱۲ تا سه بعد از ظهر داشتیم که ، سر برج ، سر برج فقط بی چند نکته ای که لازم می بینم تو صحبتهاشی که من

داشتمن با دکتر آرش میکردم انجام میگرفت ، یکی سازماندهی که کرد ، میکردن ایدهای  
یکی اسلحه من که اوتو اول داده بود نش دست امیر ، امیر انداخته بود رو شونش ، بعد در  
اتاق انبار رو باز کرده بود ن انبار مهمات او پشت ، نمی دونم چی ازش درآوردن متوجه  
نشد م ، نسترنو دیدم مسلح شده فروغ و عظیم مسلح با امیر اومدن کنار انتشارات سریه  
سنگی هست اونجا یه ، فروغ نشست سر سنگ عظیم اومد . در همین همین مuttleقی از  
داخل حمام در اوهد بیرون بر عت بطرف مقر ، احمد چه ، س ، احمد شنگه صداش زد  
و کلت مuttleقی بیا اینجا اسلحه اتو من آوردم مuttleقی رو صدا زد اسلحه اشو ، برد که اسلحه  
بیش بده بعد حسنه از طرف روابط عمومی می اوهد بالا که اون اعلام کرد در ای هنکام که  
من بیرون دوباره واپساده بود اتفاق دیکه ای هم که افتاد از جمله میتونم اینو بکم که  
دو نفر مسلح می اومدن ، حالا مسلح بودن یا غیر مسلح بودن نمی دونم می اومدن بطریف  
روابط عمومی . کاوه توسط . توکل توکل و کاوه و اسکندر اینجا بودن بیکباره احمد  
شنگه کلت بیهین اونا کیون کاوه اوهد اسکندر همراه با مجید صدا زد همراه با مسعود صدارد  
هجموم بردن سر روابط عمومی وقتی ر لتن اونجا به این صورت که هی رفتن جلویه دفعه  
مطرح کرد ن اکه احمد شنگه تو رو میخوان فردی بنام شریف ای چیزی بود که من شنیدم  
کلت شریف تو رو میخواهد بعد اشتباه گرفته یعنی او چیزی که انتظارش داشتن حالا چی  
بود انتظارشون که بعدا مشخص شد منتظر بودن که رفقای ما از پائین بیان دیدن که  
اونها نیستن «بر گشتن بالا . و من هنکامی که داشتم با دکتر آرش صحبت می کردم در او  
هنکام دو نفر اوهد ن بالا بطرف روابط عمومی از تو چاده میوهد ن بطرف روابط عمومی  
توکل همراه با اسکندر و کاوه اینجا واپساده بود ای سر بالا شی میره بالا احمد بشون  
کلت احمد به کاوه کلت کاوه بیهین کیه کاوه اوهد تا دم د لتر صدا زد مجید مسعود اسکندر  
بیاد با من از اینجا به دفعه ، به دفعه با سرعت زیاد هجموم بردن به سر روابط عمومی  
وقتی که رسید ن بالا سر روابط عمومی انتشار که به دفعه آب سردی ریخته باشن سر شون  
موندن مات که داد می زد احمد شنگه با تو کار دارن اسم طرفم کلت شریف « شریف حالا  
نمی دونم کیه چکاره هست منهم متوجه شدم « احمد شنگه کلت حالا بفرسد ش بره بهر  
تر تیپی شده به چوری ردش کنید ندارید بمونه اونجا . بکید نیست .

من : اون روز کجا بود بد ؟ چرا شما رو خلخ سلاح کرد ن و چه حادثه ای روی داد ؟

ج : چرا خلخ سلاح کرد ن چون دید کاه منو می دونستن .

من : چرا شما رو خلخ سلاح کرد ن ؟

ج : چون اینو می دونستن که حالا من از علت اساسی اش نمی دونم ولی اینو میدونس که ما از لحاظ برخوردهایی که داشتم نسبت به مسائل تشکیلاتی که بوجود می‌باید . اینجا نسبت مواضع من نسبت به چزو هایی که آمد بیرون . درادامه من فقط داخل

س : ساعت چند با یه که تی تماش داشتی هر روز ؟

ج : هر روز به مدت بود ساعت ۵/۳ بعداز ظهر بعد ش تغییر داد بیم به ساعت ۲۰ / ۱ دقيقه بعد از ظهر به وقت ما ویک بوقت به که تی .

س : با کدام بی سیم ؟

ج : بی سیم یا شا یا پاسا بی سیم کوچکی که ۱۲ ولت برق می خوره .

س : با کدام یک از ملاقات اونها ؟

یعنی ملا بانگ چه

ج : پاسا

آنای ناوی که ناوی کی ایمه او سر بست صدا کرد سر بست سر بست

س : موقعی که شارو خلخ سلاح کرد ن «جایی کذاشت شارو ؟

ج : بله گفتم که منو فرستادن داخل مقر بمن گفتن دیگه حق نداری بیای بیرون .

س : در هم بستن کاک ؟

ج : بله البته قلل نه ، قلل نبود در مقر .

س : جفت کرد ن ؟

ج : آره دیگه طبق معمول بسته شد . البته مهری رو گذاشته بود ن تکهان ما . مهری کنار درخت توت تیراندازی میکرد .

س : یعنی در موقع درگیری رو اینا تیراندازی میکرد ؟

ج : بله .

س : از مقر عمومی به اون درخت توت و جای مهری رو اینا پنجره ای ، روزنه ای ، چیزی هست یا فقط

ج : بله کاملا از کنار پنجره که کنار بخاری هست اگه بنشینی کنار دیوار اینطور نگاه بکنی ، کاملا می بینی درخت توت

س : بیرون می بینی ؟

ج : بله بیرونو کاملا می بینی .

س : نه بیرون منظورم در روابط عمومی

ج : بله دیدم روابط عمومی دیدم خودم شخصاً دیدم که کاک مجید ( او ناشی که دیدی بگو ) کاک مجید دیدم و دیدم که جایی که میخواست بشینه سنگری که یه سری هرجین هست سنک چین هست که دور بانجه هست ، کاک مجید داشت جای نشستن صاف میکرد که بشینه . هنکام در گیری احمد شنته رو دیدم که با بی سیم از پنجه ای داره مقر بطرف ای ور پلاستیک کشیده روش که سینه خیز ازی سربالائی می کشید بالا میرفت بالا .  
س : له وقت تقه که له کوی بوبی له ژور بوبی یاله درو بوبی ؟

ج : داخل مقر بودم صدای داخل مقر یه چیز دیگه که من مهمتر از همه بود و خودم فکر نمی کردم ای حرف عباس یا توکل واقعیت داشته باشه . بر عکس او تصوری که در واقع اون موقع داشتم و الان واقعیتهاشی که بعد ش پیش اومد ای بود که یکی ازش نمی دونم کی بود پرسید که بز نیمیشون اکه اومن داد زد بز ند یشنون .

س : نمی دونید که بود اوئی که پرسید ؟

ج : اوئی که پرسید نمی دونم ولی فکر می کردم .

س : صدای بی سیم بود یا صدای فرد ز نده ، فرد ؟

ج : متوجه نشدم چی بود ازش می پرسید فقط در جوابش چون صداش خبلی بلند بود بلند کرده بود ، اینو شنیدم که می گفت بز نید شون . فقط به قول چیزی که مشخص

س : دقیق چی گفت کما مهدی ؟ دقیق گفت کجا بود ؟

ج : دقیقاً کلماتش ای بود اکر اومن بز نید شون . من فکر میکردم اینو عمداً بلند میگه به اینا گفته که ما رو بپرسون از این جریان .

س : بعد از این حرف چه مدت طول کشید که تیر اندازی شروع شد ؟

ج : طول کشید ما بعد ش دقیقاً الان نمی تونم بگم چقدر طول کشید ولی طول کشید چون من خودم به جهان کفتم چاچی ببره برا افرادی که هستن داخل سنگر ولی دقیقاً نمی تونم ساعت چند بود . چقدر از این جریان گذشت .

س : صحبت در گیری پائینو می کردی در روابط تو اینا بعد مجید در جای خنودش مستقر شد .

ج : من مجید

س : کاوه می دیدی ، اسکندر می دیدی ؟

ج : کاوه و اسکندر و فقط او دفعه ای دیدم که اومن از جلو خودم اومن از اینجا

چهار نظر حرکت کرد ن رفتن پائین ، بعد از او چر بان مجیدو می دیدم من .

س : فقط مجیدو ؟

ج : مجید و دیدم احمد و ها . اونجا را دیدم کاملا چون نشسته بودم مشخص بود  
برام . احمد شر یعنی رو دیدم که از سرتیه او مد پائین و داد میکرد امین بیار یداعدامش  
کنیم همینجا باید اعدامش بکنیم و رفتن دنبال امین وقتی که من صدا رفقای به که تی

س : کی می گفت اینو ؟

ج : احمد شر یعنی ، وقتی که من صدای رفقای به که تی می شنیدم که می گفت بابا ما  
یه که تی ایم تیراندازی نکنید یه که تی ایم به ایجو صدا صدائی می زدن که مایه که تی  
ایم داریم میاثیم دیگه کاملا آمده شده بود ن که تا او مدن بالا برم بیرون و وقتی که  
رسیدن از سر بالا اومدن بالا درست نرسیده به چلو مقر عمومی بر دیدم بیرون گفتمن  
اونجا ما اسیر موهیه یه چیزی نمی تونستم برسونم بشه با با ما اسیر موهیه ، اسیر برید  
بر سید به اونا و اونا گداشتمن جا و بطرف پائین رفتم در واقع دو بدم بطرف پائین :  
وقتی رفتم دیدم که دیگه شهید عباس و دیدم .

س : معد رت میخواه ، و نکه داد میزد امین زو اعدام کنیم اعدام کنیم آخر در گیری  
بود کی بود ؟

ج : یکی دو تا تیراندازی شد . فکر می کنم .

س : ولی همزمان بود با آمد ن یه که تی ؟

ج : صدای یه که تی ، آره که می گفتمن ما یه که تی هستیم داریم میایم ، گفتمن میومن ن  
بالا .

س : آیا توکل تو این را شنیدی اگر آنها تیراندازی نکردن شما نکنید ؟

ج : اصلا یه هچین صحبتی من تنها کلماتی که از توکل شنیدم این بود اگر او مدن  
مز نمید شون .

س : آیا توکل به اسکندر گفت که اگر آمد ن مز نمید شون ؟

ج : من متوجه نشدم طرف مقابل توکل کی بود من اینو یه بار دیگه ام گفتمن طرف  
مقابلی که با هاش صحبت کرد و ای چوابشو داد نمی تونم کی بود .

س : شما یک جواب مشخص بکنید . قهلا هیچگونه اطلاعی از آمدن کلامه اینها داشتید ؟

ج : تا زمانی که سر شیر آب متوجه توجه شما نمی دونم توجه نکردی به صحبت من  
سر شیر آب گفتمن از دستشویی که او مد م بیرون داشتم دست می شستم آره اعظم به صادق

د بکه غیر از او چیزی اطلاعی نداشت.

س : تصاد فی بود که اسکندر به شما گفت من بجای شما پیامو می گیرم یا مخابره میگم یا من فکر می کنم از روی چیزی باشد ؟

ج : چند روز آها چند روز بود که ما وقتی که تماس گلالة می گرفتیم ما از اتفاق می او مدیم بیرون طبق معمول نمی شد . من طبق معمول تماس که می گرفتیم اسکندر می موند من تماس می گرفت من مه کار لحیم تعییر می کردم ولی چند روزی بود که من رو می گرد ن بیرون مه بود م یعنی می گرد ن بیرون مه می اومدم بیرون او صادق میومد بیرون به چا ما عباس میامد میر فت بالا یا اعظم اینا میامدن می رفتن بالا و بعد اونا که کار شون تمام می شد مه سر ساعت ۱/۵ می رفتم دو باره خودم تماس می گرفتم یا اگر کاری داشتم اونجا انجام می دادم . او روز به من گفت تو برو ما کار مون ها خودم کار داریم و خودم تماس می گیرم بجات .

س : یعنی برای اینکه شما اتفاق نهادین اینو گفتی ؟

ج : بله ، بله .

س : شما حرلهای اونا رو شنیدی موقعی که شما کرد ن بیرون هیچ حر فی دیگر شنیدی غیر از اینچه که گفتی ؟

ج : نه فقط یه بار اعظم چاوشی بخوره کاک چمال صدای زد گفت رفیق اعظم کار باهاتون دارم یه دو دقيقه بباید بشنیدی اگه وقت دارید . اومد نشست که حضور من بهش گفت من حاضر نیستم ای رفیق کشی رو ببینم .

س : کی ای حر فو زد ؟

ج : کاک چمال و گفت من میخوام برم حاضر نیستم ای رفیق کشی رو ببینم ای صحنه - هارو حاضر نیست ببینم - اگه ای بخاری رو فرض کنید ای طرف بخاری کنار دیوار من بود م ای طرف کاک چمال نشسته بود اینجا اعظم نشسته بود . اعظم در اومد جوابش داد و گفت به نظر تو اونا رفیق ، کجا اونا رفیقه ، اونا رفتن با حزب د مکرات تماس گرفتن وضع تو ام رو شن می کنیم می فرستیم بری ولی زمانی می فرستیم بری تا اونا ببیان با اونا می فرستیم بری و بعد ش اصرار از طرف چمال که من حاضر نیست بمون اینجا حاضر نیستم این صحنه ها رو ببینم و او که گفت ما وضعت بعدا روشن می کنیم و از مقربیون - اومد .

س : پیشمرکه های به که تی شما را بیرون آوردن یا خودت بیرون اومدی ؟

ج : نه من وقتی که پیشتر که های به که تی را دیدم گفتم وقتی که او مدن بالا خود مسو آمده کرد م بمحض اینکه او مدن بالا نرسیده به مقر من از مقر در او مدم بیرون . تنها کلماتی که با پیشتر که های به که تی صحبت کرد م ای بود که دو تا دیگه از بچه ها از رفقای ما اسیرند اونجا و برید اونارو بیار ید اونارو بیارید و من خدم بسرعت بطرف پائین دیدم .

س : مهری تیر اندازی نکرد ؟

ج : اصلاً توجه ای نکرد م به مهری .

س : شما چنانچه های کاوه و شهید عباس رو دیدین عباس و کاوه دیدین ؟

ج : بله .

س : دقیق شما هادارین یا عضو یا پیش عضو ؟

ج : نه والا من هادارم . وضعیت تشکیلاتی ام در واقع می خواستن هزارنش کروکان - این مثلثه که من در مقابل مسائلی که مسائل تشکیلاتی که هست سر فرود بیارم بمن کلتش خود توکل به من می کللت تو باید الا ن وضعیت تشکیلاتی ات روشن بشه ما چشم انداز روتوداریم و تو همی چلسه آخری هم بعنوان پیش عضو تشکیلات از ت پاد کردیم و اینا چرا باید ای طوری برخورد ای مسائل تو مطرح کنی چرا باید با اونا به ای صورت صحبت کنی و من گفتم من نظراتم مشخصه ، مسائلی که هست مشخصه ممال دیروز و امروز م نیست ولی الان هنوز که هنوزه رده تشکیلاتی ام هادار سازمان می باشم . من روز پنج شنبه تو هنگامی که یه عده ای ریختن داخل مقر و کاظم اسلحه هارو ریخت کنار در سر جای اسلحه گلنگدن زد و گفت هیچکدامتون تکون نخورین ، رفیق سعید اونظر ف بخاری نشته بود میش ای طرف بخاری قرار گرفت وقتی که صحبت میکردن در این مورد که بلند شو بلند شو بروی برو بیرون می گفت من سازمان اینجا هست من کجا برم اینجا برق که ، گفت رفقا اینجا الان برق تاریخ سازمان ما ورق می خوره و حتی درست در زاویه بخاری پشت به پشت بخاری قرار گرفت وقتی که صحبت میکردن در این مورد که بلند شو بلند شو بروی نگاه کردم که از به قسمتی داره مقر که در مقر میاد به دفعه به حالت چالیه الفتاد زمین شعار داد زنده باد سازمان چریکهای قدسی خلق ایران . او صحنه رو که دیدم دیگه وانیسادم از او به بعدکه اونا هلش میدادن به مقر وانیسادم داخل مقر - گفت کجا می بروی به من ، گفتم برو کنار من می رم بیرون ، مجید دراومد به من گفت کجا می ری گفتم برو کنار

من دارم میرم بیرون کار دارم بیکراست اومدم اینجا و در زدم دفتر وقتی وارد دفتر شدم کلمت کا عباس کار باتون دارم . توکل نشته بود اینجا دکتر آرش اونجا نشته بود اعظم اونجا بود به یکیم به رفیق جدید اسمش محسن محسن اونجا نشته بود من نشتم اینجا بهش کلمت رفیق عباس می دونید چکار دار بید می کنید هیچ می دونید چه کاری چه عملی انجام داد بید . قبل از اینکه ای جواب بده اعظم اونجا دستش زده بود سر کمرش داشت از پنجه نگاه می کرد کفت شما می دونید او با حزب دمکرات تماس گرفته می دونید که دوباره رفته مذاکره کرده با حزب دمکرات اینارو شما می دونستی ، کلمت اگر حتی ای طوری نیست اگر حتی اینطوری باشد روش و برخورد نسبت به یه رفیق که عضو ای تشکیلات بوده به ای صورت حتی که می کید اخراج کرد بیم مثله ای نیست خب اخراج باید بره از این تشبیه است آیا ای شیوه برخورد درسته می دونید که فردا بما ، شما می تونید ، من به توکل اینو کلمت رفقا ، کلمت تو می تونی فردا جواب ای چنین بدی که ای عمل انجام دادی و همینطور متنقابل بهش کلمت ، کلمت نه تنها توهیج سازمان و گروهی نمی تونه جواب این عمل بده به چنین اینو مشخصا در رو صورت خودش کلمت گفت نه ما می دونیم چکار می کنیم .

س : نه مدققاً در فقط این تبیه بود .

ج : بله من تمام اینارو تمام اینارو خیلی راحت چون فقط یک چیزی بود که من - و اخراج نمی تونستن بکنن رفقا ، در وضعیت و موقعیتیکه من قرار داشتم نمی تونستن یعنی احتیاج به گوینده از بیکطرف و احتیاج به فردی که بتونه ایستگاه را دیوی اینجا و بکردن ای دو تا نمی توانست و شروع کرده بود ن که چایکز یعنی پیدا کنن برای ای دو تا ، سه روز بود که مجید به صدای جدید اگر توجه کنید را تمام اینها بایگانی شده هستش نوار ای روزه چهار روزه پیش شروع کرده بود ن شخصی بنام مجید و مجیدو آورده بود ن صداشو وارد بکنن که جا منو بگیره ای مهندس س ، باصطلاح مهندس آورده بودن که هیچی ازلحاظ الکترونیکی به نظر خود من چون من خود من آموزش دادم هو دو روز اول که نمی دونست آورده بودن بزارن هو جای اونجا جای من هو اونجا ولی من هیچ وقت با کی ندادشم تو اون موقعش هتو اون وضعیتی که بود در مقابل کلیه مسائل برخورد می کردم چون موقعیتی ام داشتم نمی تونستن به او صورت منو از تشکیلات و وضعیتی که داشتم تو تشکیلات بندازن بپرسون .

س : شما اسم خودتون رو بگوید و مسئولیت خود تان  
بهرام : من بهرام ، فرماندهی هز سرگرد عباسی  
س : ارتباط شما با حماد شباهانی ( چی بود )  
بهرام : ارتباطی ندارم با سعید فقط تو مقر دیده بودم .  
س : ارتباطی با اون کاوه که شهید شد دارید اون روزی که درگیری شدشما اینجا  
بودید ؟  
بهرام : دقیقا ساعت درگیری ،  
س : بله ، آن ساعت .  
بهرام : اکر ساعت درگیری می خواهد مقر ارتش راهنماییش بودم .  
س : قبلا اینجا آمدید ؟  
بهرام : بله ، همان روز ،  
س : بله روز درگیری ، کجا بودید ؟  
بهرام : حدودا ساعت ۱۱/۵ اینها آمدم اینجا . تو روابط عمومی بودم بعد کاوه هم آشهز  
بود مثل اینکه تو روابط عمومی ناهمار خوردیم فرستادند پائین بعد بجه ما گفتند کاوه ....  
چون آشهز نمی تونه بپیش کاوه بعد آمدم بالا پیش کاوه بعد رفیتم توی مقر چاشی خوردیم  
بعد نیم ساعت توی مقر نشستیم ، بیست دقیقه ، نیم ساعت ، بعد از اون رفیق کاوه و من  
و این حسن هست حسن کوچولو پسر رفیق مجید سه نفری رفیتم اتاق کاوه .  
من : کی و کی ؟  
بهرام : من و کاوه و حسن کوچولو ، اتاق کاوه .  
س : شایرا ایدن آمده بودید یا کاری داشتید ؟  
بهرام : فقط دیدن ، حدودا سه ماهی بود که سر نزدیک بودم چون با رفیق کاوه تو  
شال با هم بودیم ، شمال کردستان صرفما به خاطر دیدن یک کتاب حافظه هم قول داده -  
بود بهم بده خواستم اون ازش بگیرم .

س : شما قبلا این مقر آمده بودید ؟

بهرام : بله .

س : چه مدتی بود شما آمده بودید ؟

بهرام : یعنی کلا چه مدت ، چقدر ، حدود شش ماه می شد .

س : فقط پیش کاوه می آمد یا پیش رفقای دیگه هم ؟

بهرام : رفقای دیگه هم رفیق یونس بود ، رفیق محمد ترکیه ، محمد فرانسه ، فریدون بابک هم بود .

س : موقعی که رفتید چادر بالا چه کار کردید ؟

بهرام : رفتیم اتاق کاوه ، رفتیم اونجا با حسن کوچولو بعد به کاوه گفتم برو دیوان حافظه برای بیار اگر ممکنه یک نشریه جهان هم برای بیار گفت باشه بعد رفت بیرون و آمد گفت فعلانی شه برای بیار گفتم خوب راه زیادی نیست که بری بیاری گفت نه فعلان نمی تونم بیار گفتم باشه حالا بشین یه مقدار با هم صحبت کردیم ، حسن کوچولو پیش ما بود دو تا کتاب نقاشی داشت نگاه می کردیم باهم صحبت می کردیم اینها بعد با کاوه صحبت کردم گفتم کاوه من باید برم گفت مگه نمی خواهد شب بمانی گفتم نه والا کار دارم - باید برم عجله دارم گفت بیان حالا که آمدی شب بیان گفتم کار دارم باید برم بعد گفت باشه اگر بری بهتره گفتم باشه بالاخره بلند شد یم آمدیم گلوبی اتاق کاوه گفت فکر کنم از داخل محوطه مقر نزی بهتره از پشت برو گفتم باشه من خدا حافظی کردم دو نفرم هم از رفقانی دامن دقیقا یادم نیست کی بودند آمدند ند چلوری ما بعد از پشت مقر زدم رفتیم روابط عمومی تو روابط عمومی رفیق حسن دیدم بعد گفت شا جهان خواسته بودید از کاوه گفت آوردم گذاشت تو روابط عمومی . رفتم تو جهان برداشت یک چهارده خور داشتم او نو به غیر از اون وسائل نداشتمن او نو برداشت سعید بهم گفت تا کجا میری گفتم تا گاپیلو ن میرم گفت پس وایستا با هم برمیم با سعید از مقر آمدیم بیرون از روابط عمومی آمدیم بیرون تا گاپیلو ن با هم رفتیم .

س : در گاپیلو ن سعید کجا رفت ؟

بهرام : با سعید خدا حافظی کردیم سعید رفت یک د کانی فکر کنم نمی دانم کان جلال دقیقا نمی شناسم بعد رفت د کان او من از اونجا رفتم مقر ارتش رهائی بخش .

س : شما چه موقع از مقر ارتش رهائی بخش برگشتید ؟

بهرام : تقریبا عصر بود ، برگشتم گاپیلو ن ، البته تنها هم نبودم با بجهه های ارتش

رهائی بخش برگشتهم چون تو مقر اونها بودم بعد با بچه های ارتش رهائی بخش از مقبر  
آمد بهم پیرون .

س : چه کسانی بودند ؟

بهرام : نادر ، فرhad ، فقط این دو تا را می شناسم .

س : ساعت چند بود ؟

بهرام : عصر بود دقیقاً ما آمدیم تو مقر ارتش بودیم که به ما خبر آوردند کلتند  
یک خبر تازه بچه ها گفتند چی ؟ کلتند تو مقر اقلیت درگیری شده ۵ نفر کشته شدند .  
س : درین راه سعید با شما هیچ چیزی گفته بود ؟

بهرام : چرا من بهش گفتم من اذش برسیدم . البته از کاوه که خداحالظی می کردیم  
به کاوه گلتم خوب جریان یک مقدار به من بکو مثل اینکه تو خیلی تو اضطراب و تشویشی  
بهم یک مقدار جریان بکو لااقل من بعداً نگران نباشم گفت نه هیچی نیست بالاخره هرجی  
کردم چیزی به من نگفت .

س : اسم شما چیست ؟

ج : رحیم فتاح کریم .

س : مسئولیت شما در تشکیلات اتحاد به میهنی چیست ؟

ج : پیشمرگه هستم .

س : در چه منطقه ای ؟

ج : در ناحیه (مهلبندی ) ۲

س : وقتی که تیراندازی شروع کرد شما کجا بودید ؟

ج : والا در آن لحظه می خواستیم از کاپیلوون به طرف مالومن بروم ۲ لندکروز آمدند  
یکی آبی بود فکر کنم یکی دیگر سفید بود . آمدن در این سر جاده طبعاً این نظرات  
را پیاده نمودند . ما هم پشت سر آنان با یک تراکتور می آمدیم ، پنج پیشرگه بودیم  
ما طبعاً به این راست جاده که منحرف و به مقر می آمد رسیدیم . در آن موقع اینها  
پیاده شده بودند در آن لحظه اینها پیاده شده بود و ماشینها خالی بودند و باز می گشتند  
ماشینها اینها دسته جمعی یعنی به طرف مقر بالا می آمدند . در این لحظه ما هم به آنجا  
رسیدیم و دیدیم شان یعنی که تیراندازی شروع شد و در یک لحظه یعنی ما رسیدیم سر  
جاده یعنی درست رو بروی جاده انحرافی که به اینجا می‌آمد . تیراندازی از هر طرف شروع  
شد . از هر چهار طرف .

س : یعنی رو برویتان تیراندازی شروع شد ؟

ج : بله این جاده ای که به اینجا منحرف می شود ما رسیدیم اینجا که تیراندازی  
شروع شد ، دیگه ما اولش فکر می کردیم که شاید به مناسب آمدن اینها باشد این  
تیراندازی . اینطور تصور کردیم بعد دیدیم مثلاً تیراندازی مانند یک تیراندازی عادی  
نباشد یعنی هر کسی نشته بود و تیراندازی می کرد از هر چهار طرف دیگر وقتی فتنگ  
رو بروی ما آمد ما نیز خود را از تراکتور هاییں آمدیم . دیگر هر کدام از برادران خود  
مان پراکنده شدند ، گفتیم مبادا ما نیز در این میان تیر بخوریم ، من در کنار تراکتور

سنگ بود ایستادم . من نرفتم من همانجا ماند م پیش تراکتور ، در آن موقع فکر می کنم این کاک حمام اینها ، مستول اینجا به طرف پایهین برگشت . با بد و اسلحه چهارده خوردر دست داشت بطرف پایهین می دوید . در همان موقع من صداش زدم گفتمن برادر بیا اینجا بیینم مسئله چیست این تیراندازی ، ما را نیز حالی کن . دیگر او هم ، گردی خوب بلند بنیود ، خلاصه حالیم کرد گفت ما میانمان انشقاق کوچکی شده ، یعنی حالا که ما آمده ایم اینجا برای حل این مشکل آمده ایم ، ما آمده ایم اینجا اینها با تیراندازی چواب مَا را داده اند مشکله این است ، گفت بلکه برادران خودتان را خبر کنید ، ببایند این تیراندازی را متوقف کنند گلتم والا برادر در این وقت پیشتر که برای ما جمع نمیشدود تیر - اندازی گرم است . یعنی چه کسی می تواند در این دشت بدو و برود پیشتر که بیاورد ، گفتمن حالا پیشتر که به اینجا میرسد ، با صدای تیراندازی میاید . ما دیگر آنجا ماندیم ، دیگر من همینکه صدای برادران خود مان آمد و گفتند پیشتر که اتحاد یه میهنه هستیم آمد ، دیگر من از جایم بخواستم از زیر سنگ بیرون آمد و بلند صدا زدم تیراندازی نکنید یعنی حرف ما را کوش دادند ، و تیراندازی متوقف گردید .

س : این وقت چه اندازه بود که تیراندازی شد ، شما زیر سنگ بودید .

ج : والا ۲۵ دقیقه تا این حدودها ۲۰ الی ۲۵ دقیقه در این حدودها بود تقریبا دیگر من صدا زدم تیراندازی نکنید پیشتر که اتحاد یه میهنه آمده دیگر تیراندازی ساکت شد دیگر اولین کسی که بالا آمد ، من بودم یعنی از برادران اتحاد یه من خودم بودم آمد م بالا دیگر برادری الفتاد آنجا متوجه شدم یعنی من چنین تصور کدم که او زخمی شده گفتمن ازشون الفتاد آنجا متوجه شدم در زیر این سنگها پایهین که جمع شده بود بعدا دیدم که او شهید شده بود من فکر کردم شاید زخمی شده است ، وقتی آمدم بالاتر گفتند این زخمی داریم بلکه بیا شید پامانش کنید ، گلتم من بالا میروم خودتان پامانش کنید زخمی را .

س : شما رسید چلو روابط عمومی ؟

ج : بله سه نفر آنجا شهید شده بودند .

س : آنجا الفتاده بودند ؟

ج : بله دو نفر شان کنار همدیگر ، یکی شان پشت چادر .

س : نمی شناختیشان ،

ج : هیچ کدامشان رامن نمی شناسم یعنی اولین بار هم بود که دیدمشان .

س : دو نفر دیگر کجا بودند ؟

ج : دو نفر شان سر راه جاده ، یکی دیگر پشت چادر یعنی به طرف این طرف چادر س : می توانید چایشان را مشخص کنید موقع رفتن ؟

ج : بله چایشان مشخص است خونشان هنوز مانده .

س : این نظرف چوب مانع روابط عمومی ، آن طرف چوب ؟

ج : پشت چوب ، پشت چوب ، بله چایشان هنوز مشخص است ، یکی از این دو مردی بود با سبیل سیاه آنی که مثلاً با پشت افتاده بود هر دو دستش اینجوری افتاده بود اسلحه نیز زیر شانه هایش بود ، دیگر در آن من این اشتباه را کردم ، که ببینم این اسلحه با هاش تیر اندازی شده است یا خیر ؟

س : اسلحه افتاده بود یا روی شانه هایش بود ؟

ج : اسلحه زیر پشتش بود ، یعنی افتاده بود زیر پشتش . دیگر نمی دانم یعنی بر استی در چنین حالتی انسان حواس خوب جمع نیست ، اسلحه را درآوردم ، یکی از دوستان خود شان آتیجا بود ، اینجایش زخمی بود ، در آنموقع گفت ، آه کاک عباس ما شهید شده ، در آنجاست ، گفتم کاکه کدامشان است ، گفت والا آنها آن دو ، یکی شان اوست . دیگر اسلحه در آوردم زیر شانه های آن یکی ، آنموضع خودشان گفتند ، این کاک عباس ماست ، مردی بود با سبیل سیاه ، من نمی شناختم ، مردی بود با سبیل سیاه کمی چاق و کوتاه بود .

س : اسلحه قنداقلش باز نشده بود ( اسلحه عباس تاکو بوده ) :

ج : والا مثل اینکه قنداقلش باز نشده بود . یکی دیگر شان یعنی آن یک نفره ، آن دو هیچ ، آن دو شهید شده بودند ، یکی شان سرش زیر آن دیگری بود ، یعنی یکی شان با پشت افتاده بود سرش افتاده بود زیر شانه های آن ، آن هم اسلحه زیر شانه هایش بود . آن بالا شی اسلحه ای رقم ۱۰ داشت ، قنداقلش کنده شده بود . قنداقلش شکسته بود ، آنموضع هر دو اسلحه را پرت کردم پائین برای آن ، زخمی آنها ، گفتم این اسلحه ، سه نفر آنجا افتاده بودند ، دو اسلحه بود ، آن اسلحه دیگر گشتم بر استی پیدایش نکردم . دیگر داخل چادر نشد م که ببینم آیا داخل چادر اسلحه هست یا خیر ؟

س : اجازه بد هید . آن دو نفر که تو بغل هم افتاده بودند .

ج : یک اسلحه داشتند .

س : کاوه و عباس ( شلغ می شود ) کاوه ، عباس

ج : مشخص است که یکی شان عباس بود ، سبیل سیاهی بود ، آن دیگری بر استی

س : چطور بود ، فری لی یک لا ق بود ؟

ج : فکر کنم فرلی یک لا ق بود ، فکر کنم ( اعضای کمپینون بر سر اسلحه عباس کے فرلی یک لا ق بود ، با دو لا ق با هم صحبت می کنند )

س : آن بالائی اسلحه اش چی بود ؟

ج : آن بالائی اسلحه اش رقم ۱۰ بود ، قنداقش افتاده بود .

س : قنداقش چوبی بود ، قنداقش افتاده بود .

ج : بله قنداقش چوبی بود ، قنداقش افتاده بود .

س : آن مال پشت چادر ؟

ج : بله آن پشت چادر ، یک نفر بود . کلو له اینظرش خورده بود ، اینظرش سوخته اتش کرفته بود . ( اعضای کمپینون با هم تائید می کنند که این اسکندر است ) . این اسلحه ای رقم ،

س : این قنداقش شکسته بود ؟

ج : بله این قنداقش شکسته بود . این یکی ، من این هر دو

س : آن دیگری چی عباس چه اسلحه اش کجا بود ، آن سیل سیاه اسلحه اش کجا بود ؟

ج : اسلحه زیر شانه اش بود ، افتاده بود بله اینطوری افتاده بود .

س : با پشت افتاده بود ؟

ج : بله ، هر دو دستش اینطوری افتاده بود ، اسلحه زیر شانه اش بود . بند بردو شش نبود بکویم والله نبود رو دو شش بوده . من بند رو دو شش ندیدم . فقط اینرا بیدم اسلحه زیر شانه اش افتاده بود .

س : بند شش کجا بود ؟

ج : بند شش زیر بود ، بکویم اسلحه رو شانه اش نبود . یعنی بند رو دو شش بوده باشد

س : پس اسلحه افتاده بود ، ( سؤال قطع میشود )

ج : اسلحه زیر شانه اش بود فقط .

س : یعنی میدانی چطور کاک محمد اینطوری نبوده افتاد نش

ج : اینطوری نبوده ( تائید حالت سؤال کننده )

س : یعنی مثلا این بند افتاده باشد ، اینطوری افتاده

ج : اینطوری افتاده بود ، که من اسلحه را درآوردم ، آنسوچ ، آمدم بالا پیش این برادران اینجا ،

س : اجازه بد هيد ، آن دو نفر که بکیشان اسلحه زیر شان اش بوده ، آن دیگری  
اسلحة داشت یا خیر ؟

ج : والله ، خشاب بسته بود ، ولی اسلحه نداشت ، اسلحه او را ند بدم .

س : چه خشابی را بسته بود ، ۳ - ۲ بود یا کلاش ؟

ج : والله ، نمی داشم ، (اعضای کمیسیون بحث می کنند که هادی بوده یا کاوه ، که یکی  
از اعضا می گوید ، کاوه بوده ) آن سه نفر متخصص دو اسلحه داشتند ، دو اسلحه ، (اعضای  
کمیسیون بر سر اینکه کی اسلحه برداشته صحبت می کنند ، یکی از اعضا می گوید آن دسته  
دیگر برداشته اند ) میدانید چرا ، من دو اسلحه دادم دست آن رفیق اونها ، در آن موقع  
یعنی پیش چنانه ها نماندم .

س : آنی که اسلحه را دادید دستش کی بود ؟

ج : والله برادری بود که اینجا یاش زخمی بود ، نمی داشم اسمش چی ، می شناسم . من  
اسلحة را دادم دستش گفتم بیا این دو اسلحه را بگیر ، گفت باشه اسلحه را بده ، آن دو  
اسلحة را برآش انداختم پائین .

س : با کردی گفت ؟

ج : بله ، بله ، گفت کاک عباس مان نیز شهید شده بوده ، اینجا یاش زخمی شده بود  
همه بدن ش خون بود . اسلحه ها را دادم دستش (عضو کمیسیون می گوید ، مسعود بود ، جوا ب  
د هنده می گوید بله )

س : مسعود چه لهاسی پوشیده بود ، آن که اسلحه ها را دادید دستش ؟

ج : والله ، نمی داشم ، فقط من

س : کاپشن داشت یا خیر ؟

ج : والله نمی داشم . فقط اینرا می داشم که تمام بدن ش خون بود ، دیگر مطمئن نیستم  
که کاپشن داشت یا خیر ، فقط اینرا می داشم ، که اسلحه را برآش انداختم پائین ، تمام  
بد نش خونی بود ، خود ش هم مثل اینکه کلا شینکف داشته که پرت کردم پائین او اسلحه ها  
را برداشت .

س : اسلحه ها را که پرت کردید ، خودت بطرف کجا رفتید ؟

ج : من آمدم اینجا .

س : اینجا کی را دیدید ؟

ج : من اینجا تعدادی را دیدم ، حال اگر ببینشان شاید بشناسشان ، بعد رفتیم

بالا را دیدیو . اینجا سه نفر بودند . ولی بالا آن پایکاه فکر کنم پنج شش نفری بودند  
یعنی شان بیک رشاش R.B.K داشت و بیک نارنجک انداز بود . اینها بودند .  
س : کدام سنگر ، سنگر جلو ، یا سنگر آنطرف ؟

ج : این ، این بالا ، رفتم آنجا ، کلمه عیب است این چه کاریه ، چرا اینطور می کنند  
و غیره آفشنگ ها را از اسلحه در بیاورید ، دیگر فوراً با حرف من یعنی دوتاشون ، فشنگها  
را درآوردند با حرف من ، فقط آنی که R.B.K داشت در نباورد ،  
س : تبراندازی کرد ؟

ج : در آن موقع تبراندازی نکرد ، فشنگ را در نباورد ، درآورد ، وقتی که من میخواستم  
بیایم پائین دوباره گلنگ ن زد . برگشتم کلمه عیب نمی کنند ، شما ما را آدم حساب  
نمی کنید ، ما آمدیم جنگ را متوقف کردیم این هیج نمانده حال پیشترگ ها پائین است ،  
شما تبراندازی کنید پیشترگ ما شهید بشد ، قبول نمی کنیم ، دیگر من عصیانی شدم ، دوباره  
فشنگ را درآورد دوباره ، دیگر در آن موقع برادران خود مان رسیدن اینجا ، گلتند کسی  
آنجا هست بیاید شون پائین ، دیگر همه را آوردیم پائین خود مان آنجا ماندگار شدیم ،  
س : کی پیش R.B.K بود ؟

ج : حال من اگر بیینم می شناسم .  
س : بیک لا غره کوچک باریک است ؟

ج : بسری است

س : حال اینجاست ؟

ج : بله اینجاست با این برادرای اینجاست ، آن برادر من بهش کلمه فشنگ را در -  
بیاور ، در آورد ، بعد ما که برگشتم دوباره گلنگ ن زد ، کلمه آخه برادر چرا اینجسور  
می کنید ، آخه این چیز بدی ، آخه من حالا ، من آن موقع که آمدم آن سه نفر را دیدم  
که شهید شده بودند . که آمدم پائین رفتم ته آن طرفی ، پشت مقر آنجا نیز ۴ الی ۵  
نفر بودند ، دو مرد ، و دو زن بودند ، دیگر کلمه کاکه بیاین پائین و اینها ، دیگر  
گلتند باشد ، یعنی از آن برادران هر سه ، فکر کنم سه تا شون ۵ - ۲ داشتند یعنی کلاشینکوف  
داشت فکر کنم ، نه خیر هر چهار تا شون ۵ - ۲ داشتند ، دو مرد و دو زن بودند ، دیگر ،  
فشنگها را بهشون بیرون آوردیم ، یعنی شان در ختابش بیک فشنگ مانده بود که در لوله  
اسلحة بود ، آنرا نیز بیرون آورده ، بعد آمد پائین . دیگر ندادستیم که نفر دیگر شان آن  
طرف تر شهید شده کلمه چند نفر هستند اینجا ، کی مانده ، گلتند کسی نمانده ، همین چهار

نفر هستیم ، خود شان نیز نفهمده بودند ، بعد از اینکه برادرای ما آمدند اینجا رفتند آن تهه آنطر فی را گرفتند ، کلتفتند والله این یک نفر دیگر اینجا افتاده . دیگر تارفتند رو جنازه اش او نیز نمانده بود .

س : شما که آمدید آن دو نفر را دیدید سه نفر که افتاده بودند ، در دست چه که میابی اینجا کسی افتاده بود ، جنازه و این چیزها ،

ج : آن سه آنجا افتاده بودند ، یکی شان در آن پائین که سنگها را روی هم جمع کرده اند ، ولی آن در آخر پیداش شد .

س : این سنگها که اینجا جمع شده ،

ج : بله ، پائین ، پائین ، افتاده بود ، یک رشاش R.B.H داشت .

س : بی زحمت کجاش خورده بود آن یکی ؟

ج : والله ، من رو جنازه آن یکی نرفتم ، ولی با قد و قواره اش که آنجا افتاده بود آوردند سر جاده به این می رفت که پسری بلند قد بوده باشد یک دست لباس مایل به آبی کم رنگ یعنی این چنین پوشیده بود .

س : استاد رحیم شما که رسید سر این جاده اینجا آنها دسته جمعی میامدند ، درسته

ج : بله دسته جمعی میامدند ،

س : زنها جلو بودند ، یا مرد ها ؟

ج : والله قاطی بودند ، ولی آن ماشین که بد نبال آنها میامد ، ۲ ماشین بودند یکی رسید کم زودتر رسید ، ما اینجا منتظرش کردیم ، مقداری با آنها صحبت کردیم ، یکی از راننده ها دوست من بود ، من باهاش حرف می زدم ، دیگر گفتن ، کاکه برویم چاموسون گداشتند ، که آمدند ، دیگر پیاده هم یعنی به شکل عادی ، روی جاده دسته جمعی .

س : روی جاده آمدند ؟

ج : بله روی جاده دسته جمعی ، چنین نشان نمی داد ، که با فکر درگیری و این چیزها آمده باشند ، چونکه انسان که برود درگیری به شیوه ای خاص دیگری میرود ، نه این طور همه دسته جمعی .

س : بی زحمت ، راننده کدامیک از ماشینها شما باهاش صحبت کردید ، آبی ، یا سفید ؟

ج : سفیده ،

س : خودت می شناسید ش ؟

ج : والله اهل سليمانيه است ، ولی اسمش را نمی داشم ، ببخشید ، اسمش جمال است .

س : کارش چیست ، کارش مسافر بری و کرايه است ،

ج : بله ، راننده لند کروز است .

س : لند کروز ، رویاز است

ج : مثل اینهای شماست ، لند کروزی اینطوری است دیگر نمی داشم شخصی است یامال روز یم ، ولی شاره اش کلی است .

س : کاک رحیم ، آنها که به طرف اینجا آمدند ، شما رسیدید سر جاده ، آنها نزد یک شده بودند که شما رسیدید سر جاده یا هنوز مانده بودند که

ج : والله میدانی چطور ، یعنی آنها که با ردیف یک آمدند دنهال هم ، نصفشان رسیده بودند اینجا ، و نصفشان یعنی ۲۰ متر از جاده دور شده بودند .

س : اولین تیراندازی به جانب شما آمد ، یا تیراندازی از پهائین بود ؟

ج : نه والله ، اولین بار تیراندازی یعنی قاطی بود از هر چهار طرف تیراندازی می - شد ، ولی ما که در تراکتور بودیم گفتیم ، شاید این تیراندازی به مناسبت برگشتن اینها باشد این تیراندازی ، اکه تیراندازی شد ، آنگاه کلو له بطرف ما آمد ، یعنی بالا می آمد اولین بار ، اولین بار ، یعنی آنطور که مادر تراکتور احساس کردیم تعدادی کلو له بالا آمد بالا سر رد شد . دیگر بعده ، هم طبیعتاً خود مان را پهائین پرت کردیم دیگر تیر - اندازی گرمتر شد . یعنی اولین می توانم بگویم ، ۱۰ تا ۱۲ اسلحه بیشتر با هم تیراندازی کردند .

س : باشد ولتی آنها را خلخ سلاح کردید و اسلحه ها را جمع کردید ، هیچ چیزی نگفتند ، نگفتند این چیه ، نه رسیدید این چیه ، چی نیست ؟

ج : والله ما که آنجا آن کاک حماد را دیدم و صحبت کرد ، گفت ، مشکل میان خود مان است ، ما مدت زیادی که جلسه رسمی ( کوبونه و ه ) می خواهیم برای مرکزیت که نماینده تازه انتخاب کنیم و اینها ، آنها ما را قبول نداشتند ، آنها ، از ما بیرون کرده اند ، ما حالا آمده ایم بر حل این مشکل که خاتمه پیدا کند ، حل این مشکل که خاتمه باید ، حال ما برای این آمده ایم ، راهمان نداده اند ، و برویمان تیراندازی کرده اند . ایشان اینها را به من گفتند .

س : تیراندازی اول یک رکهار بود متوقف بشے بعد دوباره تیراندازی شروع بشے ؟

ج : نه والله ، رکهار یعنی یهود تیراندازی .

س : تیراندازی همه کردند ؟

ج : بله ، بیشتر از ۱۰ - ۱۲ اسلحه ، یعنی همه با هم ، یعنی اول بار اینطور بود ، یعنی تیراندازی این نبود که قطع و وصل بشد ، آن لحظه اول بود که با رگباری زیاد بود بعد قطع و وصل می شد .

س : اول بار یک رگبار را شنیدید ؟

ج : بله اولین بار همه یک رگبار بود .

س : شما که آمدید بالا فقط آن چهار نفر را دیدید روی تپه ؟

ج : والله ، اولین بار ، ما نمی دانستیم چند ، ۵۰۴ یا ۶ ، ولی وقتی خودم رفتم ۴ نفر را دیدم ، دو مرد ، دو زن ، در این تپه این طرف .

س : پائین تپه دیگر کسی نبود ؟

ج : نه هیچی نبود ، همه بالایی ، اینجا سنگر و این جور چیزها هست ، آنجا بودند ، من آنچه که دیدم ، آنجا بلند شدن ، اول بار رفتم آنجا بعد آمد اینجا .

س : رخمنی داشتن ؟

ج : رخمنی نخیر ، آنجا رخمنی نداشتند ، فقط آن یکی شهید شده بود ، آنرا بعدا هیಡا کردند . یعنی اولین بار که ما رفتیم ، پرسیدم ، گفتم چند نفر بین اینجا ، بلند شون کنم بیارم شون هایین گفتند همین تعداد هستیم .

س : پس رفتید آنجا ؟

ج : بله ، بله ، من خودم رفتم بهشان گفتم .

س : کجا یاش تیر خورده بود ؟

ج : والله ، اینجا یاش تیر خورده بود ، دکتر آرش که پیراهنش را بالا زد ، اینجا یاش خورده بود ، خوشبیزی هم نکرده بود ، خون تو شکمش موئده بود . س : کاک رحیم ، من دلم می خواهد ، بعد از اینکه جمعشون کردیم ، آوردمشون هایین آنها هیچ صحبت نکردند ، این مراد اینجا ، مثلا مثل کاک سعید ، آن حمام که برایت حرف زد ، اینها اینجا هیچی نگفتند ؟

ج : اینها هیچ حرف نزدند .

س : نگفته بیچی ، چه خبره ؟

ج : چرا ، اینها گفتند ، آنها با این نقشه آمده اند که راد بیو و غیره مارا بگیرند ما از خود مان دفاع می کنیم .

س : شما نگفتید ، چرا تیراندازی می کنید . این محل آنها ، مثل آmade ، آmade نیامدند ، ما با چشم خود مان دیدیم شان .

ج : چرا ، ما همه اینها را گفتیم ، گفتیم آنها ، اگر با قصد جنگ می آمدند ، بجه کوچک را با خود نمی آوردند ، یعنی اگر انسان برای جنگ برود ، بجه با خود نمی برد ، زن با خود ش نمی برد ، یعنی اگر کسی برود جنگ ، به شیوه ای تجمع نمی رفت ، بشیوه ای جمعی نمی رود ، به شیوه ای تقسیم شده و پخش میروند . یعنی آنها چنین حالتی نداشتند که برای جنگ آمده باشند ، آنچه که ما دیدیم . دیگر نمی دانم ، خود شان ، در درون خود شان ، با قصد درگیر آمده اند یا نیامده اند مان نمی دانیم . ولی آنچه ما دیدیم ، با چشم خود مان دسته جمعی بالا می آمدند ، یعنی اینطوری بد نهال هم ردیف نیامدند .

س : کاک رحیم نزد یکهای روابط عمومی ، کسی از شان جدا نشد به اینطرف بباید ، یا به آن طرف بروند .

ج : نخیل ، ما کسی را قبل از تیراندازی ندیدیم از آنها جدا شود ، چون در آن لحظه که ما رسیدیم سر جاده یعنی که آنها را دیدیم ، دیگر در لحظه ای کوتاه تیراندازی - شروع شد ، که تیراندازی شروع شد ما گفتیم که شاید به مناسبت آمدن ، برگشتن اینها باشد ، بعدا دیدیم تیراندازی مانند این بود که جنگ باشد ، چون همه نشته بودند اینطوری به هم تیراندازی می کردند ، که ما خود مان دیدیم به هم تیراندازی می کردند دیگر ما هم خود مان را بهرت کردیم پاشین ، در آن موقع که ، موقع خود بهرت کردن ، قبل از خود بهرت کردند ، مقداری تیر از بالا ردیم شد ،

س : هوایی ؟

ج : بله ، در جهت ما ، بالای سر ما مقداری تیراندازی آمد . دیگر بعد از آن که خود مان را بهرت کردیم ، نشستیم ، تعدادی از برادران رفته بطرف دره ، ولی من خود م تنها ، زیر یک سنگ ماندم ، تا وقتی که صدای برادران خود مان آمد ، آن موقع دیگر من از چایم برشم ، گفتیم پیشمرگ اتحاد یه میهانی ستم ، تیراندازی نکنید . دیگر گفتند کاکه خوبه سریع بروید بین ، تا تیراندازی قطع گردد . دیگر که ما آمدیم ، من آمدم و سط دیگر تیراندازی قطع شد ، یعنی با رسیدن ما تیراندازی از هیچ طرف نشد .

س : کی گفت تیراندازی نکنید ؟

ج : من خودم دویدم ، خودم صدآ زدم دو سه بار ، دیگر تیراندازی آرام شد ، دیگر خودم آمدم و سط . دیگر هیچ طرفی تیراندازی نکرد ، نه اینطرف نه آن طرف .

س : وقتی حسناً آمد پیش شما حرف زد ، اسلحه داشت ؟

ج : بله اسلحه چهارده خور داشت .

س : شما ازش گرفتید ، یا کی گرفت .

ج : والله در آن موقع که من دیدم ، گفتم ، پیش من نشست آنها ، وقتی من صدا زدم ، پیش من نشست ، کلمت برو پائین تر ، که رفت پائین تر و دیگر از دره پائین رفت ، رفت آنطرف .

س : اسلحه هر اهش بود ، یا اسلحه اش را داد به شما ؟

ج : نخیر ، نخیر ، من از شون نگرفتم دیگر بعدا که برادران خود مون آمده بودند آنها ازش گرفته بودند . (اعضای کمیسیون بر سر اسلحه حمام بحث میکنند) واژ اسلحه حمام مطلعند که کی گرفته . اسلحه چهارده خور داشت حتی من اسلحه چهارده خوره را ، گلنگدن نزدیک بود ، یعنی گلوله آماده کرده باشد . اسلحه را همینطوری دست گرفته بوده‌اند گلنگدن نزدیک بود ، یعنی که آمد بغل من .

س : چطور میدانید گلنگدن نزدیک بود ؟

ج : چون هنوز چکشش بلند نشده بود . چکش مشخص بود ، یعنی چکش سریا نبود ، اسلحه در دستش بود ، دیگر گفتم این چیه ، آن موضوع را برایم گفت ، دیگر گفتم باشد شما براید پائین کلمت مهادا بخار او و گلوله را هم به ما بزنند ، براستی ، یعنی در آن موقع ، چند چیز نیست ، دیگر کلمت پاشو برو پائین آنها ، دیگر که رفت آنجا خودم هم برو پیش آنها ، آنجا سنگ جمع شده ، کلمت برو پیش آنها ، دیگر که رفت آنجا خودم هم بدنه‌اش رفت دیگر کلمت اگر چیز بشه بکدار او برود بطرف مقر خود مان یعنی از رود خانه برود و پیشمر که را مطلع سازد ، دیگر که من دیدم ، دوید رفت آنطرف رود خانه حتی به آب نیز زد تا اینجا بایش هم خیس شد ، رفت آنطرف رود خانه ، دیگر من برگشتی محل اول خودم ، دیگر که صدای یکی دو برادر خود مان آمد من پاشدم . من هما شدم و داد زدم دیگر تیراندازی آرام شد بعد از آن مدت کمی ، تیراندازی از هیچ طرفی نماند ، با دو سه با صدا زدن ، دیگر من آدم بالا آنها را آنجا دیدم شهید شده بودند ، آنجه من دیده ام این است .

س : آیا وقتی که آمد بید رفتید بالا ، آیا هیچ کس را دیدید که امین را باصطلاح با اسلحه از این طرف به آنطرف ببرد ، یا زندان بکنه ، یا بیندازد توی یک چادری یک اتاقی ، یا چیزی دیگر . امین را می‌شناسید اصلا .

ج : نه خبر امین را نی شناسم ..

س : آن کچله ، مصطفی مدنی ؟

ج : بله آن را می شناسم .

س : او را دید اسلحه داشته باشد ، یا زندانی باشد ، یا اسیر باشد : مثلاً امین یا فرد دیگری .

ج : دونفر زندانی بودند در این اتاق آنطرفی ، که ما آمدیم در را پشتستان قتل زده بودند .

س : می شناسیدشان .

ج : والله ، مطمئن نهیستم ، یکی شان زن بود ، یکی شان مرد بود ، که من دیدم ، ۲ نفر بودند ، تا ۲ نفر بودند ۲ .

س : آن مرد همان مردی بود که اینجا یاش تاس بود ، من داشت ؟

ج : والله لکر کنم او بود ، ۲ نفر بودند ، چون در آن موقع زخمی را آوردن اینجا ، زخمی کلوله به سرخ خورده بود ، دکتر آرش اینجا مداوا و پاپسانان کرد ، دیگر همه دسته جمعی آمدیم پیش ، دیگر آنرا دیدم ، که رفتم بیرون اتاق آنطرف قتل زده بودند ، کلیدش پیش برادری بود فکر کنم اسمش کاک احمد بود ، خودشان است کلید دست او بود ، گفت کاکه این زندانی ماست هر چیزی بخواهد ما میتوانیم باهاش کار کنیم .

س : احمد اسلحه همراه داشت ؟

ج : در آن موقع اسلحه نداشت فکر کنم .

س : قبلش وقتی که شما رفتید تهه اون همان پسره که احمد میگه ، قبل اسلحه داشتش بود .

ج : در آن موقع که من آدم اینجا ، و رفتم آنجا احمد را ندیدم ، ولی بعد از آنکه دسته پیشر کان آمدند اینجا احمد اسلحه نداشت ، من ندیدم شخصاً .

س : با آن مرد چی کرد ، آن مرد که با آن زن در آنجا بودند ، چکارشان کردند ؟

ج : در قتل بود آنها آنجا تو نشسته بودند ، فقط .

س : هیچی ندید ؟

ج : من هیچی ندیدم ، بس ما از پنجه دیدیم که دو نفر نشسته اند حتی ، به کاک شورش گفتم ، کاک شورش آن دونفر تو نشسته اند ، یک مرد و زنی هستند ، گفت ولشان کنید ، میتویند اینها زندانی خودمان هستند . ولی در حین درگیری ۴ الی ۵ کلوله نارنجک اندار

نیز شلیک شد . یعنی در جنگ ۴ الی ۵ کلوه شلیک شد .  
س : از کجا میزدند ، از بالا ، میزدند ؟  
ج : بله از بالا بود آنجا بود .  
س : کجا را میزدند ؟  
ج : به پائین آن سنگهایی که چم شده ، پایین میخورد اینطرف میخورد ، آنجه مامید -  
پدیم آنجا میخورد .

من : چه مدت پیشتر که هستید ؟

ج : پنج .

من : پیشتر گ منطقه ۲

ج : بله .

من : کاک بارزان موقع تیراندازی کجا بودید ، که تیراندازی شروع شد ؟

ج : که تیراندازی شروع شد ، ما ، ۷ نفر بودیم روی این جاده پایین داخل یک تراکتور واقعی تیراندازی شروع شد ما آدمیم پایین ، استاد رحیم پیش تراکتور ماند .

من : شما پایین تو رفتهید ؟

ج : ما رفتیم آنطرف کنار سنگ ها نشستیم تا تیپ ۴۷ آمدند ، بعد دسته جمعی بالا رفتیم .

من : چی دید قبل از تیراندازی ، کسی بباید پایین ، تقاضی شدنی ؟

ج : والله ، من هیچی ندیدم ، تو تراکتور بودیم ، فقط آنها را دیدم ، ۲ لندکروز بودند پایین پیاده شدند .

من : که پیاده شدند بطرف اینجا آمدند ؟

ج : بطرف اینجا آمدند در ۲ جمع ولی همه دسته جمعی آمدند .

من : دسته جمعی ؟

ج : دسته جمعی آمدند ، یعنی نه اینکه با هم فاصله داشته باشند ، اینها پشت سر که بیش ما بودند ما دیدیم ، زن و پیشه هر آراء داشتند .

من : از روی جاده میآمدند یا اینکه پهنا اینطوری ؟

ج : نه خبر همینطور دسته جمعی ، در دو دسته .

من : روی جاده ؟

ج : بله .

من : تیراندازی که شروع شد ، اولین تیرها از بر روی سر شما آمد ، با یک رکتار

با یک شلیک یا تعدادی شلیک با هم ؟

ج : که تیراندازی شروع شد ، کلمت دو جمع بودند یک جمعشان پیش ما ، و یک جمع - شان نزدیک مقر شده بود . دیگر از همه طرف ، هم برای آنها ، و هم بطرف ملا هم میامد زیاد . بطرف ما هم زیاد میامد ، برای پایین .

س : شما بعد از آنکه شلیک شد چه کار کردید ؟

ج : والله من در آن موقع بچه ای آمد از این عقیقی ها ، من بردمش زیر یک سنگ ، دیدم ، ۴ ، ۵ برادر خودمان کلتند ما که موضوع را نمی دانیم و نمی توانیم تیراندازی هم کنیم ، طبیعاً ما باید فقط خودمان را نجات دهیم . درسته دیگر رفتیم آنطرف رتکنار سنتها نشستیم ، نه بطرف رودخانه ، کلتیم تا تیپ ۴۷ آمد یا از جایی دیگر میایند ، از هم دیگر جدا شان کنیم ، دیگر نشستیم تا تیپ ۱۴۷ از آنطرف دیده شدند ما هم پاشدیم آمدیم داخل این جمع پایین .

س : شما قبل از تیپ ۴۷ رسیدید یا آنها ؟

ج : والله تقریباً با هم رسیدیم .

س : کدامatan قبل از همه رسیدید ، شما یا برادری دیگر ؟

ج : والله ، پیش از ما استاد رحیم جلوتر بود .

س : قبل از شما استاد رحیم ، ؟

ج : بله

س : شما بعد از او آمدید یا بعد از ؟

ج : والله دیگر ما ۴ ، ۵ نفر با هم بودیم همه .

س : تیپ ۱۴۷ از کجا آمد ؟

ج : تیپ ۱۴۷ از این طرف آمدند .

س : از کجا ؟

ج : از راه ، از راه عده ای آمدند ، عده ای دیگر از بالاتر با بدبو میامدند .

س : اینرا تعریف کنید ، موقعی که از جاده رد شدید ، شما دیگر چه دید خودتان

تعریف کنید . از کشته زخمی ، سالم چی دید مسلح ؟

ج : از آنها .

س : از آنها و اینها فرق ندارد شما که از جاده نیز ، از تراکتور آمدید بالا ، بعد

از آنکه تیپ ۴۷ را دید دیگر خودت چی دید ؟ تعریف کنید ا

ج : والله وقتی که آمدیم اینها ، طبعاً که تیراندازی تمام شده بود ، ما تیراندازی را متوقف کردیم ، اینها آن موقع پخش شده بودند .

س : کی پخش شده بود ؟

ج : آن جمع پایین ، طبعاً تیراندازی که باشد همینطور که جمعی نی ایستند ، همه پخش شده بودند ما چمثان کردیم ، دیگر دستور فرماندهی منطقه بود ، گفتند ، خلع سلاحشان کنید ، سریع خلع سلاحشان کردیم . بواش ، بواش آمدیم بالا ، دونفرشان پایین افتداده بودند ، پایین چادر .

س : پایین چادر یا جلو در چادر ؟

ج : جلو در چادر روابط عمومی .

س : اسلحه داشتند ؟

ج : والله من نرفتم روشن ، وقتی من رسیدم این استاد رحیم می گویم جلو ما بود ، وقتی ما رسیدیم دیگر اسلحه هاشان را برده بودند ، نمی دانم کی برده بود ، س : باشد همین دونفر بود ، دست راست یا دست چپ کسی افتداده بود چنانه و اینها ، ج : والله دست راست چیزی ندیدم .

س : بالاتر که آمدید از آن رو ، که بالا آمدید ، کسی دیگر را ندید کشته ، زخمی ؟

ج : والله من ندیدم ، فقط بالا یکی دیگر را آوردیم پایین بعد از آن روی این تپه ، توی سنگر آمده بود بیرون ، آوردمیش پایین

س : خوبه شما که از چادر ، از روابط عمومی که آمدید بالاتر ، کسی دیگر را دید ، که اینطرف یا آنطرف چادر افتداده باشد . زخمی ، کشته ، یا بالای چادر ؟

ج : والله زخمی داشتند ، زخمی دیدیم ، دو تا پایین دیدیم ، یکی دیگر اینجا دیدم زخمی بود ، دیگر آنرا فوری فرستادند پایین ما آمدیم بالا .

س : که آمدید بالا این عده اسلحه داشتند یا نداشتند ، تقسیم شده بودند ، چطور بودند این عده اینجا ؟

ج : والله اینهای اینجا دیگر هر کسی در محل خودش نشسته بود .

س : اسلحه داشتند ؟

ج : بله ، طبعاً آن دومی پایین پیش چادر ، خشاب و اینها داشتند . بهمین دلیل می گوییم اسلحه هم داشتند ولی برده بودند وقتی که من آمدم ، ولی خشاب اینها داشتند .

س : که آمدید بالا شما در این جهت رفتید ، یا این روی آمدید ؟

ج : والله من آدم اینجا جلو این اتاق ،

س : کسی را دیدید اینجا ؟

ج : والله دیگر کاک شورش و اینها نیز از آنطرف آمده بودند اینجا ، برادری در این اتاق بود با یکی دو زن همراه داشت ، آمدیم پیش اینها ، کاک شورش کفت مواڑب اینها باشد ، مسئولشان بود .

س : اسلحه داشتند ؟

ج : اسلحه هم داشتند . دیگر به من و یک برادر دیگر کفت مواڑب اینها باشد ، مهادا تیراندازی کنند یا کاری کنند ، مواڑب باشید این مسئولشان است . دیگر آنها هم رفتند برای خلع سلاح بقیه که مهادا کسی مانده باشد .

س : دیگر شما برای خلع سلاح نرفتید ، یا بروید بالا یا اینطرف بروید ؟

ج : اینطرف نه خیر ، دیگر آدم اینجا بیکره کاک شورش من را پیش اینها گذاشت .

س : این جلو شما را گذاشت ؟

ج : این جلو ، جلو اتاق ، دو زن بودند یکی شان موی سرش سفید بود ، آن دیگری کسی پیر بود با آن مرد نمی دانم مسئولشان بود چی بود .

س : چطور مردی است ، بلند قد ، چی ؟

ج : نه خیر قد کوتاه است .

س : سپیل دارد ؟

ج : سپیل آویزانی دارد .

س : چه لیاسی داشت ، کلاه داشت یا چامانه ، چی در سر داشت ؟

ج : والله به فکرم نمی رسد ، چی داشت ، ولی چامانه معلوم که در سر نداشت ، یا سرش لخت بود یا چامانه نبود ،

س : باشد کسی به شما نکفت ، اینجا زندانی هست ، یا کسی زندانی هست نیست بای کسی را خلع سلاح کرده باشد ، به شما نکفتند ؟

ج : نه والله ، ولی در آخر ، در کاپیلوں گفتند ، مواڑب از آن زندانی ها باشید ، میخواهند بکشان ، آن کاک سعید دارند ، دیگر ما فوراً .

س : کاک سعید به شما کفت ؟

ج : در کاپیلوں بله .

س : به شما کفت زندانی پیششان است ؟

ج : گللت سه زندانی ما پیششان است و می کششان .

س : گللت مردن ، زن هستند ، چی ؟

ج : فکر کنم یک زن و دو مرد بودند .

س : شما بر گشتهید ؟

ج : دیگر ما فوراً آمدیم ، من نیامدم البته ، کاغذ فرستادیم با ۲، ۲ برادر خودمان گفتیم باید آن سه را فوراً اینجا بر سانید ، میادا بکششان ، بخاطر اینکه مستولیتش پای ماست تا آن موقع که پیش ما هستند باید ، که بر پیششان پیش آنها .

س : باشد که شما آمدید اینجا ، کاک شورش شما را نگهبان اینها گذاشت ، که همه را خلع سلاح کردید ، از اینها نهایت سیدید که چی چه خبره چرا اینطور شده ؟

ج : چرا ، ما از پایین هم برادری دیگر شان اسمش سعید است مثل اینکه از پایینها ، که ما رفتیم پایین کنار سنگها او هم به طرف ما آمد از دور یک اسلحه کمری داشت تیراندازی هواشی میکرد ،

س : هواشی میزد ؟

ج : بله ، دو سه گلوله هواشی زد ، گفتیم چی مسئله و اینها ، گفت جنگ است بروید میانجیگری کنید . دیگر ما هم راستش او را خلع سلاح کردیم .

س : اسلحه اش را گرفتید ؟

ج : اسلحه اش را گرفتیم ، دیگر گفت من مستولم ، اسمش حماد شیباني بود گفت من مستولیشان هست اسلحه نمیدهم و اینها ، گفتیم باید بدھید ، بخاطر اینکه شلوغ نشود ، ما از آنها میکنیم و از شامما هم .

س : این چه موقع بود ؟

ج : همان موقع که گفتیم ما رفتیم پایین تر .

س : که تازه تیراندازی شروع شده بود ؟

ج : که تازه شروع شده بود ، گفت بروید ، میانجیگری کنید ، ما خودمان تو خودمان در کیر شده ایم

س : بعد از استاد رحیم بود ؟

ج : بله دیگر بعداً سریع دو نفر را فرستادیم که تحويل کاک قادرش بدهد ، کاک قادر هم سریع مالومه آمد ، در رودخانه پایین ایستاده بودند ، آنها ، کسی نمی فهمید موضوع چیست ،

س : کاک قادر تکی همراهش بود ؟

ج : والله ، مام رستم همراهش بود ، کاک حامی همراهش بود .

س : به اینسان تحریری دادید ؟

ج : به او تمدیل دادیم .

س : اسلت را هم تعمییش دادید ؟

ج : اسلحه را دم غصه‌یش دادیم و آن دو نفر پیکرها برگشته‌ند پیش نداشتند ایندیه . آن موقع من اینجا نشکنیان بودم ، بعداً دو برادر دیگر را گذاشت ، با کاک سه ربه سه مسئول مخابرات تیپ ۴۷ رفتیم ، آن اتاق بالا ، اتاق رایه و چیز ، گفتیم بینینیم که نسائده دیدیم در قفل بود ولی پیک چشم کلش بیرون بود ، والله نیکر گلزنگدن زدیم ، گفتیم کسی هستید جایید بیرون ، بسری بود اسمش داود بود ، مشغول بی ستم و اینها بود .

س : که برای شما تقویت کرد کفت بین خودمان چنگ شده ، که شما آمدید بالا این عده بالا همچویی برای شما نشکنند ، نگفته‌ند ، بحاطر چی بوده این ، چی نبوده ؟

ج : من از شان حالی نمی شدم فقط اینها را داشتم که تو خودشان سهت و هیچ نیک شدن ولی من حالی نمی شدم فقط اینها را داشتم که تو خودشان سهت و هیچ نیک .

س : کاک بارزان دقیق میدانید شاچه ساعتی اینجا رسیدیم ، دقیق با ساعت خروجی نه ( عراق )

ج : نه خیر ، دقیق به یاد ندارم .

س : با کاک سه ربه سه رفتید آن اتاق به یاد ندارید چه ساعتی بود ؟

ج : نه خیر ، ولی تازه تیراندازی تمام شده بود .

س : تازه تمام شده بود ؟

ج : بله .

س : کاک بارزان وقتی که تیراندازی اینجا شروع شد ، بعد از آن هواهیها آمد درست .

ج : بله ، بیمه آمد من در این تیه بودم .

س : زیاد نداشتم ، کم شاهزاده داشتم ، چی ، کچنا بودیم که هم اینجا آمد .

ج : که هواهیما آمد والله من بی سیم زدم یا بین اینجا با کاک قادر سهیتی می کردم .

س : یعنی بعد از تیراندازی بود ؟

ج : بله .

س : جمعاً از سوچی که تیراندازی شروع شد و شماره‌ی دید پایین ترازمانی که نسبتاً ۴۷ آمد .

چه مدتی طول کشید ؟

ج : والله تقریباً ۱۰ دقیقه‌ای می باشد .

س : کمتر یا بیشتر از ۱۰ دقیقه ؟

ج : والله ، در همین حدودها بود .

س : کاک قادر و اینها بعد از اتمام تیراندازی آمدند روی خط بی سیم بی حین تیراندازی ، شما بی سیم داشتید .

ج : ما بی سیم داشتیم ، داشما با او صحبت می کنیم ، آن اتفاق گذاشتیم . چون زیر فرماندهی او هستیم .

س : موقع تیراندازی با او صحبت نکردید با او ؟

ج : موقع تیراندازی صحبت کردیم ، ولی موقعی که رفته بودیم پایین ، آنها در راه بودند . آدمیم بالا دیگر که قاطی این جمع پایین شدیم ، در آنموقع ، او رو خط بود من هم رو خط ، بهش خبر دادم گفتمن اینها میان خودشان درگیر شده اند . بله آنها که میآمدند طرف اینجا بی سیم هم روشن بود بخاطر اینکه خبر را بدانند ، دیگر من هم روشن کردم و خبر را بهش دادم . ایشان هم دستور خلخ سلاح را دادند ، ولی از اسلحه هایشان مواطلیت کنید ، با شمارش تحويل بگیرید و هیچ چیز کم نشود ، احترامشان را بگیرید .

س : آنموقع که شما پایین نشسته بودید بی سیم هم امتنان بود ؟

ج : بله ، ما داشماً داریم .

س : سعید آمد به شما نکفت با مام جلال تاس بگیرید ؟

ج : والله ، هی می کللت میخواهم با او صحبت کنم ، که گفتمن این بی سیم قدرت گرفتن اینرا ندارد .

س : بعد از تیراندازی هوائی بود ؟

ج : موقع تیراندازی بود ، تیراندازی مانده بود ولی کم .

س : بعد از آنکه چند تیر هوائی زد اینها را به شما کفت ؟

ج : بله بعد از آن خلخ سلاحش کردیم ، آنموقع کفت .

س : آنموقع کللت من می خواهم بی سیم بزنم ؟

ج : بله ، کللت من با مام جلال صحبت می کنم ، نه اینک بگوید بی سیم بزنم کللت دوست ایشان هست هر موقع فرصلت باشد می روم باهاش صحبت می کنم . کللت من ، مسئول اینها هست ، دوست مام جلال هست . ما هم گفتیم عجله نکنید ببینم وضع چی می شود . بعداً باهаш

صحبت می کنیم ، چی بخواهید برایت انجام میدهیم ، ما با دو برادر فرستادیمش پیش او ،  
که گفته من مسئول اینها هستم ، گفتم میادا یکی از آنها چدا شده و بزند بکشش در این  
موقع سریع برسد پیش آنها ، طبعاً اسلحه را گرفتیم ، آنسوچ فرستادیش دادیم یکی از  
برادران خودمان و اسلحه نیز تحویل ایشان داده شد ، با ،

س : بهمراه خودش ؟

ج : بله ،

س : مثل اینکه پس داده بود ( اسلحه را ) چون موقعی که من دیدمش اسلحه داشت حماد  
شیبانی خودم ازش گرفتم دادم برادران شما ؟

ج : باید بهش پس داده باشد . ما ازش گرفته بودیم تحویل کاک قادر داده بودیمش  
دیگر نمی دانم او داده باشد یا خیر ،

توضیح یکی از اعضای کمیسیون : بعد از این ماجرا میرسد مقر ما بعد از همه اینها ،  
به من گفت ، من گفته ام حماد گفت ، من ، گفت سه تا پیشمرگ اتحادیه میهنی بی سیم هم  
هر راه داشته اند ، گفتم با مام جلال برآم تماش بگیرید ، گفته اند ، که ما نمی توانیم سر  
خط نیست ، بعد آمد پیش ما .

س : برادران تیپ ۴۷ به طرف اینجا می‌امندند ؟

ج : بله با کاک شورش به اینجا آمدیم .

س : شما با کاک شورش آمدید ؟

ج : بله ، با کاک شورش آمدیم .

س : از یک راه آمدید یا از چند راه ، بخاطر اینکه بر وضعیت مسلط شوید ؟

ج : ما ها کاک شورش آمدیم ، کاک شورش پایین ماند پیش آن عده پایین ما هم سه چهار نفر پیشتر که بالا آمدیم .

س : به اینجا یا ؟

ج : به اینجا .

س : پیشتر که دیگر از این طرف تیامندند ، ایقظویم .

ج : نه خیر ،

س : کسی ؟

ج : کسی نیامد یعنی وقتی که ما آمدیم اینجا تقریباً وضع چیز شده بود ، تیر اندازی نمائنده بود ،

س : مطلعورم این است وقتی که به شما اطلاع دادند ، کاک شورش از مقر حرکت کرد ،

یعنی شما را تقسیم نکرد ، که بکویید یک عده از اینجا و یک عده از اینطرف بروید ؟

ج : نه خیر ،

س : بکسره به طرف اینجا آمدید ؟

ج : بله ، بکسره آمدیم اینجا ،

س : سه چهار پیشتر که ما اینداریم آمده اند ؟

ج : والله در آن موقع خیلی شلوغ بود ، نمیدانم پیشتر که خودمان بوده ، آنکه در آن موقع مردم عادی زیاد آمدند باسلحه و اینها .

س : از کجا آمدند ؟

ج : از ده .

س : از راه آمدند با اینطرف و آنطرف ؟

ج : والله در آن موقع ما مشغول اینجا بودیم ، بلکه این نبودیم ، زخمی را میاوردیم ۶  
ملاً در آن چادرها مشغول زخمی ها بودیم ، آنقدر متوجه اینطرف و آنطرف نبودیم .  
س : کاک شورش در روابط عمومی ماند ؟

ج : آمد بالا بعداً تقریباً ماندند ، پایین روابط عمومی ، مشغول جمعیت آنطرف بسوه ،  
دیگر بعداً آمد بالا بعد از خلخ سلاح آنها .

س : یعنی کسی از پیشتر گان ما از اینطرف و آنطرف نیامدند ؟

ج : نه خیر من مطلع نیستم ،

س : از تیپ شا چه کسی اولین نفر بود بالا آمد ؟

ج : از تیپ ما ، گذشت از آن برادرانی که ، استاد رحیم و اینها .

س : آنها قبل از شا رسیدند اینجا ؟

ج : بله آنها قبل از ما رسیدند بعد از آنها دیگر ما رسیدیم اینجا .

س : شا نفرات اول رسیدید اینجا ؟

ج : ما با کاک شورش آمدیم ، ولی ما موقع بالا آمدند از کاک شورش جلو زدیم ،

س : کاک ارسلان شما که رسید جلو روابط عمومی ، تیراندازی تمام شده بود درسته ؟

ج : بله تیراندازی نمانده بود .

س : چطوری به شا خبر دادند پایین ؟

ج : پایین گفتند ، کشتن مان ، بررسید .

س : کی گفت ؟

ج : آن عده آنطرفی ، یعنی طرف کاک سعید ،

س : خودشان آمدند ، یا مردم را فرستادند ؟

ج : نه خیر ، نه خیر ، ما دنبال تیراندازی آمدیم یعنی تیراندازی را میشنیدیم ۶  
دیگر نمی دانستیم مثله چیست با ماشین آمدیم . این را نبیدیم جنازه افتاده بود ، اینها  
آمدند به استقبال ، طرف کاک سعید گفتند ، بیایید ، ما را کشند و اینها و بعد آمدیم  
سر چاده پایین ، چاده ماشین یک زخمی افتاده بود ، دیگر زخمی را بحال خود گذاشتیم حالش  
خوب بود . آمدیم بالا ، دیگر کاک شورش ماند .

س : کاک شورش کجا ماند ؟

ج : پیش عده پایین ، مشغول آن عده پایین بود ما هم سه چهار پیشرگ با بد و آمدیم  
پایین ،

س : که شما آمدید تیراندازی مانده بود پا خیر ؟

ج : نه خیر تیراندازی قطع شده بود .

س : مستقر شده بودند هیچ کدامشان ؟

ج : کسی ؟

س : هر دو طرف در جایی ؟

ج : آنها دیگر جمع شده بودند ، می گویم پیشرگ خودمان ، دیگر ما آمدیم تیراندازی  
نمادنده بود ، پیشرگ کان خودمان ، آن عده که قبل از ما اینجا بود وضع را آرام کرده بودند .

س : شما که آمدید ، کاک شورش شما را فرستاد ، چه دیدید در سر این راه ؟

ج : در این راه ۲ چنانزه دیدیم پیش چادر پایین .

س : اسلحه داشتند ؟

ج : اسلحه نداشتند ، ولی خشاب داشتند ، اسلحه را برده بودند یکی دیگر شارع میساخت .  
س : آنی که میساخت کجا بود ؟

ج : آنکه میساخت کنار چادر بود .

س : چقدر با دو چنانزه دیگر فاصله داشت ؟

ج : زیاد دور نبود نزدیک بود ، دیگر آمدیم بالا ، یک زخمی را از آن چادر بیرون  
آوردیم پایکی از خودشان ، دیگر ۲ شهید دیگر من اطلاع ندارم از آنها دو یا سه دیگر .

س : آن دو چنانزه که افتاده بودند اسلحه داشتند ؟

ج : بله ، خشاب و اسلحه داشتند .

س : اسلحه ها را باز نکرده بودند ؟

ج : نه خیر ، خشاب ها باز نشده بود ، ولی وقتی ما رسیدیم ، اسلحه هایشان نبود ولی  
خشاب داشتند ، معلومه که با اسلحه آمده اند .

س : چقدر نزدیک بهم افتاده بودند یعنی ؟

ج : آن دو کنار ، روی هم افتاده بودند .

س : اینطرف و آنطرف کسی دیگر نیفتاده بودند ، سمت چهه ، سمت راست ؟

ج : فقط کنار چادر نمی گویم یکی میساخت خشابی آتش را داشت یا گرفته بودش ،

س : شا چنانزه ها را دست نزدید ؟

ج : نه خیر چنانزه ها را دست نزدیم .

س : یکسره آمدید بالا ؟

ج : بیکسره آمدیم بالا چون گفتیم دیگر اینها تمام کرده اند .

س : وقتی که آمدید بالا چی مهدید ؟

ج : آمدیم بالا یکی از اینها گلت یک زخمی آنجاست برویم بیرونش بیاوریم .

س : کی بود اینرا گلت ؟

ج : والله براستی بخاطر ندارم کی بود ، با یکی شان رفتم ، با آن کاک مجید بود رفتم ، رفتم یک زخمی که گلوله پلیش خورده بود آوردم اینجا بستری کردیم ،

س : شما که رسیدید اینجا اینها اسلحه داشتند ؟

ج : کی ، اینها بله ، ولی دیگر همه اسلحه ها را گرفتیم .

س : در حالت تقسیم شده ای بودند یا جمع شده بودند ؟

ج : والله ، ما آمدیم یکی را آن بالا صدا زدیم پایین ، آن دیگری ها اینجا جمع شده بودند نمی کوییم وضعیت آرام شده بود ، فقط یکی مانده بود آنجا که داشت میامد صدایش زدیم آمد .

س : زخمی را از کجا آوردید پایین ؟

ج : من فقط یک زخمی آوردم آنهم در آن چادر بود .

س : در داخل چادر بود ؟

ج : بله .

س : زندانی کجا بود ؟

ج : چی چطور ؟

س : کسی را زدید زندانی ؟

ج : بله ، والله ، من آن موقع نمیدانستیم این طرف کیست ، آنطرف کیست ، اول بار که آمدیم ولی صدای فریادی از اتاق آنطرف شروع شد ، آن اتاق قفل خورده بود ، س : کدام این ؟

ج : آن اتاق بله ، نگاه کردیم دیدیم از پنجه ، امین و زنش بودند مرضیه ، فکر کنم

زنش را زده بود در آن موقع .

س : کی زده بودش ؟

ج : فکر کنم امین زدش ، چون ما با صدای فریاد بلند شدیم ، گفتیم ببینیم چی شده

اینجا ، دیگر کلتیم در را باز کنید ، دست برد توبیپیش ، یعنی حالی کرد که کلید ندارم.  
دیگر تکتیم کلید پیش کیست ، کلید پیش اینظرفی ها بود ،  
س : پیش کی بود کلید دقیق ؟

ج : دقیق نمی دانم ولی کلتیم باز کنید برایمان باز کردند و اینها ، دیگر آورده‌یش  
اینجا ، کلتفند نهاییش بگذارید اینجا باشد ، اینها کلتفند .  
س : اینها کلتفند ؟

ج : اینها کلتفند ، یعنی این عده اینجا .  
س : وقتی که در را باز کردند ، شما خودت دید که امین و زنش آنجا بودند ؟  
ج : بله ، فقط امین و زنش بودند ،  
س : در قفل شده بود درسته ؟

ج : بله در قفل شده بود ، کلید پیش این عده اینظرفی بود .  
س : نمی دانید پیش کی بود ؟

ج : والله مطمئن نیستم ، نه خیر .  
س : آن فرباد به چی می ماند ، مثل ؟

ج : آن فرباد شاید بخاطر این بود که ما مطلع شویم ، چون توانسته بودند ، نمی د -  
یدیمیشان پنجه بلند بود ، اینظروری هم نتاء نیکردم ، که برای چیزی یا غیره که کی هست  
یا نیست ، این فرباد شاید بخاطر این بوده که ما مطلع شویم .

س : اسلحه نداشتند ؟  
ج : اینهای داخل نه خیر . اسلحه نداشتند ، این دو ،

س : خوب وقتی شما کلید را خواستید ، آنها درباره اینها چی کلتفند به شما ، درباره  
این مرد وزن .

ج : آنها کلتفند ، مثله ای نیست بگذارید اینجا باشد ، ما هم کلتیم نه خیر نمی شود  
باید بھایند بپرون ، آورده‌یشان بپرون کلتفند باشد اینجا باشد ، کلتیم باشد ، ولی خودنها  
مدام دو سه پیشرگ اینجا بودیم ، امین و مرضیه زنش می‌کلتفند بپرون نزدید ، مارامی کشن  
می کلتیم چرا شما را می کشن ، می کلتفند ، ما زندانی شده ایم ، دیگر نمی دانستیم موضوع  
چیه یا چی نیست .

س : بهشان حمله نکردند ؟

ج : نه خیر ولی همه با کین و نفرت نشایشان می‌کردند . ولی نمدادنستیم این کیست آن

کیست .

س : بعد از آن چه موقع امین را منتقل کردید ؟

ج : تقریباً بعد از دو سه دقیقه ما آمدیم بالا ، دیگر همه پیش ، زخمی ها را آوردیم اینجا ، بعد از زخمی ها رلتیم بیرون صدای فریاد آمد آن فریاد گفتیم ببینیم چیه ، دیدیم ،

س : نه خیر ، برای آنطرف ، مقر خودتان چه موقع منتقل کردید ؟

ج : غروب بود ، دیر وقت .

س : غروب زندانی ها را برداشت ؟

ج : امین ، و زنش را برداشم ، چون آن هایینها زود برداشان .

س : شما خودتان برداشان ، یا خودشان گفتند با شما میایم ؟

ج : اینها گلستانه نهاید ببریدشان ، امین و اینها هم میگفتند ، با شما میایم . امین و زنش مخصوصاً امین مثل اینکه خیلی اصرار داشت میگفت بیرون نروید ، میگفتیم چرا نروم میگفت مرد میکشن بیرون بروید .

س : کاک شورش آن موقع نیامده بود آن موقع ؟

ج : کاک شورش هنوز بیرون مشغول بود دیگر ما سه پیشمرگ بودیم حفاظت زخمی ها را میگشیم و هم حفاظت آنها . نمی دانستیم چه خبره .

س : کی برداش کاکه جان ، خودت برداش ، باهاشان بودید ؟

ج : آنطرف ، نه خیر من اینجا ماندم .

س : کی برداشان ؟

ج : والله پیشمرگ خودمان برداشان ،

س : کاک شورش باهاشان رفت ؟

ج : نه خیر ، کاک شورش شب دیر وقت رفت .

س : شما در آن موقع اسلحه تان شکسته در این چریان یا حمله کرده اند ؟

ج : بله این در موضوع دیگری بود ، ما می خواستیم زن امین را ببریم ، نمی دانم ، کاظم نظام چیست مال اینها کاظم اسنه است ، به چیز حمله کرد ، بزنش ، مرضیه را بزنند .

س : با چه چیزی ؟

ج : با بکس و اینها فکر کنم اول کوشش کرد ، دیگر پیشمرگان خودمان مانع شدند دیگر او رفت اتاق اسلحه ای بود ، کوشش کرد اسلحه را بردارد ، اسلحه ضامن بود نتوانست گلنگدن بزند .

س؛ اسلحه چه کسی؟

ج؛ اسلحه پیشمرگان ما بله، کوشش کرد آن اسلحه را بردارد، چون خلخ سلاح شده

بودند دیگر پیشمرگان ما با اسلحه خودشان زدنش، اسلحه در این چریان شکست،

س؛ اسلحه کجا بود، اسلحه شما؟

ج؛ توگداشته شده بود، پیشمرگان هم ایستاده بودند فکر این را نمی‌گردند، که اسلحه

ها را بردارند،

س؛ امین و مرضیه هیچ حرفی زدند که میخواستند، قبلش می‌خواستند مارا بکشند یا

نه؟

ج؛ والله، هیچ اینطوری نمی‌گفتند، چون نمی‌توانستند حرف بزنند، آنها به ما

می‌گفتند ملا، از دکتر آرش و اینها می‌گفتند کسی با کسی حرف نزنند. دیگر ما هم

راستش با هیچ کداماشان حرف نمی‌زدیم، چون نه لارسی خوب میدانستیم نه این را میدار-

نستیم که مسئله چیست،

س؛ کسی دیگری غیر از این دونفر زندانی بودند؟

ج؛ من فقط، این دو را دیدم دیگر اگر محلی دیگری بوده باشد مطلع نیستم، اگه نا

امین مانده بود در دو نوبت رفته بود، امین جدا رفت، مرضیه جدا رفت، کفتش مرضیه مسئله -

ای نیست برود ولی امین را نمی‌گذاریم برود، دیگر خیلی کوشش کرده که امین بساند،

س؛ آخرین اسلحه را کی تحویل داد، ۱۴ خور از اینها؟

ج؛ پیش کی؟

س؛ پیش یکی از اینها، کی بود ۱۴ خور داشت از اینها کی ۱۴ خور پیش مانده بود؟

ج؛ والله، یک اسلحه پیش شما باشد، من میخواستم بکیرم دکتر آرش از دست گرفت. فقط این

اسلحة مطلع ولی گفتن اسلحه ای پیشان مانده، آن زنی که عضو دفتر سیاست‌گذاری است،

گفتن اسلحه ای پیش او مانده مثل اینکه یک روز بعد از حادثه ازش گرفتن (اعظم بسود)

از زیر این صدا می‌آید،

س؛ ازشان نهر سیدید موضوع چیست؟

ج؛ چرا می‌بر سیدید موضوع چیست، آن عدد پیش عباس (توكل) می‌گفتند، این مقصود

است یعنی امین مقصود است. می‌گفتند این همه شهید را ما از ایشان می‌دانیم، او هم هی

می‌گفت، یعنی از اوضاع براستی می‌ترسید، می‌گفت اینطور نیست پیشان بمان، این بود

تا آخر سه اسم آمد از آن طرف خواستش عده آنطرف که خلع سلاح شده بودند ، گفتند ، امین ، مرضیه و اکبر را می خواهیم . اینها از ما هستند ، س : اکبر ؟

ج : بله . ( یکی از اعضای کمیسیون اکبر را به بقیه میشناساند ، اکبر مسئول روابط عمومی او اینجا بوده آنها تقاضا می کنند که او را بفرستند اینجا . یکی دیگر از اعضای کمیسیون می گوید اکبر از اینها بوده ، یکی دیگر از اعضاء توضیح میدهد ، اکبر از اینها بوده ولی بی طرف بوده ، اکبر پیش اینها بوده همانی که کاوه با شوختی بهش گفته پدرخونه شما هم اسلحه ات را پاک میکنید فلان و اینها ، یکی دیگر از اعضاء میگوید جمال کجا بوده یکی دیگر از اعضاء میگوید ، جمال و مهدی لر در مقر عمومی زندانی بوده اند . یکی دیگر از اعضاء کمیسیون سوال میکنند ، اکبر همانی بوده که مسئول درمانی ، مسئول درمانی هم بوده . یکی دیگر از اعضاء سوال میکند : اوضی که بیک کلاه ، بله یکی دیگر از اعضاء سوال میکند : اوضی که بیک کلاه ، س : فقط این را می گفتند ، که همه این شهید مقصر اینه ؟

ج : بله این را می گفتند ، این مشکله که درست شده از این است ، این شهید و س : یعنی چیز دیگری نگفتند بگویند ، آنها ما تیر اندازی کردیم ؟

ج : وضع آن موقع برایشان مشخص نبود چون خیلی سرشان شلوغ بود آن موقع ، چنون زخمی داشتند . مخصوصاً یکی از زخمی ها حالش خیلی بد بود دیگر خیلی شلوغ بود مردم چه عادی و چه پیشرنگ خیلی زیاد در مقر خیلی زیاد بودند . بهمین دلیل وقت آن نبود که زیاد سوال کنم ،

س : کاک اکرم آن موقع که ماشین اینها اینجا بود ؟

ج : ماشین اینها ، بله آن موقع اینجا بود ، اینجا ایستاده بود ،

س : آن پسری که راننده ماشین است . شا باهاش محبت کردیم ، چیزی ازش شنیدیم ؟

ج : گلت بگدارید من این زخمی ها را بسرعت بهرم شهر خطر است دیگر برادران گفتند بگدارید بهرد .

س : همین احمد که راننده بود مسلح اینجا بیش ، اسلحه داشته باشد ؟

ج : نه خیر من ندیدمش ،

س : بدون اسلحه بود ؟

ج : من ندیدمش حال اگر پیشمر گه دیگر بیدتش من مطلع نیستم .

س : شما خودت تهدید اسلحه داشته باشد ؟

ج : من خودم ندیدم اسلحه داشته باشد .

س : او هیچوقت حمله کرد به امین ؟

ج : کی ؟

س : آن احمد ؟

ج : نه خیر ، فقط اینها کوشش میکردم باعث شوند ، یعنی با تنفس نشانش  
میکردن .

س : احمد و او ؟

ج : تمام این عده اینجا ، کاظم ، مجید ، این عده پیش عباس ، مثل تهدید و اینها ،  
اکبر هم اینجا بود ، به اکبر هم می کلتفتن شا نباید حرف بزنید ،

س : کی به اکبر می کلنت حرف نزنند ؟

ج : این عده اینها ، ملا بکی شان کاظم بود ، مجید بود ، دکتر آرش و اینها .

www.iran-archive.com



از انتشارات سازمان هریکهای ندانی خلق ایران